

# ولنگاری و حقه در عرفان حلقه

نوشته: اشکان سال



AVAYeBUF.com

نشر آوای بوف

ISBN 978-8-7939263-3-2



9 788793 926332 >

# ولنگاری و حقه در عرفان حلقه

نوشته: اشکان سال

انتشارات : آوای بوف



[avayebuf.com](http://avayebuf.com)

[avaye.buf@gmail.com](mailto:avaye.buf@gmail.com)

---

ولنگاری و حقه در عرفان حلقه

نویسنده : اشکان سال

ویراستار: ساسان قره داغی

انتشارات : آوای بوف

نشر نخست: سال ۱۳۹۹ - ۲۰۲۰

**Velengari va hogge dar erfane halghe**

**By: Ashkan Sal**

Edit: Sasan Gharehdaghi

Published by: Avaye Buf

ISBN : 978-87-93926-33-2

©2020 Avaye Buf - Denmark

[avaye.buf@gmail.com](mailto:avaye.buf@gmail.com) - [www.avayebuf.com](http://www.avayebuf.com)



## فهرست

|                                      |    |
|--------------------------------------|----|
| پیشگفتار .....                       | ۹  |
| <b>بخش نخست</b> .....                | ۱۱ |
| زبان علم، علم نیست .....             | ۱۱ |
| شهود .....                           | ۱۳ |
| تفکر جادویی (Magical Thinking) ..... | ۱۶ |
| استدلال .....                        | ۱۹ |
| صدق یا حقیقت .....                   | ۲۴ |
| خلط مفهوم و مصداق .....              | ۲۶ |
| <b>بخش دوم</b> .....                 | ۲۸ |
| حقیقت، واقعیت و مجاز .....           | ۲۹ |
| غایت انکاری، آگاهی .....             | ۴۳ |
| <b>بخش سوم</b> .....                 | ۴۸ |
| سلاخی علم در مسلخ عرفان .....        | ۴۹ |
| جزء برابر با کل .....                | ۵۷ |
| <b>بخش چهارم</b> .....               | ۶۱ |

درمان و فرادرمانی ..... ۶۲

لایه محافظ دارید ..... ۷۸

## بخش پنجم ..... ۸۳

جن گیری یا تشعشعات دفاعی ..... ۸۴

بازداری فرامرزی (Transmarginal inhibition) ..... ۸۷

مغز شما را می شوریم ..... ۹۴

اختلال تجزیه‌ای و عرفان حلقه ..... ۹۹

اختلال هویت تجزیه‌ای (Dissociative Identity Disorder) ..... ۱۰۲

اختلالات تجزیه معین ..... ۱۰۴

غرفه سازی ..... ۱۱۲

## بخش ششم ..... ۱۱۵

شیطان در موسیقی وارونه ..... ۱۱۶

تأثیر پلاسیبو ..... ۱۲۲

فقط گزارش دهید ..... ۱۲۴

## بخش هفتم ..... ۱۳۰

از زامبی تا فرانکنشتاین ..... ۱۳۱

توهم علم جدید ..... ۱۳۵



پیشکش به آنان که  
قلبشان برای ایران می‌تپد.

به یاد آنه‌لیز میشل،

دخترک بیگناهی که

کلیسا شصت و هفت بار جنگیری را روی او  
اجرا کرد،

در پایان به مرگش منجر شد.



## پیش‌گفتار

طرح کلی این جستار را نزدیک به یک سال پیش نوشتم. اما در آن دوران بنیانگذار عرفان حلقه در زندان به سر می‌برد؛ از نوشتن دست کشیدم، از نظر اخلاقی اینرا بایسته نمی‌دانم، تیغ انتقاد را بر کسی بکشم که اسیر و دربند زندان شده. آنان زمان اگر نیرویی بود باید صرف خرده‌گیری به جمهوری اسلامی می‌کردم. البته کماکان این کار را می‌کنم. هنگامی که خبر خروج محمد علی طاهری را از زندان شنیدم بسیار خوشحال شدم؛ با خود گفتم، دست کم یک انسان کمتر زجر تجاوزهای این حکومت اسلامی را می‌کشد. هر چند که طاهری خود مایه زجر انسان‌های بسیاری شده؛ به هر روی کسی که کرامت انسانی به مثابه یک ذات مستقل و خردمند برایش مهم است، به شکنجه و آزار آدمی در حکومت اسلامی روی خوش نشان نمی‌دهد. در نگارش این جستار همه کوشش‌ام بر این بوده تا آنجا که می‌توانم با ژرف نگری مسائل را واکاوی کنم. به ضعف‌ها، اشتباهات اشاره کنم و از پنجره دیگری به این فرقه نگاهی داشته باشم. در این چند سال جستارهای بسیاری در نقد این فرقه خواندم، حدود پانزده مقاله و یک کتاب، اغلب آنان به صورت کلی نقدی به عرفان حلقه داشتند و به محتوا نپرداخته بودند، یا اگر انتقاد محتوایی داشتند از منظر اسلام بود، نه با استفاده از معیارهایی همچون عقل و خرد سنجش‌گر. لازم می‌دانم بگویم خیلی از خرده‌های من شامل اسلام و دیگر ادیان می‌شود، به ویژه بخش دوم این کتاب که به غایت‌نگری اشاره دارم. بخش عمده نظریات آقای طاهری ریشه در اسلام دارد، اما ایشان بیشتر تلاش دارند که قرآن را تفسیر به رای کنند. هیچ رو به نقد نظریات ایشان درباره اسلام نپرداختم، زیرا اگر پای اسلام را به میان می‌آوردم، نوشتارم از سازمندی خارج می‌شد؛ همه تلاش من این بود، پایه‌های اساسی این فرقه را مورد بررسی قرار دهم. کتابی که در دست دارید دارای صورت فلسفی است؛ تا آنجا که میسر بود تلاش داشتم وارد پیچ و خم مسائل فنی فلسفی نشوم تا عامه فهم باشد، مثلاً شرط ابطال‌پذیری را فقط در یک برگ توضیح دادم به شرح زبان فیزیکالیسم نپرداختم، که بخواهم به عنوان ابزاری برای انتقاد از آن بهره بگیرم و نظریه انتخاب طبیعی داروین را در برابر هوشمندی نگذاشتم. الگوی فصل بندی در این کتاب، جستارهای خود شخص طاهری

بود، از این رو ممکن است در یک بخش با دو موضوع متفاوت روبه رو شوید. اگر به مطلبی استناد کردم، دقیقاً همان چیزی را که خواندم، رونوشت کردم و تصرفی در جملات نویسنده نداشتم. گفته‌های طاهری در این کتاب همه به صورت *ایتالیک* (کج) نوشته شدند تا خواننده بتواند متن اصلی را از نوشتار ایشان تمیز دهد. زیر بعضی از جملات خط کشیدم یا آنان را پررنگ کردم که خوانندگان توجه بیشتری به آنها داشته باشند. وارد مباحثی که این فرد فریبکارانه علم فیزیک را با اعتقادات خودش گره می‌زند، نشدم. چونکه پژوهش دقیقی در این علم نداشتم، اگر پژوهشی کردم صرفاً در حیطه فلسفه علم بوده که از آنها در این جستار بسیار بهره بردم. نقد ادعای ایشان درباره انرژی، ماده، پادماده، اتم، کوانتم و... را به کسی باید سپرد که در این‌ها به تحقیق نشسته. امید دارم خردورزی یافت شود تا با برندگی نوک قلم، خرده‌ای از این نظر به گفتار وی بیفکند. شروع این کتاب با یاد آن‌هلیز میشل بود، زیرا که به موضوع این کتاب تا حدودی مربوط است. وی در کمال درماندگی از دنیا رفت. مسیحیان کاتولیک برای درمانش بارها و بارها از روش جنگیری استفاده کردند و این سبب مرگش شد. فیلم‌ها و تئاترهای بسیاری از زندگی این دخترک اقتباس شده<sup>۱</sup>. امیدوارم که جنگیری طاهری منجر به مرگ بی‌گناهان نشود. البته اگر تا به امروز شده باشد من از آن بی‌خبرم.

بهرتر است این پیش‌گفتار را با بیتی از حافظ به پایان ببرم:

**یکی از عقل می لافد یکی طامات می بافد**

**بیا کاین داوری‌ها را به پیش داور اندازیم**

اشکان سال

برلین، می ۲۰۲۰

Email: ashkansal@mail.com

---

<sup>۱</sup> The Exorcism of Emily Rose فیلم جنگیری امیلی رز، یکی از فیلم‌های بسیار دیدنی که از

زندگی این دخترک بیگناه اقتباس شده.

## بخش نخست

زبان سست و ولنگار اندیشه غلط می آفریند. ( هانس رایشنباخ )

### زبان علم، علم نیست

شاید کمی گنگ به نظر برسد که چگونه زبان علمی، علم نیست. زبان به مفهوم کل و کارکردی که برای انسان دارد، دارای بار معرفتی نیست، فقط ابزاری برای نقل و انتقال اطلاعات است. البته من قائل به این هستم که زبان در طول فرگشت انسان، نقش بسیار زیادی بازی کرده و دلایلی بسیاری می توان برای افزایش حجم مغز انسان آورد، که انتخاب طبیعی از جهش ها و تغییراتی حمایت کرده که به زبان آموزی ما منجر شده. با استفاده از اصوات و نشانه گذاری، گونه انسان های خردمند بهتر می-توانستند در شکار کردن با یکدیگر همکاری کنند و گاوها را به سمت تله بکشانند. زبان به تنهایی این قابلیت را به ما نمی دهد که جهان را بشناسیم و بر معرفت خود بیافزاییم. یک بررسی تجربی از وضع امور و برچسب گذاری آنها، دستگاهی از مفاهیم را ایجاد می کند. انطباق این دستگاه مفهومی با واقعیت، می تواند به پروسه شناخت انسان کمک کند. اما در شبه علم ما صرفاً فقط با زبان علمی مواجهیم، انرژی، درمان، کوانتم، مولکول، سلول، اتم، کوارک، فرکانس، موج الکتریکی. اگر بخواهیم صرف داشتن ادبیات علمی، یک جستار را علمی تلقی کنیم، بی شک ما به درستی علم را نفهمیده ایم. معناپذیری هر واژه علمی، در دستگاه روش شناسی و معرفتی همان شاخه علمی معنا پیدا می کند.

کوانتم در علم اقتصاد معنا ندارد، همانگونه که عرضه و تقاضا در علم شیمی قابل بررسی نیست. معنا و مصداق واژه اتم و مولکول را فیزیکدان‌ها به ما می‌آموزند؛ دو واژه عرضه و تقاضا را اساتید علم اقتصاد.

ولی در زبان و ساختار ادبی به کار رفته در شبه علم اینگونه نیست، آنها صرف به کار بردن مفاهیم علمی را علم تلقی می‌کنند و جملاتی که به کار می‌برند را فارغ از دلالت و معناشناسی صادق می‌دانند.

اگر من بنویسم: "اتم‌ها عرضه می‌شوند و سلول مولکول تقاضا می‌کند".

پیروان شبه علم هم به من خواهند خندید، این عبارت چیزی جز مهملات نیست که تو می‌گویی. البته اگر کمی با دقت بیشتری من این جمله را بنویسم "انرژی چون شعور دارد و در همه عالم پراکنده است، حتی در مغز ما، این شعور حاصله از انرژی سبب به وجود آمدن آگاهی ما می‌شود." داستان دشوارتر شده، حتی ممکن است عده‌ای رای به صدق جمله بالا بدهند. با توجه به اینکه این جمله چیزی جز پشت هم اندازی نبوده و نیست. این دست گزاره‌ها را در شیوه نگارش محمد علی طاهری به فراوانی می‌بینید. او گمان می‌کند برای علمی جلوه دادن چیزهایی که می‌گوید، فقط کافست از واژگان علمی در جستار خود استفاده کند و آنها را با عرفان و جن‌گیری در هم بیامیزد. از این رو باید با دقت خاصی به ادبیات بکار رفته در جستارهای شبه علمی توجه کرد، هنگامی که به کتب شبه علمی بر می‌خوریم، بیش از آنکه با روش‌شناسی و استدلال معینی رو به رو شویم با شیوه خاصی از زبان و بکارگیری واژه‌ها روبرویم، که ذهن آدمی را به آسانی به بی‌راه می‌برد.

## شهود

چه راهی برای درک و فهم جهان پیرامون داریم؟ چگونه می‌توان رخدادها و واقعیت‌های این جهان را توضیح داد؟ این دست از پرسشها سرآغاز فلسفه را رقم زد و تا زیر پای علم کشیده شد. دانشمندان، دینداران، فلاسفه در همه اعصار، در تلاش بودند که پاسخی برای این قسم از پرسش‌ها بیابند. کسانی بودند که عقل را عامل بنیادین شناخت آدمی می‌دانستند و عده‌ای تجربه را. باورمندان به عرفان و مذاهب شهود و وحی را پیشنهاد می‌کنند. به راستی اعتبار کدامین دیدگاه بیشتر است، ما برای کدام یک گواه و شاهد معتبری داریم؟

به درک بلاواسطه ما بدون دخالت استدلال، عقل و تجربه، یا به عبارتی دگرگونی ظرفیت فهم در یک مسیر کلی، بدون استفاده از استدلال و فراسوی یک ادراک آگاهانه را شهود می‌گویند. کسانی که گرایش به عرفان یا صوفی‌گری دارند، در تلاش‌اند درستی شناخت حاصل شده را با شهود یا تجربی درونی خود نشان دهند. بهتر است به محتوای شهود پردازم تا روشن شود شهود به چه کاری می‌آید. فردی در اتاق روی یک صندلی نشسته است و ناگهان می‌فهمد که چگونه می‌توان، قوانین حاکم بر سیاه چاله‌های فضایی را توضیح دهد!!! آیا عقل ما پذیرای این داستان می‌شود؟ گمان نمی‌کنم کسی که به پیچیدگی روش‌شناسی و مفهومی در فیزیک نظری آگاهی داشته باشد؛ حتی حاضر به بررسی ادعای این فرد شود. البته این یک مثال غیر واقعی بود برای اینکه نشان دهم ادعایی که اهل شهود می‌کنند از چه قسم است. آنها بر این باورند که با شهود می‌توان به کشف حقایق نائل آیند و واقعیت را بهتر از

هرکس دیگر بشناسند. شناخت و درک امور واقع بدون دخالت استدلال، تجربه و مشاهده خیلی مدعای گزافی است. عرفا، مذهبیهون، نویسندگان شبه علم، همه تاکید بسیار زیادی بر شهود گرایی دارند. براستی چرا؟ چرا در علم و فلسفه مدرن با این حجم از پافشاری بر سر شهود مواجه نیستیم؟ چرا نظریه پردازان بزرگی مثل، هایزنبرگ، داروین، کریک، اسکینر شهود را به مثابه یک بنیان فکری در پژوهش هایشان بکار نگرفتند؟ پاسخ به این پرسش ها کاملاً روشن است. همانگونه که از تعریف واژه شهود بر می آید در درک شهودی ما نیازی به پیمودن مسیر دشوار و ناهموار جمع آوری داده ها، مشاهده، آزمایش، مدل سازی و.... نداریم. فرد شهود گرا می تواند با در دست داشتن یک مداد و کاغذ هر چه را که به ذهنش می رسد بنویسد، ولو آنکه با واقعیت جهان پیرامون ناسازگار باشد. از سویی دیگر شهود یک تجربه ذهنی است که جنبه خصوصی و شخصی دارد. محتوای این تجارب قابل تحقیق نیست، زیرا که منابع دریافت آنها صرفاً در ذهن فرد تجربه کننده قرار گرفته. حتی شهود گرا به درجه ای می رسد که دیگر سکوت می کند و چیزی به زبان نمی آورند. بر این تاکید دارند تجربه ای ما به زبان در نمی آید. آیا تجربه - ای که به زبان در نمی آید، می تواند ابزاری برای سنجش راستی و نادرستی باشد؟ قطعاً خیر. اگر بخواهم شهود را در سطح ساده تری بررسی کنم برای نمونه حالتی که ناگهان به ارشمیدس دست داد. هنگامی که وی در وان حمام رفت، از مقدار آبی که بعد از ورودش به وان سرریز شد، به این موضوع پی برد که چگونه می تواند طلای بکار رفته در تاج پادشاه را محاسبه کند. او لخت از حمام بیرون زد و فریاد یافتم یافتم (Eureka) سر داد. اگر این کشف را ما نوعی شهود در نظر بگیریم، چون اندیشه ای بود که ناگهان به ذهن ارشمیدس متبادر شد. او بعد از این تجربه، دست به آزمایش زد و این فکر را در معرض آزمون

تجربی گذاشت، تا پی به درستی و نادرستی آن ببرد. در همان لحظه، تجربه سر ریز شدن آب را دلیل بر صدق تجربه شخصی خود ندانست. باید خاطر نشان کرد که ارشمیدس با جرقه‌ای که در ذهنش خورد، پی به یک روش اندازه گیری برد. او دریافت که چگونه می‌تواند بدون تغییر اجسام، دست به اندازه گیری آنان بزند. آیا شهودگرایان این روش را دنبال می‌کنند؟ این افراد هیچگاه محک تجربه را به میان نمی‌آورند، زیرا تجربه این افراد با تلقینات همراه بوده و به اندازه‌ای دور از واقعیت است که از تجربه و بکاربردن هر روشی برای پی بردن به صدق این تجارب خصوصی هراس دارند.

## تفکر جادویی (Magical Thinking)

ابزار دیگری که ممکن است در بررسی ادعاهای شبه علمی بکار بیاید، تفکر جادویی است. باور به اینکه یک فکر می‌تواند جهان پیرامون را تحت تاثیر بگذارد. علل فراطبیعی می‌توانند خاصیت و شکل اشیا را تغییر دهند و حتی در پیش‌آمدن وقایع تاثیر بگذارند. چیزهایی که ویژگی یکسانی دارند از همه نظر باهم یکسانند، انسان‌ها می‌توانند با جملات، سمبل‌ها، یا حتی احساسات سبب دگرگونی جهان خارج شوند. افراد دارای تفکرات جادویی چنین باور دارند که خود یا دیگران دارای نیروهای فراطبیعی‌اند که می‌توانند برای رسیدن به مقاصدی از این نیروها استفاده کنند، آنها عقیده دارند که ارواح، خدایان، سازمان‌های مخفی، با وقایع پیش‌آمده مرتبط‌اند. کودکان تا قبل از سن پنج سالگی با این شیوه از تفکر دنیا را تبیین می‌کنند؛ از این رو در دنیای کودکان همه اشیا دارای آگاهی‌اند و می‌توانند صحبت کنند. در انیمیشن‌های کودکان به سادگی می‌توان دید میوه‌ها، وسایل خانه و حیوانات با یکدیگر مکالمه می‌کنند؛ این برای کودکان طبیعی است که اشیاء بی‌جان صحبت کنند. به این فرآیند جاندار انگاری می‌گویند که پایه و اساس ادیان ابتدایی را شکل می‌دهد، هرآنچه در طبیعت قرار گرفته دارای حیات است. در ساختار تفکر جادویی فارغ از اصول استنتاج به طبیعت نگاه می‌شود، در تفکر جادویی هر چیزی می‌تواند علت هر چیز دیگری باشد؛ به هیچ عنوان مهم نیست که نتیجه از دل مقدمات بیرون نمی‌آید. امکان منطقی وقوع یک پدیده، به واقعی پنداشتن آن منجر می‌شود. منطقاً امکان پذیر است که من دست خود را بخارانم، در همین لحظه ستون‌های دروازه



برندنبوگ<sup>۲</sup> فرو بریزند. ولی احتمال واقعی این رخداد بسیار اندک است. در این شیوه از تفکر این دو از یکدیگر قابل تفکیک نیستند. در تفکر جادویی رابطه علی (Causality) و همبستگی (Correlation) درهم آمیخته می‌شوند. هنگامی که نسبت هم‌زمانی و هم‌مکانی بین دو متغیر برقرار باشد. فرد متغیر نخست را علت متغیر دوم می‌داند. بهتر است برای روشن شدن این بخش مثالی بزنم: فردی را در نظر بگیرید قبل از خوردن قرص شروع به دعا کردن می‌کند و بعد از مصرف قرص درد او کاهش می‌یابد. هنگامی که فرد دعاخواندن را علت کاهش درد خود بداند، با توجه اشاره بالا خلط علیت و همبستگی صورت گرفته. پاپ فرانسیس رهبر کاتولیک‌های جهان در ۱۸ مارچ سال ۲۰۲۰ گفت که "از خدا خواسته که جلوی پاندمی کرونا را بگیرد"<sup>۳</sup>.



عکس از خبرگزاری Berliner Morgenpost

<sup>۲</sup> اشاره به Brandenburger Tor یکی از دروازه‌های مشهور در اروپا که به سفارش ویلهم دوم ساخته شد.

<sup>۳</sup> به نقل از خبرگزاری Daily Mail به تاریخ ۱۸.۳.۲۰۲۰

البته باید اضافه کنم بعد از دعای پاپ فرانسیس، اطلاعات آماری نشان می‌دهند که **تعداد مبتلایان در جهان سیر صعودی داشته و به بیشترین میزان خود نسبت به روز ۱۸ مارچ رسیده.** در روز دعا تعداد مبتلایان جهان کمتر از بیست هزار نفر در روز بوده‌ف ولی بعد از دعای ایشان به بالای بیست هزار نفر رسیده. اگر از آن روز که پاپ دست رو به آسمان برده و به درگاه خدا دعا کرد، ما با کاهش شیوع این ویروس مواجه بودیم، کاتولیک‌ها این رخداد را نشان حقانیت مذهب خود نمی‌دانستند؟ آنهم به این علت که بعد از دعای پاپ منحنی شیوع سیر نزولی داشته. آیا ما باید در حال حاضر پاپ را مسئول افزایش آمار شیوع ویروس بدانیم؟ عرفان حلقه که شیرازه اصلی این کتاب را به خود اختصاص داده، مملو از چنین باورهایی است. فرد به خاطر آنکه ساعتی در جمع قرار گرفته و اتصالی با شعور کیهانی برقرار کرده، عامل بهبودی بیماری و ناراحتی روانی خود می‌داند. در فواصل دیگر به تفصیل به شرح این اندیشه خواهیم پرداخت.

## استدلال

از دیر باز در منطق استدلال را به دو دسته استقرا و قیاس تقسیم بندی می کردند. در میانه سده بیستم استدلال از راه بهترین تبیین در بین منطقدانها و فلاسفه‌ی علم از محبوبیت ویژه‌ای برخوردار شد. شناخت و بررسی شیوه استنتاج کمک شایانی به فهم ما از اشتباهات مدعیان شبه علم می کند؛ به همین خاطر در این بخش به بررسی این سه مدل از استدلال می پردازم.

### استقرا (Induction)

در استنتاج استقرایی از گزاره‌های جزئی به یک نتیجه کلی می‌رسیم. یعنی از یک مقدمه یک نتیجه می‌گیریم. این شیوه از اندیشه شالوده‌ی بسیاری از باورهای ما را تشکیل می‌دهد. باور در باب باریدن باران، شوری آب دریا و مصرف دارو از این استدلال نتیجه شده. در استقرا می‌توان از یک مقدمه به یک نتیجه رسید به طور مثال:

مقدمه : باران می‌آید

نتیجه : زمین خیس می‌شود

اعتبار این نتیجه به مشاهدات مکرر ما از باریدن باران بر می‌گردد. زیرا که همواره دیده‌ایم، باران زمین را خیس می‌کند. از این مشاهدات مکرر به این گزاره کلی رسیدیم که "هر بار باران ببارد زمین خیس می‌شود" اصطلاحاً بدین کلی‌سازی "تعمیم" می‌گویند. اعتبار یک دستگاه مبتنی

بر استقرا شرط ابطالپذیری (Falsifiability) آن است. تعمیم یک حکم استقرایی باید دارای این شرط باشد که راهی برای فسخ یا ابطال آن وجود داشته باشد؛ تا که بخشی از دانش به حساب آید. منظور از فسخ یا ابطال این نیست که دستگاه مبتنی بر استقرا باید اشتباه باشد؛ همین که بشود به نحوی آن را ابطال کرد، ولو آنکه صحیح باشد، معتبر است. به عبارت دیگر ابطالپذیری می گوید:

**یک نظریه، بخشی از دانش تجربی است. اگر و فقط اگر در مقابله با تجربیات ممکن قرار بگیرد و اصولاً به کمک تجربه ابطال پذیر باشد.<sup>۴</sup>**

در روزگاری با توجه به تعمیم استقرایی باور بر این بود که "همه قوها سفیدند." نتیجه این حکم که در آن از سور کلی "همه" استفاده شده، بواسطه گزاره‌های جزئی بود. شرط ابطالپذیری این است که اگر قوی غیر سفید مشاهده شد، گزاره "همه قوها سفیدند" ابطال می‌شود. البته بعد کشف قوهای سیاه در استرالیا این گزاره فسخ شد. یکی از تفاوت‌های بنیادی روش علمی و شبه‌علمی در این شرط ابطالپذیری نهفته است. در محافل شبه‌علمی شما ادعایی درباب چگونگی جهان خارج می‌بینید ولی این ادعا استقرا شده نیست، بر روی هیچ مشاهده‌ای بنا نشده و به هیچ عنوان با هیچ تجربه‌ای نمی‌توان آنرا ابطال کرد. از این بابت سرتاسر کتب محمد علی طاهری دقیقاً مصداق ادعاهای شبه‌علمی است. برای نمونه ادعای کودکانه‌ی وی در مورد ویروس‌های غیرارگانیک بر روی هیچ مشاهده‌ای بنا نشده؛ ویروس‌های غیرارگانیک قابلیت ابطال را ندارد، در نتیجه جز دانش به حساب نمی‌آید. شاید اگر کسی که دلبستگی به

<sup>۴</sup> زندگی سراسر حل مسئله نوشته کارل پوپر ترجمه‌ی شهریار خواجهیان برگ ۳۲. همچنین بنگرید به کتاب منطق اکتشافات علمی نوشت کارل پوپر ترجمه‌ی حسین کمالی، بخش چهارم

نظریات بی پایه طاهری داشته باشد، از شنیدن اینکه نظریات ایشان قابلیت ابطال را ندارد، خوشحال شود. باید در پایان اضافه کنم، قابلیت ابطال پذیری نشان از ارزش معرفتی یک دستگاه فکری میدهد. اگر ادعایی قابلیت ابطال را نداشته باشد؛ مثل جادو و رمالی ارزش معرفتی ندارد.

### قیاس (Deduction)

در قیاس بر خلاف استقرا از یک گزاره کلی به یک گزاره جزئی می-رسیم و نتیجه از دل دو مقدمه بیرون میآید. استدلال قیاس نمی توان پا را از مقدماتش فراتر بگذارد و چیز جدیدی به معرفت ما بافزاید، زیرا نتیجه در مقدمات درج شده. به مثال معروف سقراط توجه کنید:

الف. سقراط انسان است.

ب. همه انسان ها میرا اند.

نتیجه

سقراط میراست.

صورت منطقی این استدلال این گونه است: الف ب است و ب پ است در نتیجه الف پ است. در کبرای قیاس (Major Premise) یعنی گزاره الف ، همیشه از یک گزاره کلی استقرا شده، استفاده می شود.<sup>۵</sup>

---

<sup>۵</sup> نگاه کنید به کتاب ترجمه فریبرز مجیدی  
فلسفه در عمل نوشته آدم مورتون

## استدلال از راه بهترین تبیین

نخست باید نشان دهم، مراد از تبیین چیست؟ واژه تبیین برابر نهاد واژه Explanation در زبان انگلیسی است. همچنین می‌توان برای آن از واژه توضیح دادن استفاده کرد. فلاسفه علم در باب تبیین تعاریف بسیاری آورده‌اند، مجموعه مشترک بین همه تعریف‌های پیشنهادی این است:

**“تبیین عبارت است از فرضیه‌ای که برای پاسخ به چرایی یا چگونگی پدیده‌ای بکار می‌گیریم”**

البته تعاریف دیگری هستند. مثلاً تبیین یعنی فهم‌پذیر کردن یک مسئله. یک نظریه خوب باید دارای تبیینی از واقعیت‌ها باشد، که منجر به آینده-نگری شود و برخی از نتایج را پیش از وقوع پیش‌بینی کند. رایشنباخ فیلسوف بلند آوازه علم می‌گوید: تبیین یعنی عمومیت بخشیدن به یک مشاهده، که ابزاری برای تکمیل جهان از تجربه مستقیم با اشیاء استنباط می‌شود.<sup>۶</sup> یا به عبارت دیگر در تبیین از تعمیم مبتنی بر مشاهدات نظام مند بهره می‌گیریم. به نمونه زیر توجه کنید:

الف. فسیل ماهی الف در دامنه کوه ب پیدا شده.

پرسش: چگونه این فسیل در دامنه کوه قرار گرفته؟

تبیین: وجود این فسیل ماهی الف نشان از این می‌دهد، که در سالهای بسیار دور در دامنه کوه ب دریا یا رودخانه‌ای وجود داشته که در حال حاضر خشک شده.

---

<sup>۶</sup> پیدایش فلسفه علمی نوشته رایشنباخ ترجمه موسی اکرمی  
برگ ۲۸

در این تبیین ما از یک فرضیه مبتنی بر مشاهده که عمومیت یافته بود، استفاده کرده‌ایم. "ماهیان نمی‌توانند در خشکی زندگی کنند در نتیجه فسیل ماهی نشان از وجود آب می‌دهد" در بخش واقعیت، حقیقت و مجاز ویژگی‌های تبیین صحیح را به تفصیل بیان می‌کنم. استدلال از راه بهترین تبیین یا استدلال ربایشی که برابرنهاد آن در زبان انگلیسی Abduction است. دارای صورت‌های متفاوتی است.

### صورت نخست

۱. امرواقع شگفت‌آور C مشاهده شده است.
۲. اگر A صادق باشد C امر عادی خواهد بود نه شگفت‌آور در نتیجه: دلیلی هست که حدس بزنیم که A صادق است.<sup>۷</sup>

### صورت دوم

۱. پدیده E واقع شده و محتاج تبیین است.
  ۲. فرضیه معتبر H می‌تواند E را تبیین کند.
- نتیجه: H صادق است.

---

<sup>۷</sup> نگاه کنید به کتاب تبیین در فلسفه‌ی علم دکتر منصور نصیری فصل پنجم

## صدق یا حقیقت

شاید کمتر کسی باشد از خود بپرسد به چه روشی می توان پی به درستی یا صدق یک گزاره برد، این پرسش یکی از اساسی ترین مسائل در فلسفه است. بدون داشتن یک معیار مشخص برای درستی یک جمله یا گزاره، نمی توان درباره وضع امور یا رخدادها اظهار نظر کرد. در طول تاریخ فلسفه سه نظریه در باب صدق ارائه شده که بدانها اشاره می کنم:

۱. نظریه مطابقت (Correspondence)

۲. نظریه انسجام (Coherence)

۳. نظریه عملگرایانه (Pragmatic)

. هر سه نظریه دارای قوت و ضعف هایی اند. من نظریه نخست را به مثابه یک ابزار در این جستار در دست می گیرم.

---



### نظریه‌ی مطابقت صدق

اگر بپذیریم یک گزاره جمله‌ی خبری است که خبری از عالم واقع می‌دهد؛ الزاما باید بپذیریم این خبر دارای بازنمایی از عالم خارج است. هر گزاره را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد قسمت نحوی و قسمت معنایی؛ البته این دو بخش به یکدیگر تنیده شده‌اند.

الف: او را دیروز شیر خورد.

ب: او دیروز شیر را خورد.

با یک جایه جایی ساده در حرف اضافه "را" که به دگرگونی در نحو منجر شد، بازنمایی واقعیت بسیار متفاوت گشت. در نظریه‌ی صدق تطابقی، فرض این است که باید بین دو مولفه یعنی گزاره و امر واقع که بازنمایی می‌شود، همگرایی و تطبیق ساختاری موجود باشد یا به عبارت دیگر امور واقع و رخدادها تنها ملاک ما برای تعیین صدق یک گزاره باشد. صورت ساختاری این نظریه چنین است:

**"گزاره الف صادق است اگر و تنها اگر گزاره الف مطابق با واقع باشد"**

مثال: کتاب روی میز است

این گزاره واقعیتی را بازنمایی می‌کند که دست کم یک چیز وجود دارد و آن کتاب است و روی میز قرار گرفته یا عبارت دیگر X روی میز قرار گرفته. اگر و فقط اگر به ازای X کتاب را قرار دهیم گزاره مذکور صادق است.<sup>۸</sup>

<sup>۸</sup> نگاه کنید به کتاب درآمدی بر تحلیل فلسفی نوشته جان هاسپرس ترجمه موسی اکرمی

## خلط مفهوم و مصداق

در جستارهای شبه علمی و الاهیات، مغالطه خلط مفهوم و مصداق بسیار صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر الهی‌دان مفهوم یک واژه را برابر با وجود یا تحقق عینی آن می‌دانند. نخست مفهوم یک واژه را مشخص می‌کنند و بدون ارائه دلیل مصداق‌اش را فرض می‌گیرند. مثلاً طاهری می‌نویسد: "موجودات غیر ارگانیک، موجوداتی زنده اما بدون ارگانهای زیستی گیاهان، حیوانات و انسانها (سلولها و اندامهای ساخته شده از مواد آلی و معدنی) هستند و به طور معمول دیده نمیشوند"<sup>۹</sup>

وی در نوشته بالا مفهومی از ویروس‌های غیرارگانیک به دست میدهد، ولی روش کسب شناخت از مصداق آن را توضیح نمی‌دهد. سراسر جستار این فرد با این مدل از مغالطه عجین شده. طاهری گمان می‌کند صرف روشن کردن مفهوم و تعریف کردن یک واژه، خود دلیلی بر وجود داشتن آن است. برای نمونه من از تعریف اسب تکشاخ به وجود این اسب برسم. "اسب تک شاخ اسبی است که یک شاخ دارد" این اسب دارای دو رنگ صورتی و بنفش است که زیستگاه آن جنگل-های استوایی می‌باشد و به راحتی قابل مشاهده نیست. نه تنها در جستار طاهری در بسیاری از جستارهای شبه علمی اینچنین استدلال می‌شود؛ هنگامی که بنیان فکری بر روی واقعیات بنا نشده باشد، با یک پرسش ساده همانند کوه یخ فرو می‌ریزد. پرسش این است "از کجا می‌دانی؟" از کجا می‌دانی که جنس ویروس‌های غیرارگانیک از چیست؟ از کجا میدانی بعد از مرگ برزخی هست؟ امکان ندارد که داعیه داران این

<sup>۹</sup> ویروس‌های غیرارگانیک نوشته محمد علی طاهری برگ ۹

فرقه، بتوانند پاسخ قانع کننده‌ای به این پرسش بنیادی بدهند. بلکه بگویند شهود و تجربه خصوصی خودمان. سوال: از کجا می‌دانی که شهود تو درست است و اشتباه نیست؟ البته به هیچ عنوان قصد ندارم این پرسش‌ها را در این جستار مطرح کنم، زیرا که این جستار مانند کتب طاهری پر از تکرار و مکررات می‌شود. فقط اشاره‌ای کردم تا در کلیت نشان بدهم، با یک پرسش ساده می‌شود بنیاد فکر این فرقه را به چالش کشید.

## بخش دوم

طاهری نه میداند شعور چیست و نه می‌داند کیهان چیست .

( پروفیسور علی نیری )

## حقیقت، واقعیت و مجاز

اگر بخش آغازین کتاب فرادرمانی را ملاحظه کنید، بحث هستی‌شناسانه‌ی آقای طاهری شروع می‌شود؛ متوجه ضعف استدلالی این فرد خواهید شد. نگارنده هیچگاه مراد خود را از واژه‌هایی که بکار می‌برد، روشن نمی‌کند. مشخص نیست که واژه واقعیت وجودی به چه منظور بکار می‌رود. وی می‌نویسد: «واقعیت وجودی» هر چیزی، نشان می‌دهد که آن چیز وجود دارد و واقع یا حادث شده است<sup>۱۰</sup> اگر چندین نوبت این جمله را بخوانید متوجه می‌شوید، در ابتدا قصد جادو کردن ذهن خواننده را دارد. در تعریف واقعیت وجودی همان کلمات واقعیت و وجود را آورده. مثل این می‌ماند که من در تعریف اسب تکشاخ بیاورم **اسب تکشاخ نشان می‌دهد یک اسب دارای یک شاخ است**<sup>۱۱</sup>. بی‌شک نگارنده از این قضیه بی‌خبر بوده که واقعیت صرفاً در گزاره‌های وجودی بکار نمی‌رود. ما نسبت بین اشیا را هم واقعی می‌دانیم. برای نمونه بین شخص الف و ب اگر نسب برادری باشد، این نسبت واقع بین دوشی است. در ادامه می‌نویسد:

"حقیقت وجودی"، با واقعیت وجودی ارتباط دارد و عبارت است از - :  
**اعلت وجودی و نحوه ی وقوع برای مثال، وقتی می‌پرسیم «علت**

<sup>۱۰</sup> . فرادرمانی نوشته محمد علی طاهری برگ ۱۵

<sup>۱۱</sup> سستی و عدم شناخت طاهری از مباحث معرفت‌شناسی واقعاً خسته کننده است. اگر بخواهم صرفاً به تحلیل مفاهیم بکار رفته در جستار این فرد پردازم، بی‌شک این کتاب از حوصله خوانندگان خارج می‌شود. از این رو ممکن است با آوردن یک مثال ساده در جهت نقد این مفاهیم، از کنار آنان بگذرم.

به وجود آمدن سنگ چیست؟» و یا «جهان هستی چگونه و در اثر چه عواملی پدید آمده است؟»، در جست و جوی حقیقت وجودی آنها هستیم.<sup>۱۲</sup>

مراد از واژه‌ی حقیقت وجودی هم روشن نیست. اینکه ما از علت به وجود آمدن سنگ می‌پرسیم منظور این است که چه عواملی و چه شرایطی در به وجود آمدن سنگ دخیل بوده‌اند. نه اینکه چه حقایقی پشت پرده به وجود آمدن سنگ است. بیشتر اشتباهات روش شناسی در جستارهای الاهیاتی از اینجا آغاز می‌شود که عده‌ای از دو واژه‌ی حقیقت و واقعیت برداشت اشتباهی داشته‌اند. "**حقیقت چیزی نیست جز تطبیق یک ادعا با واقعیت**" هنگامی که یک گزاره با یک امر واقع سازگاری داشته باشد، می‌گوییم این گزاره حقیقت دارد.<sup>۱۳</sup> توجه کنید به گزاره "زمین گرد است" این گزاره صادق یا حقیقی می‌باشد، زیرا که توصیفی از واقعیتی به نام زمین می‌دهد، که نسبت گردی به آن داده شده. وی ادامه می‌دهد

**طرح وجودی و مسائل پشت پرده‌ی واقعیت وجودی؛ هر واقعیتی بر اساس طرح و نقشه‌ای شکل می‌گیرد. بنابراین، با بررسی مسائل پشت‌پرده‌ی هر واقعیتی، میتوان با طرح و نقشه‌ی وجودی آن واقعیت آشنا شد و آن را مطالعه کرد. برای مثال، میتوان دریافت که چرا و با چه هدفی انسان به وجود آمده است و فلسفه‌ی خلقت جهان هستی چیست.<sup>۱۴</sup>**

<sup>۱۲</sup> همان، به این نکته خیلی خوب توجه کنید پرسش از چگونگی به وجود آمدن سنگ، پرسشی از حقیقت وجودی است.  
<sup>۱۳</sup> البته در منطق و فلسفه به جای حقیقت می‌توان از صدق استفاده کرد. مثلاً جدول صدق در منطق.

<sup>۱۴</sup> همان برگ ۱۶، همچنین بنگرید به انسان از منظری دیگر نوشته محمد علی طاهری برگ ۲۴

سور کلی هر در گزاره‌ی نخست اشتباه است، اینکه بگوییم می توان علتی برای واقعیت‌ها فرض کرد، شاید از نظر فلسفی صحیح باشد. ولی اینکه هر واقعیتی بر اساس طرح و نقشه شکل می گیرد، یکسره حرف بی پایه‌ای است. مفهوم آمار و احتمالات در علم نشان می دهد که در بسیاری از وقایع طرح و نقشه‌ای در کار نبوده؛ مثلاً جمع شدن سنگ‌های کنار ساحل بر اساس اندازه و وزن؛ چه طرح و نقشه‌ای دارد؟ می توان گفت ترتیب چینش سنگ‌ها قابل توجیه است، ولی اینکه بگوییم طرح و نقشه ای پشت این ترتیب سنگ‌ها قرار دارد، خیلی عجیب می نماید!!! چه طرح و نقشه ای؟ نویسنده ادامه می دهد:

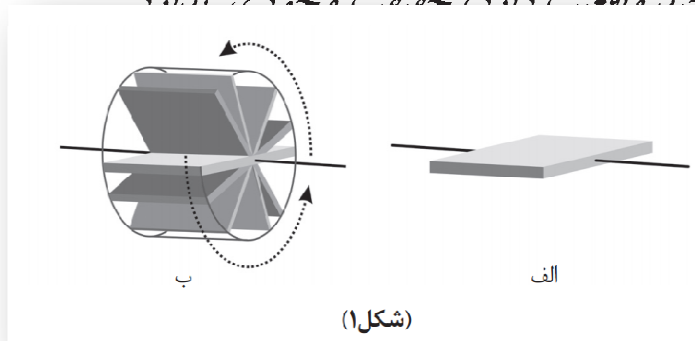
**کیفیت وجودی هر پدیده:** در بررسی حقیقت وجودی، چگونگی و کیفیت وجودی یک واقعیت، نسبت به یک مبنا زیر ذره بین قرار میگیرد. برای مثال، با داشتن مبنا میتوانیم بدانیم که هر چیزی وجود حقیقی دارد یا مجازی است. از جمله، تصویر یک شی در آینه، واقعیت وجودی دارد و در آینه واقع شده است؛ ولی حقیقی نیست؛ زیرا نسبت به خود شیء، مجازی است. پس میتوان گفت در عالم هستی چیزهایی واقعیت دارد؛ اما نسبت به منشأ خود، حقیقی محسوب نمیشود و بر عکس، بعضی چیزها از نظر ما واقعیت ندارد؛ ولی حقیقت وجودیشان واقعیت آنها را اثبات میکند.<sup>۱۵</sup>

در این بند مثال ملموسی از آینه می زند و نتیجه می گیرد که در عالم هستی چیزهایی واقعیت دارد، اما به نسبت منشأ خود حقیقی محسوب نمی شوند. نباید فراموش کرد که آینه آنچیزی که روبه روی اش است را بازنمایی می کند یا به اصطلاح نشان می دهد، آینه‌هایی وجود دارد که آنچه را که در کانونشان قرار می گیرد بزرگتر یا کوچکتر بازنمایی می -

<sup>۱۵</sup> فرادرمانی برگ ۱۶

کنند. تفاوت بین مجاز و حقیقی در باب آینه یکسره باطل است زیرا در تلسکوپ ها، میکروسکوپ ها از آینه برای بازنمایی اشیا استفاده می شود. آیا کسی می پذیرد ویروسی که در عدسی میکروسکوپ نمایان می شود، غیر واقعی یا مجاز است و ویروس شناسان یکسره با چیزهای مجاز سر و کار دارند. البته که خیر. نویسندگان مثال تیغی را می زند که حول محوری می چرخد، و به سبب چرخش دور محور، به صورت استوانه دیده می شود.<sup>۱۶</sup>

اگر این تیغه را حول محور آن با سرعت بچرخانیم، استوانه‌های را خواهیم دید که قطر قاعده‌ی آن، قطر تیغه، و ارتفاع آن، ضخامت تیغه خواهد بود. اکنون اگر پرسیده شود که «آیا این استوانه واقعیت دارد؟» پاسخ مثبت خواهد بود؛ زیرا استوانه حادث شده و به وجود آمده است؛ بنابراین واقعیت دارد. اما در صورتی که کسی بپرسد. آیا این استوانه، حقیقت نیز دارد؟، پاسخ منفی خواهد بود؛ زیرا چنین استوانه‌های وجود خارجی ندارد و هر زمان تیغه را از حرکت بازداریم، استوانه ناپدید خواهد شد. بنابراین، استوانه حجمی مجازی و ناشی از حرکت تیغه است. از این رو، هر حقیقتی که در حقیقت وجود دارد، در حقیقت وجود دارد.<sup>۱۱۷</sup>



<sup>۱۶</sup> به شکل شماره ۱ و شماره ۲ نگاه کنید. برگرفته شده از کتاب فرادرمانی. در بیشتر جستارهای ایشان این تصویر را میبینیم. با شهادت می‌توانم بگویم که اگر این دو تصویر را از ظاهری بگیرید حرفی برای گفتن ندارد.

<sup>۱۷</sup> فرادرمانی همان. ه

همچنین بنگرید به انسان از منظری دیگر برگ ۲۵



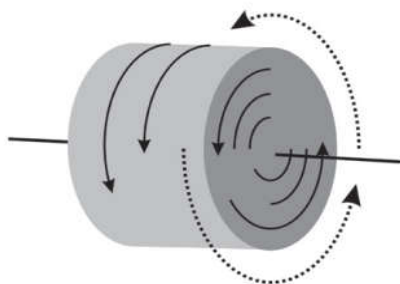
بهتر است توضیح بدم، که منظور از این تیغه و استوانه چیست. نخست باید بدین نکته توجه کرد هر آنچه که برای انسان نمایان یا پدیدار می-شود واقعیت ندارد، یا به اصلاح فلسفی نمی تواند یک امر واقع باشد. نمایان شدن یک شیء تفاوت دارد، با حادث شدن آن. تیغه به استوانه تبدیل نشده و از همه مهمتر تغییری در وضع تیغه به وجود نیامده که دلیلی برای حادث قلمداد کردن استوانه باشد. بهتر است حرف این مرد را در چند بند تقریر کنم:

الف. تیغه حول محوری می چرخد.

ب. تیغه به استوانه حادث شده.

پ. استوانه واقعیت دارد و حقیقت وجودی ندارد.

نتیجه: هر شیء که در حرکت باشد دارای حقیقت وجودی نیست.



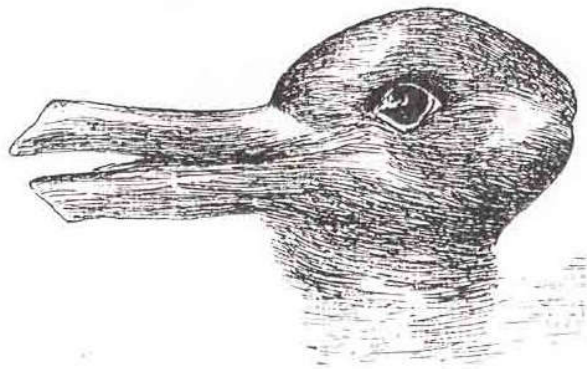
(شکل ۲)

این فیلسوف تازه کار ما، واقعیت را به هر مفهومی که خواسته بکار گرفته تا به نتیجه دلخواه خود برسد. واقعی بودن یک شیء یا تحقق عینی داشتن، تفاوت دارد با آنگونه که به نظر می رسد. نمونه آشکاری که

روزانه تجربه می‌کنیم، غروب خورشید است. **هنگام غروب اینطور بنظر می‌رسد، خورشید به آرامی پایین می‌رود.** چرا ما این تجربه را به مثابه یک واقعیت در نظر نمی‌گیریم و بر این باوریم خورشید حرکت نمی‌کند؟ هنگام غروب به نظر می‌رسد که خورشید بزرگتر شده، ولی ما بر این باوریم که فاصله زمین و خورشید ثابت است. بنا بر مثالی که طاهری در باب تیغه و استوانه می‌آورد، باید گفت که پایین رفتن خورشید و بزرگتر شدن آن واقعیت دارد، ولی حقیقت وجودی ندارد. البته من چیزی سراغ ندارم که واقعی باشد ولی حقیقی نباشد. پایین رفتن خورشید فقط اینگونه به نظر ما می‌رسد؛ ما این را نه حقیقت می‌دانیم نه واقعیت، صرفاً یک خطای چشمی است. البته اگر به نوشته این فرد دقیق شوید، ایشان واژه واقعیت را به شیوه‌ای استعمال می‌کند که حتی برای توهمات یا خطای ادراکی کاربرد دارد. گمان نکنید سهوی بوده یا از روی ناآگاهی دست بدین کار زده؛ حضرت طاهری چون قرار است پای جن، دیو، پری، شیطان، آل و ابلیس را به میان بیاورد؛ باید هر ادراک حسی را که بشر تا به امروز داشته ولو اشتباه، در دسته واقعیات جا دهد.

چرخیدن تیغه به سبب داشتن سرعت بالا در چشم بماننده یک استوانه دیده می‌شود. این به دلیل خطا در کارکرد چشم است. اگر دوربینی داشته باشیم که بتواند از این واقع فیلم بگیرد و آنرا به کندترین حالت پخش کنیم، تیغه استوانه نمایان نمی‌شود. شعبده بازان از این خطاها برای نمایش تردستی استفاده می‌کنند. بگذارید مثال بهتری بزنم که مرادم مشخصتر شود. همه ما می‌دانیم به دلیل غلظت آب و هوا، اگر مدادی درون یک لیوان آب قرار دهیم، مداد شکسته به نظر می‌رسد. شکستگی مداد نه واقعیت دارد و نه حقیقت آنگونه که نویسنده در مورد تیغه و استوانه ادعا می‌کند از اینکه ما مداد را درون لیوان آبی کنیم نمی‌توان

این گزاره‌ی شرطی را نتیجه گرفت که "اگر مدادی درون لیوان آب کنیم آنگاه می‌شکند، مداد الف در لیوان آب ت قرار گرفته پس شکسته شده" این قضیه استوانه و مداد شکسته، صرفاً یک خطا چشمی است. در روانشناسی گشتالت بسیاری از این خطاها را مورد بررسی قرار می‌دهند. در پایین به تصویر اردک-خرگوش بنگرید. این تصویر از یک زاویه شبیه به خرگوش است و از طرفی دیگر شبیه به اردک. در پهنه‌ی علم به مفهوم دانش، همه تلاش این است که از بروز این خطاها جلوگیری کرد. تکرار در آزمایش و سنجش آن توسط تیم خبره از همین رو است که احتمال خطای بصری و تحلیلی کمتر شود. نویسنده از این حالت تیغه و استوانه نتیجه بسیار عجیبی می‌گیرد که در پایین بدان اشاره می‌کنم.



در فیزیک مدرن، ماده، موج متراکم است و خود موج نیز حرکت تلقی میشود، پس تمام جهان هستی مادی، چه از بُعد ماده و چه از بُعد انرژی، از موج ساخته شده و چنان که اشاره شد، موج نیز از «حرکت» ایجاد شده است. با این شرح مختصر و ساده، اینک میتوان به پرسش پیشین (آیا جهان هستی مادی حقیقت وجودی دارد یا خیر؟) پاسخ داد. در پاسخ

میتوان گفت که با توجه به این که جهان هستی مادی از حرکت آفریده شده است، پس جلوه‌های گوناگون آن نیز ناشی از حرکت است و چون هر جلوه‌ای که ناشی از حرکت باشد، مجازی است، در نتیجه، جهان هستی مادی مجازی است و (در مقایسه با آنچه آن را با حرکت ایجاد کرده است) حقیقت وجودی ندارد.<sup>۱۸</sup>

تقریر نوشته بالا به این شرح است :

الف. تمام هستی مادی از موج ساخته شده است.

ب. موج از حرکت، ایجاد شده.

نتیجه: هستی مادی از حرکت، ایجاد شده.

الف. هر جلوه که از حرکت باشد، مجازی است.

ب. هستی مادی از حرکت ایجاد شده.

نتیجه: جهان هستی مادی، مجازی است.

این نوشته طاهری مملو از تناقض و پشت هم اندازی است. نخست اینکه تقلیل دادن جهان مادی و تمام اجزایش به حرکت، یک ادعای بی اساس می‌باشد. جهان مادی دارای حرکت است، نه اینکه می‌توان هرآنچه را که در جهان وجود دارد را به حرکت. **یعنی تغییرات مکانی اشیا در واحد زمان فروکاهش داد.** مقدمات هر دو تقریر یعنی الف و ب کاذب‌اند. **جهان مادی دارای ویژگی حرکت و موج است نه اینکه از این دو به وجود آمده.** طاهری در دو چیز دست طویلی دارد، مغالطه تعمیم ناروا و خلط و مفهوم و مصداق. به این گزاره دقت کنید: «جهان هستی دارای گرما است» ولی اگر من بگویم «جهان مادی

<sup>۱۸</sup> فرادرمانی برگ ۲۹

از گرما ایجاد شده» یک تعمیم نارواست. زیرا که من ویژگی خاصی از جهان را به کل جهان تعمیم داده‌ام.

هنگامی که ما در جهان پیرامون با متغیرهایی همچون زمان و مکان مواجهیم با حرکت و شتاب هم روبه می‌شویم. این دو متغیر یعنی زمان و مکان به حرکت معنا می‌دهند. نخست: اگر ادعای نویسنده صرف فروکاستن جهان مادی به یک چیز باشد؛ با توجه به مدعای وی، آن باید زمان و مکان باشد، نه صرفاً حرکت کردن. دوم: فروکاهش جهان به موج، نیاز به یک تبیین فیزیکی دارد. در علم فیزیک خاصیت موجی-ذره‌ای برای ماده قائلند. تناقضی که در جملات بالا وجود دارد در این است که نویسنده جهان مادی را مجازی و دارای حقیقت وجودی نمی‌داند به این علت که حرکت دارد. حال به گفته‌های وی در شرح حقیقت وجودی نگاه کنید.

وی سه عامل برای حقیقت وجودی می‌آورد: "علت و سبب وقوع فلسفه‌ی وقوع (چرایی، کیفیت وقوع)"<sup>۱۹</sup> اگر جهان مادی (البته منظور از واژه جهان مادی یک کلیت است، یعنی مجموعه‌ی آنچه درون جهان وجود دارد) مجازی باشد دیگر نوشتن از علت و سبب وقوع جهان و اجزایش بی‌ربط است. زیرا که نگارنده خود اعتراف داشته که جهان حقیقت وجودی یعنی آن سه ملاک بالا را ندارد. بار دیگر به نوشته طاهری دقت کنید:

"وقتی می‌پرسیم «علت به وجود آمدن سنگ چیست؟» و یا «جهان هستی چگونه و در اثر چه عواملی پدید آمده است؟»، در جست و جوی حقیقت وجودی آنها هستیم"<sup>۲۰</sup>

<sup>۱۹</sup> فرادرمانی برگ ۱۵

<sup>۲۰</sup> همان برگ ۱۶

اگر این صادق باشد که جهان مادی حقیقت وجودی ندارد؛ طرح پرسش از حقیقت وجود جهان و اجزایش، بی شک باید بی معنی یا دست کم کاذب باشد. پرسش از علت به وجود آمدن سنگ‌ها از نظر هستی‌شناسی نویسنده بی ربط است. زیرا که این پرسش به دنبال حقیقت وجود بخشی از جهان مادی است که وجود ندارد. بگذارید مثالی بزنم، همه ما می‌دانیم گاوشترپلنگ وجود ندارد؛ حالا اگر کسی پرسد گاوشترپلنگ چه رنگی دارد؟ آیا این پرسش معنا دار است؟ البته که خیر. فریب بازی با واژه‌ها را نباید خورد. واژه‌ها اگر به معنا و مصداق مشخص به کار نروند، ذهن انسان را به بازی می‌گیرند. فراموش نکنید مقدماتی که نویسنده آورده یک خطای چشمی، یعنی تیغه و استوانه بود. و چنین نتیجه عجیبی گرفت که جهان چونکه حرکت دارد، پس مجازی است.

طاهری اینچنین می‌نویسد:

چه عاملی، چنان به بینهایت حرکت موجود در جهان هستی، جهت داده است که در نتیجه ی آن، سیستمی کاملاً سازمند و هدفمند تجلی پیدا کرده است؟ در پاسخ باید گفت: تنها چیزی که میتواند بینهایت حرکت موجود را هدفمند سازد، عاملی هوشمند است که میتواند تشخیص دهد هر حرکتی، در چه جهتی و به چه صورتی باید انجام شود تا نتیجه‌ی نهایی آن، ایجاد سیستمی هماهنگ، هدفمند و گویا باشد. بنابراین، ماده و انرژی و به عبارت دیگر، ساختار جهان هستی، از هوشمندی یا شعور یا آگاهی به وجود آمده است.

دست کم برای من پوشیده ماند که ایشان جهان هستی را به چه عاملی می‌خواهد تقلیل یا فروکاهش دهد. حرکت، موج، شعور یا آگاهی. پریشان فکری وی را در همین ابتدای کار می‌توان دید. بگذارید تحلیلی

از نوشته های بالا داشته باشیم. نویسنده پرسشی مطرح می کند. چه عاملی به بینهایت موجود در جهان هستی جهت داده که چنان سیستم سازمند و هدفمندی تجلی پیدا کرده؟ نخست اینکه هیچ توضیحی از هدف مندی جهان برای ما به دست نمی دهند، که هدف این سازمندی جهان چیست با اینکه خود بر گشایش و فرسایش جهان اذعان دارد و می نویسد "جهان هستی در چرخهی (سیکل) دائمی انقباض و انبساط قرار دارد که پس از هر انقباض به یک انفجار بزرگ Big Bang میرسد و این انفجار، آغاز انبساط برای سیکل بعدی است. با این حساب، Big Bang یا انفجارهای بزرگ زیادی اتفاق افتاده است".<sup>۲۱</sup>

هیچ توضیحی از اینکه هدف این انفجار ها چیست نمی دهند. با کمال خرسندی هدفمندی را به مثابه ای ادله ای بکار می گیرد و شعور را نتیجه می گیرد. می گوید تنها چیزی که می تواند بینهایت حرکت موجود را هدفمند سازد، عامل هوشمند است. به هیچ رو نتیجه، یعنی عامل هوشمند از مقدمات یعنی حرکت در جهان هستی بر نمی آید و از لحاظ فلسفی یکسره حرف باطلی است. زیرا که وی هیچ دلیلی برای اینچنین نتیجه عجیبی نیاورده.

**اصل:** همه ی انسانها میتوانند درباره ی هوشمندی و شعور حاکم بر جهان هستی (واستفاده از آن) به توافق برسند و پس از آزمایش و اثبات آن، به صاحب آن که خداوند است، پی ببرند؛ تا این موضوع، فکر مشترک همه ی انسانها شود و تحکیم یابد. بنابراین، عامل مشترک و زیربنای فکری انسانها، شعور حاکم بر جهان هستی یا شعور الهی است. در این بینش، این عامل مشترک، «**شبکه ی شعور کیهانی**» نامیده میشود.

بینید که چگونه نویسنده‌ی ما شیادانه با واژه‌ها بازی می‌کند و به اصلی بی‌اساس و بی‌بنیاد می‌رسد. در پایان خدا و شعور را به هم می‌بافد و واژه‌ای جدید خلق می‌کند، به اسم "شبکه‌ی شعور کیهانی." دوباره گوش زد می‌کنم، این نتایج از دل این قضیه درآمد که تیغه در حال چرخش به صورت استوانه دیده می‌شود.

به اصل دیگر توجه کنید:

**اصل:** جهان هستی مادی از حرکت آفریده شده و جلوه‌های گوناگون آن نیز ناشی از حرکت است و چون جلوه‌های ناشی از حرکت، مجازی اند، جهان هستی مادی نیز مجازی است. همچنین، چون هر حرکتی به محرک و عامل جهت دهنده نیاز دارد، این عامل در جهان هستی مادی، آگاهی یا هوشمندی حاکم بر جهان هستی است که آن را «**شبکه‌ی شعور کیهانی**» مینامیم. بنابراین، جهان هستی، تصویری مجازی از حقیقت دیگری است که در اصل از آگاهی آفریده شده.

پیشتر گفتم که مفهوم حرکت بعد از زمان و مکان معنا پیدا می‌کند. اینکه نگارنده تلاش کرده به مفهوم متافیزیکی یا فراطبیعی دست پیدا کند که در هیچ کتاب علم فیزیک یافت نمی‌شود؛ نشان می‌دهند از مفاهیم و دلایلی دم می‌زنند که خود متوجه آنها نیست. اگر بحث بر سر حرکت باشد که مفهوم و مصداق حرکت قابل اندازه‌گیری است و هرچه به خواهد محرک قلمداد شود، باید در شرایط زمانی و مکانی مطرح باشد، نه عامل هوشمندی که هیچ ضریب یا مقداری برای آن قابل فرض نیست. ادعای وی این است که "جهان هستی تصویر مجازی از حقیقت دیگری است که در اصل از آگاهی آفریده شده" این گزاره هیچ راه تحقیقی ندارد. هیچ روشی نیست که دست به کنکاشت جهان زد و صدق و یا حتی کذب این گزاره را مشخص کرد. ادعایی که نه می‌توان رای به صدق یا کذبش داد، بی‌معنی است. از یک تکه سنگ چه



شعوری نتیجه می شود. چه کسی با توجه به عقل سلیم می توان اینرا پذیرد که آجرها، کوه ها و دریاها شعور دارند؟ بر این اشیا فقط و فقط قوانین طبیعت حاکم است، نه شعور یا آگاهی. جز و مد دریاها با قانون جاذبه تبیین می شود. هیچ فیزیکدان و کسی که ذره از فیزیک بداند شعوری در جز و مد دریا نمی بیند.

خودِ هوشمندی حاکم بر جهان هستی، باید ایجاد کننده‌ای داشته باشد که اگر آن را هر چیزی در نظر بگیریم، خود، ایجاد کننده‌ای دارد تا این که به مبدأیی برسیم که از چیزی به وجود نیامده است. این مبدأ (صاحب هوشمندی)، «خداوند» است.<sup>۲۲</sup>

اینطور به نظر می رسد که نگارنده کتاب فرادرمانی از تاریخ فلسفه بی خبر است یا جستارهای فلسفی را آنگونه که باید و شاید مطالعه نکرده. چیزی که وی می گوید مبتنی بر نسبت علیت است، **هر معلولی علتی دارد**. البته من همانگونه که در مقدمه به اشاره رفت، وارد بحث های تخصصی فلسفی نمی شوم. ولی برای اینکه نشان دهم که همه فرضیات و گفته های نویسنده تا بدین جا بی مایه و پایه اند، باید گریزی به بحث های خاص فلسفی بزنم، ولی تا آنجا که در حد توانم باشد تلاش می کنم عامه فهم بنویسم تا کسانی که به مباحث ژرف فلسفی آگاهی چندانی ندارند، متوجه شوند. بگذارید از دو واژه "ایجاد شونده" و "ایجاد کننده" که نگارنده بکار برده شروع کنیم. او ادعا دارد که هوشمندی حاکم بر جهان ایجاد کننده‌ای دارد (فاعل) و خود این ایجاد کننده که ایجاد شده (مفعول) ایجاد کننده‌ای دارد و این زنجیره تا مبدا می رود تا به خدا برسد. اشتباه در این قضیه و به طور اعم، قضایای نسبتی در این است که مدعیان نسبتی بین دو شی برقرار می کنند و از این نسبت به

اصلی می‌رسند و در پایان اصل من درآوردی خود را نقض می‌کنند. به بند نخست نگاه کنید "خود هوشمندی حاکم بر جهان هستی باید ایجاد کننده‌ای داشته باشد." یعنی هوشمندی ایجاد شده، باید ایجاد کننده‌ای داشته باشد. نویسنده از واژه ی "باید" یعنی از مفهومی الزامی استفاده می‌کند، خب اگر قرار باشد این شرط همیشه برقرار باشد که **ایجاد شده ایجاد کننده دارد**. ما هیچگاه به مبدا نمی‌رسیم و اگر به مبدا برسیم که فرض قبلی یعنی **ایجاد شده ایجاد کننده دارد باطل می‌شود**. زیرا که این گزاره ایجاد شده ایجاد شونده دارد باید همواره صادق باشد تا بتواند به عنوان اصل یا الزام پذیرفته شود. اینکه نویسنده می‌گوید "باید به مبدایی برسیم که از چیزی به وجود نیامده است" یعنی پذیرفته، در حالتی این فرضیات وی غلط از آب در می‌آید و ایجاد کننده‌ای است که نمی‌تواند ایجاد شده باشد. البته وی از به خاطر عدم آگاهی به کلام اسلامی نمی‌دانسته که باید به دور و تسلسل اشاره کند تا مفروضات وی صادق جلوه کنند و تنها راه توجیه اینکه به مبدا می‌رسیم، این است که دور و تسلسل به بار می‌آید. البته با بکارگیری دور و تسلسل انتقاد من پابرجاست. نتیجه وی یعنی خداوند از اساس باطل است؛ زیرا که مقدمات وی خود متناقض‌اند. هنگامی که در یک استدلال مقدمات کاذب یا متناقض باشند نتیجه بی شک کاذب است. یا از دل مقدمات بیرون نمی‌آید<sup>۲۳</sup>.

---

<sup>۲۳</sup> این مبحث روی برهان علیت بنا شده. در مقاله - ای زیر فرنام نقدی بر براهین وجود خدا به تفصیل به این برهان پرداخته ام. به کانال نشر این کتاب مراجعه کنید.

## غایت انگاری، آگاهی

حرف طاهری همان گفته‌های متکلمان و الهی‌دان‌های مسیحی و مسلمان است. فقط به نحوی دیگر آنرا تقریر کرده. اگر بخواهم گفته وی را در یک بند خلاصه کنم اینگونه می‌شود: "جهان هستی چونکه سازمندی و پایداری دارد، می‌توان با فرض یک شعور کلی، این سازمندی و روابط درون جهان هستی را تبیین کرد" این افراد شواهدی بسیاری برای این مدعا می‌آورند. مثلاً باریدن باران، گردش خون در بدن انسان، تولید مثل در جانداران و... آنها در تلاشند به واسطه این شعور یا آگاهی، دست به تبیین یا توصیف امور واقع بزنند. در گذشته بدین باور خلقتگرایی می‌گفتند که الهیات طبیعی را شامل می‌شد. در سنت الهیات مسیحی در این پنجاه سال گذشته از واژه طراحی هوشمند به جای خلقتگرایی استفاده می‌شود، زیرا تلاش داشتند جنبه علمی به این باور خود بدهد تا بلکه بدیلی برای نظریه فرگشت باشد. البته هیچگاه در این کار موفق نشدند. توضیح عدم موفقیت این افراد از حوصله این جستار خارج است. چیزی که بنیانگذار عرفان حلقه می‌گوید و آنرا در هر جستاری که نگارش کرده طوطی‌وار تکرار می‌کند، کاریکاتوری از طراحی هوشمند در سنت مسیحیت است، البته با آمیزه‌ای از حرکت جوهری ملاصدرا<sup>۲۴</sup>.

فارغ از ضعف استدلالی در نوشتار طاهری در باب اثبات شعور یا آگاهی، به طور کلی چند ایراد اساسی به این فرضیه وارد است:

۱. این فرض را نمی‌توان به آزمون گذاشت و با توجه به مقدماتش، پیشبینی‌های مشخصی درباره رخداد‌های جهان هستی کرد.

<sup>۲۴</sup> افسار اربعه نوشته ملاصدرا ترجمه محمد خواجوی ، جلد سوم برگ ۳۵

۲. طبق این دیدگاه هر چیزی که وجود دارد، صرفاً به این دلیل وجود دارد که موجودی برتر آنرا خلق کرده.

۳. این فرضیه آگاهی یا هوشمندی ما را به کشفیات جدید علمی نمی‌رساند. اگر تمام اعضای فرقه‌ی عرفان حلقه دور هم گرد آیند، نمی‌توانند با توجه به این مقدمات کشف جدیدی در پهنه علم داشته باشند. زیرا که این فرضیه چیزی را دقیق مشخص نمی‌کند.

۴. این فرضیه همه چیز را توضیح می‌دهد، هر رخداد یا امر واقعی را میتوان با این فرضیه توضیح داد و البته وقتی فرضیه بتواند همه چیز را توضیح دهد، در واقع توان توضیح چیزی را ندارد. علاوه کردن مفاهیم به یک امر واقع تفاوت دارد با توضیح چگونه رخداد آن. مثلاً واژه خواست خدا را در نظر بگیرید. علت جذر و مد، باران آمدن، شوری آب دریا، وزیدن باد را می‌توان با خواست و اراده خدا، به ظاهر توضیح داد، ولی در واقع تنها کاری که ما میکنیم مفهوم بی اساس خدا را به واقعیت ها گره می‌زنیم. می‌گوییم "اراده خدا سبب جذر و مد شده" ولی این گزاره هیچ رابطه‌ای را مشخص نمی‌کند.

۵. عامل هوشمند نیاز به قرائن صدق عظیمی دارد. چیزی که بدون دلیل ادعا شود، بدون دلیل رد می‌شود.<sup>۲۵</sup>

هنگامی که ما با رخدادی مواجه می‌شویم و سعی بر توضیح یا تبیین داریم باید به چند نکته توجه کنیم:

۱. عامل تبیین گر باید از دل مفروضات کمتری آمده باشد.

<sup>۲۵</sup> اصل یا تیغ هیچنز

۲. عامل تبیین گر نباید خود دارای پیچیدگی مفهومی و دلالتی باشد.

۳. باید بتواند به صورت ساده موضوع تبیین را توضیح دهد.

۴. عامل تبیین گر باید بتواند روابط بین متغیرها را مشخص کند، آیا رابطه علی بین آنها برقرار است، یا از منظر کارکردی نسبت بین متغیرها را روشن می کند.

عامل هوشمندی که نویسنده از آن حرف می زند هیچ یک از ملاک-های تبیین کارآمد را برآورده نمی کند، چه بسا قضیه را مخدوش تر می کند، به این نحو که نویسنده با آوردن عاملی بسیار پیچیده تر یعنی شعور یا آگاهی، سعی در توضیح نحوه سازوکار جهانی هستی با آن ظرافت دارد و به جای اینکه به سادگی بحث بافزاید، قضیه را از آنچیزی که هست پیچیده تر می کند. بگذارید یک آزمون ذهنی بیاورم تا که انتقاداتم به غایت انگاری عینی تر باشد.

**"بعد از یک طوفان شدید به جنگل می رویم ؛ می بینیم که اغلب درخت های شکسته شده به یک جهت افتاده اند. به دنبال تبیین این رخداد بر می آییم"**

در تبیین این رخداد ما دو مسیر را می توانیم طی کنیم، مسیر الهیات که در همه ی کتب مذهبی و عرفانی، به ویژه آنگونه که در ادعاهای طاهری موجود است. که یک تبیین غایت انگارانه محسوب می شود. مسیر دیگر تبیین علمی است، که با توجه به مشاهدات عمومیت یافته صورت می-گیرد، بدون دخالت انگیزه یا غایت.

**۱. تبیین الاهیاتی (شبه تبیین)**

ذرات همه درای شعور هستند و خدا بر شعور این ذرات کنترل دارد. در نتیجه افتادن درخت به سبب خواست یک نیروی الهی بوده.

## ۲. تبیین علمی

بعضی بادهای نیروی زیادی دارند که می‌تواند اجسام را جابه‌جا کنند، باد اجسام را با توجه به مسیر وزش خود تکان می‌دهد (قوانین عام نیوتن). پرچم به هر سو که تکان بخورد نشان می‌دهد که باد در آن جهت در حرکت است. از این رو می‌توان اینچنین تبیین کرد. وزش باد شدید علت شکسته شدن درختان بوده و سبب اینکه درختان شکسته شده به یک سو افتاده‌اند. جهتی بوده که باد از آن وزیده؛ اگر جهت افتادن درختان به سمت شرق است پس نشان می‌دهد باد از غرب به شرق در حرکت بوده.

تفاوت این دو تبیین بسیار زیاد است. یکی با توجه به فرض چیزی غیر قابل آزمایش که جنبه الوهیتی دارد می‌خواهد توضیح دهد. دیگری با توجه به قوانین عام و مشاهدات تعمیم یافته. البته نباید فراموش کرد که فریبکاران شبه علم این دو تبیین را به یکدیگر می‌آویزند. از یکسو خدا (شعور، آگاهی و...) را وارد می‌کنند و از سویی دیگر با قوانین عمومی سعی در تبیین وقایع دارند. به قول معروف راست و دروغ را در هم می‌بافند. از این رو ذهنی که شکاکیت را در روش پژوهش بکار نمی‌بندد، به سادگی مسحور گفته‌های آنان می‌شود. **چارلز داروین** که براستی فهم ما را نسبت توضیحات غایت‌انگاران دگرگون کرد در اثر جاودانه خود خاستگاه گونه‌ها به این نکته اشاره می‌کند "پنهان کردن **جهل در زیر سرپوشی از اصطلاحات چون طرح آفرینش آسان است و می‌توان با تکرار چنین واژه‌هایی چنین فرض کرد که هر بار پدیده تازه‌ای را مورد کنکاشت قرار داده‌ایم.**"<sup>۲۶</sup> الوهیت (شعور، آگاهی، روح، هوشمندی) در تبیین جهان هستی نقش

<sup>۲۶</sup> منشا انواع نوشته داروین، ترجمه دکتر نورالدین فرهیخته برگ ۵۳۲. متاسفانه مجالی در این جستار نیست

تزئینی داشته و همانند یک دکور از آن استفاده شده. بی‌ارزشیِ مفاهیم اینچینی در اینجاست که ما را از پرسش‌های بنیادی باز می‌دارد؛ زیرا از جهل و عدم شناخت آدمی نسبت به جهان هستی منشاء گرفته‌اند. هر کجا که توان درک پدیده‌ای را نداشته‌ایم، تلاش کردیم ذهن پرسشگر خود را با این مفاهیم آرام کنیم. پژوهش را کنار بگذاریم و دل خوش بدین باشیم که توضیحی هرچند ناکارآمد برای این پدیده یافته‌ایم. با توجه به توضیحات این بخش از تبیین غایت انگارانه و نوشتار پیشین درباب استدلال؛ آیا با استناد به استدلال از راه بهترین تبیین، توضیح طبیعت-گرایانه از پدیده‌های پیرامون، به نسبت تبیین غایت-انگارانه (خدا، هوش، طراح) از دقت و اعتبار بیشتری برخوردار نیست؟ در ادامه این جستار خواهید دید که طاهری چگونه می‌خواهد با این چنین واژگانی همه چیز را توضیح دهد.

---

که اشاره کنم چگونه در طبیعت کور با انباشته شدن تغییرات کوچک در یک بازه زمانی طولانی، تغییرات بزرگ ایجاد می‌شوند.

## بخش سوم

علم بنا بر اصل، هرچه را که باشد در مورد واقعیت می گوید؛ نه حقیقت  
دیگری می ماند نه واقعیت دیگری  
(موریس شلیک)



## سلاخی علم در مسلخ عرفان

این فرد در جستاری که نگارش کرده از هیچ زکاوت و بهره هوشی بر خوردار نیست، زیرا گفته‌های وی همان چفت و پست الاهیات طبیعی قرن نوزدهم است که تلاش کرده با اصطلاحات به روز شده آنها را بکار بگیرد. در همه گفتار و نوشتار این فرد که فریب کارانه با واژه‌ها بازی می‌کند، ذره‌ای از استدلال و تقریر دیده نمی‌شود. یعنی مقدماتی نمی‌آورد که با توجه بدین‌ها دست به نتیجه‌گیری بزند. هنگامی که کتب این فرد را می‌خواندم، فردی را تصور می‌کردم که فرمان ماشین برف-روبی را گرفته و برف خیابان را می‌روبد بدون اینکه بداند چکار می‌کند، گفته‌های وی حتی در عرفان ایرانی سابقه ندارد. شبکه شور کیهانی، مثبت دو، ویروس‌های غیر ارگانیک، شارژ شعوری، خروجی، تشعشعات دفاعی، و... این فرقه پر است از لاطائلات بی‌سر و ته که خرد آدمی را به ریشخند گرفته. به برگ ۴۵ کتاب فرادرمانی نگاه کنید تا ببینید طاهری که نقش خدایی برای خود ساخته به اندازه یک نوجوان ۱۵ ساله فهم از زیست‌شناسی ندارد.

هماهنگی شعوری میان دو موجود زنده، بر ویژگیهای موجود تابع، تأثیرگذار است. برای مثال، میکروارگانیسم‌های بیماریزا میتوانند به نحوی تابع شعور کل بدن فردی شوند که آن را مورد حمله قرار داده‌اند. در این صورت، با این که در بدن او فعال خواهند بود، نقش بیماریزای خود را ایفا نخواهند کرد. به همین دلیل، بعضی افراد، ناقل باکتری سل،

ویروس ایدز، هپاتیت یا انواع دیگری از میکروارگانیسمهای بیماریزا هستند؛ اما خود بیمار نیستند. اگر بدن ما مانند یک ماشین عمل کند و تأثیرپذیری اجزای آن از میکروارگانیسمهای بیماریزا فقط تابع روابط فیزیولوژیک باشد، الزام است این میکروارگانیسمها تأثیر یکسانی بر همه‌ی افراد داشته باشند.

این حال روز کسی است که در آسمان‌ها پرواز می‌کند و ناگهان فیل اش یاد هندوستان کرده. حرف حساب این عارف ما این است که چون ویروس‌ها و باکتری‌ها روی بدن افراد مختلف یکسان عمل نمی‌کند، در نتیجه میکروارگانیسم‌هایی مثل ویروس و باکتری تابع روابط فیزیولوژیک یا زیستی نیستند. برای این گفته ویروس ایدز، هپاتیت و باکتری سل را شاهد می‌آورد. انسان دانش آموخته به راستی انگشت به دهان می‌ماند که آیا نویسنده خوانندگان را مثل خود خرد باخته دیده که دست به نوشتن چنین یاوه‌هایی زده. اگر توان درک مسائل و مفاهیم پیچیده علوم‌زیستی را نداشت، دست کم می‌توانست از پزشک خانواده‌گی خود کمی کسب معلومات کند. آیا قرار است همه ویروس‌ها بر بدن همه انسان‌ها یکسان عمل کنند؟ این فرد کمی بدین موضوع فکر نکرده که اگر قرار بود ویروس‌ها و باکتری‌ها در همه یکسان عمل کنند، که نسل بشر تا به امروز منقرض شده بود. افسوس از اینکه عده‌ای هستند، چشم و گوش بسته گفته‌های وی را باور می‌کنند. البته این دانشمند قصه ما نمی‌داند که ویروس‌ها موجودات زنده‌ای نیستند و زندگی انگلی دارند. ویروس‌ها برای بقا، خود را به داخل سلول‌های زنده می‌رسانند و ماشین سنتز پروتئین آنرا به خدمت می‌گیرند؛ کدهای ژنتیکی خود را به

سلول دیکته می کنند<sup>۲۷</sup>. این مکانیسم هیچ ربطی به هماهنگی شعوری ندارد. اگر به فرض حرف اشتباه ایشان درست باشد. این هم فازی شعوری با توجه به نحوه کارکرد ویروس ها، باید سبب بیماری زایی شود. یعنی ویروس به مانند اسب تروا خود را با سلول های بدن قربانی هم فاز می کند و باعث فریب سیستم ایمنی شده و در نتیجه سبب ظهور علائم بیماری می شود.

عدم دقت در بکارگیری مفاهیم در نوشته های این فرد از جهل مرکب و عدم درک متون علمی حاصل شده. مولانا با بیتی در داستان خاتون و خر، وصف حال خوبی از این افراد کرده:

چون ندانی دانش آهنگری ریش موسوزد چو آنجا بگذری

کافی است خوانندگان نگاهی به متون پزشکی داشته باشند تا ببیند که چه دلایلی برای عدم کارکرد یکسان ویروس ها، باکتری، قارچ ها بر روی بدن انسان ها وجود دارد. مکانیسم های دفاعی بدن انسان به دو دسته دفاع ذاتی و دفاع اکتسابی تقسیم می شوند. دفاع ذاتی به مقاومتی می گویند که بدن بدون نیاز به تماس با یک عامل غیر خودی حاصل می کند. مکانیسم دفاعی ذاتی در همه انسان ها یکسان نیست، پوست، pH معده، موهای دماغ و ترشحات عرق می توان مانع ورود میکروارگانیسم ها به بدن شوند، سد دوم از مقاومت ذاتی شامل سلول های بیگانه خوار است. عواملی همچون سن، زمینه ژنتیکی، سو تغذیه، استرس و ناراحتی می توانند سبب وخامت عفونت های ویروسی شوند.<sup>۲۸</sup>

<sup>۲۷</sup> زیست شناسی سلولی لودیش ترجمه دکتر نیما یزدان و همکاران برگ ۱۹۹، انتشارات ارجمند

<sup>۲۸</sup> درس نامه عفونی بخش ویروس شناسی نویسنده فاطمه فلاح و همکاران برگ ۲۴

به خاطر شیوع کرونا دیگر اغلب ماها اطلاعات عمومی از نحوه شیوع، پاسخ دفاعی بدن، خطرات ویروس ها به دست آورده ایم. به ویژه در فضای رسانه ای. این دانشمند همه چیزدان این چنین استدلال می کند که چون ویروس ها دوره نهفتگی دارند، پس هم فازی شعوری باید صورت بگیرد تا سلول با بدن افراد هم فاز بشوند. این فرد به سبب فقدان شناخت نمی داند که ویروس HIV بعد ورود به بدن میزبان با تب خفیف یا به اصلاح عفونت نهفته (latent infection) پاسخ دفاعی بدن را بر می - انگیزد، که با توجه به مقاومتی که از سوی بدن مواجه می شود از شدت عملکرد آن کاسته می شود، تا بعد از گذر زمان سیستم ایمنی فرد را ناکارآمد کند. گذشته از اینکه شاهی برای گفته های طاهری در هیچ کتاب علمی یافت نمی شود. باید توجه کرد که این فرد معلومات عامیانه در زمینه چگونگی کارکرد ویروس ها ندارد. شاید برای خوانندگان جالب باشد که گاهی مقاومت بدن حاصله از یک نقص ژنتیکی است. مثلاً در فاویسم نقص آنزیم G6PD یا در بیماری سلول های خونی داسی شکل که بدن این افراد مقاومت ذاتی در برابر انگل مالاریا دارد. در سلول های خونی داسی شکل به سبب رسوب کمبود یون آهن، مانع چسبیدن این انگل به سلول های خونی شده و این انگل نمی تواند تکثیر شود.<sup>۲۹</sup>

شاید هنگامی که من از واژه شیا یا فریبکار استفاده می کنم. عده ای دلخور شوند که استفاده از این واژه برای محمد علی طاهری مناسب نیست، اگر طرفداران ایشان این جستار را بخوانند لابد مرا معاند و دشمن خود می بینند. من این واژگان را با مصداق مشخصی بکار می برم، کافی

<sup>۲۹</sup> مقاله گویچه های سرخ داسی شکل و مقاومت به مالاریا  
نوشته عیسی خواجه

است که بخش نیروی حیات و sub DNA در کتب این فرد را نگاهی کنید. تا ببینید چگونه قصد فریب خوانندگان را دارد. وی می نویسد:

راکتورها یا مبدل‌های نیروهای حیاتی، تبدیل‌کننده و جاریساز نیروی حیات برای بخشهای مختلف وجود انسان هستند. این راکتورها، هنوز در دنیای علم ناشناخته اند و تاکنون اطلاعات چندانی نسبت به آنها کسب نشده است.<sup>۳۰</sup>

بعد از کلی مقدمه سازی و آب در آتش ریختن، هنگامی که بحث اثبات و سند پیش می‌آید با بی شرمی تمام اعتراف می‌کند راکتورهای حیات هنوز در دنیای علم ناشناخته است. حال پرسش اینجاست که این فرد از کجا بدین راکتورها رسیده؟ لابد در دنیای هیپورت یا شاید خواب دیده. البته من تعجب نمی‌کنم اگر بگویم که به من وحی شده. به طور کل این ترفند و شیوه فریب کسانی است که علم و عرفان را باهم در می‌آمیزند تا معجونی از اباطیل به خورد مردم دهند. نخست یک ادعای پوچ می‌کنند هنگامی که زمان اثبات فرا می‌رسد و باید روشن کنند که این اطلاعات را از کجا کسب کرده‌اند. در جواب می‌گویند علم بدان‌ها نرسیده و ما به واسطه شهود و غیب بدین‌ها رسیدیم. البته دقیقاً فریب این افراد در این تحمیق کردن شنوندگان است. باید پرسید اگر علم بدین ادعای جناب عالی نرسیده پس چگونه از واژگان علمی استفاده می‌کنید؟ علم هیچگاه نمی‌گوید که ما DNA یا RNA را به واسطه شهود، وحی، خواب و در دنیای هیپروت کشف کرده‌ایم. چیزهایی که محمد علی طاهری در کتب خویش آورده هیچ گاه استقرا نشده، پژوهش نشده و دارای بن مایه نیست. به راستی من نمی‌دانم که ایشان اطلاعات مربوط به داده‌های زیست‌شناسی خود را از کدام محقق وام گرفته. دست کم

کشف DNA به قبل از تولد این فرد باز می گردد، طرفداران و خود ایشان نمی تواند ادعا کند به تنهایی به کشف اینها نائل آمده.

راکتورهای *Sub DNA* نیروی حیات را از زمینه ی کیهانی میگیرند و DNA را که متشکل از تعدادی نوکلئید و مولکول مرده است، به بخشی زنده و جاندار تبدیل میکنند. در نتیجه، DNA که یک دتکتور و آشکارساز است، با کمک این راکتورها، نیروی حیات را تبدیل و در سلول آشکار می کند.<sup>۳۱</sup>

نخست اینکه نیروی حیات بعد از کشف های بسیاری در زیست شناسی باطل شد و در علم کسی از نیروی حیات سخن به میان نمی آورد و به جای آن از مکانیسم صحبت می شود. هنگامی که با کتاب های بیوشیمی، بیوفیزیک، و زیست شناسی مواجه می شویم در این کتب از مکانیسم هایی سخن به میان می آورند که منجر به تولید مثل و سوخت و ساز می شوند. نیروی حیات هیچ دخلی به DNA ندارد. این مارپیچ از مولکول هایی تشکیل شده که اطلاعات ژنتیکی را با توجه به کنار هم آمدنشان در درون خود جا داده اند که توسط RNA و ریبوزوم به ستر پروتئین منجر می شوند. یا به بیانی ساده تر DNA همچون کتاب خانه ای از اطلاعات، حاوی برنامه ژنتیکی است که نحوه عملکرد سلول و چگونگی تقسیم شدن آنرا مشخص می کند و به خودی خود هیچ حیاتمندی و تقریباً هیچ کارایی ندارند، مگر در شرایط همانندسازی به مثابه ابزاری برای عوامل دیگر قرار بگیرد. طاهری هیچ اشاره ای به RNA نمی کند زیرا در هم آمیختن این دو کار مشکلی است، زمانی که یک سلول به یک پروتئین خاص نیاز دارد ناحیه رمز گذاری شده آنرا در DNA پیدا می کند و به صورت یک اسید نوکلئیک دیگر به نام

RNA کپی برداری می کند این اسید نوکلئیک به عنوان الگوی مستمر در سنتز پروتئین دخالت دارد.<sup>۳۲</sup>

طاهری این دانشمند پوشالی از subDNA صحبت می کند، من در بسیاری از کتب زیست شناسی سلولی و ژنتیک نگاهی انداختم؛ به هیچ عنوان به همچنین چیزی بر نخوردم. از چند حالت خارج نیست، این اصطلاح را ایشان به واسطه توهم ساخته و برای فریب خوانندگان بکار گرفته، یا شاید ارتباط شهودی ایشان با شبکه شعوری کیهانی قطع و وصل شده و پیام ها نصف و نیم به ایشان رسیده، احتمال این می رود شبکه شعوری منفی به عمد این عبارت sub DNA را به ایشان مخابره کرده تا طاهری را فردی خرد باخته نشان دهند. البته دو فرض آخری بیشتر جنبه شوخی دارند. جستار ایشان مملو است از این اصطلاحات بی-معنی که پایه های عرفان حلقه را تشکیل داده اند. پیشتر نوشتم که شاید به اندازه تعداد انگشتان دست در نوشتار این فرد استدلال صحیحی یافت شود؛ یعنی استدلالی که نتیجه از دل مقدمات بیرون آمده باشد. چیزی که به راستی در ضمن پژوهش برای من آشکار شد، این بوده که به سبب فقدان اطلاعات و عدم شناخت به فیزیولوژی انسان، اغلب مباحث را به پایان نرسانده، رها می کند و به موضوع دیگر می پردازد، امکان ندارد که هیچ کجا در بیان ایشان شما چیزی به مثابه تعریف و مصداق مشخص و توضیح کافی ببینید. واژه ها اگر به معنا و مصداق مشخص بکار نروند ذهن انسان را به بازی می گیرند. در همین مبحث نیروی حیات (life force) که در بالا به اشاره رفت، هیچ اشاره ای به لوازم حیات داشتن، چگونگی حیاتمندی و کارکرد نیروی حیات در سلول ها

<sup>۳۲</sup> نگاه کنید به مبانی زیست شناسی سلولی آلبرتس ترجمه ی دکتر حسین بهاروند و همکاران برگ ۲۲۹

نمی‌کند. هدف او چیز دیگری است، پیدا کردن شاهد از علم برای شارلاتان بازی و کسب منفعت.

از آن رو که دیگر منبر مبلغان دین رنگ لعاب باخته و نمی‌توان با حدیث و آیه سر مردم را گرم کرد. منفعت طلبان به دنبال روش‌های جدیدی رفته‌اند که بتوانند با مغز مردم بازی کنند. این فرد از آن دسته افراد موفق در این زمینه است و با ظرافت خاصی مغز پیروانش را شست و شو می‌دهد تا همچون مسخ شدگان از او پیروی می‌کنند و جایگاه خدایی<sup>۳۳</sup> برایش قائلند.

---

<sup>۳۳</sup> در دوره ششم جلسه سوم، طاهری شَطَح گویی می‌کند. من هم عدم  
ام، هم خدا ام و هم انسانم. شطحیات در ادبیات عرفانی به کفر  
 گویی معنا می‌شود. ولی بیشتر از کفر گویی شبیه به چرند و  
 یاوه گویی می‌ماند. واژه طامات هم به این معنا به کار می‌رود.  
<https://youtu.be/BfoiqTuOY5o> دقیقه ۲۲ این کلیپ. بعضی از  
 طرفداران وی این باورند که طاهری همان مهدی موعود است.



## جزء برابر با کل

امروزه در یک فلش حافظه‌ی ساخت بشر که حجم بسیار کوچکی دارد، اطلاعات چندین کتابخانه می‌گنجد و به زودی با پیشرفت تکنولوژی، نه تنها تمام نوشته‌های بشر در طول تاریخ، در چنین شیئی با همین ابعاد کوچک جای خواهد گرفت، بلکه تمام اطلاعات جهانی مانند اطلاعات شرکتها، بانکها، دارایی‌ها و ... در آن خواهد گنجید. بنابراین، نباید از این تعجب کرد که در جهان هستی، هر ذره، فلش حافظه‌های است که تمام اطلاعات شعوری جهان هستی را در خود جای داده است. این واقعیت، در اینجا «اصل همسانی اطلاعات هست» نامیده میشود و ناشی از آن است که شعور کمیت پذیر نیست و شعور یک جزء (ذره) برابر با شعور کل هستی مادی میباشد.<sup>۳۴</sup>

اگر با دقت این پاراگراف را بخوانید متوجه می شوید که پرت پلائی بیش نیست. نویسنده با یک تمثیل یعنی حجم کمی یک فلش، که کارش ذخیره داده های فیزیکی مشخص است. این نتیجه را می گیرد که هر ذره، مثلاً یک گرم کربن ۱۴ تمام اطلاعات شعوری جهان را در خود

جا داده. مشخص نیست که ایشان شعور را به کدامین مفهوم به کار می برد در اینجا شعور را همانند اطلاعات فرض کرده. اگر به صورت عقلانی بدین قضیه نگاه کنیم، این گیج کننده است که چگونه جز برابر با کل می شود. جمع شعور تمام اجزای جهان برابر است با یک ذره از جهان!!!! حتی اگر کمیت پذیر نباشد؛ از نظر عقلانی این شدنی نیست که جز از کل بزرگتر یا برابر باشد. البته مشکل در ساختار منطقی فهم نویسنده است که مستقل نمی تواند استدلال کند و ناچار به دست اندازی به تمثیل های بی ربط شده. اطلاعات یا داده های ذخیره شده روی یک فلش قابل اندازه گیری اند و واحدهای اندازه گیری مشخصی دارند، حال نتیجه گیری این فرد بد سواد بدینجا ختم شد که اطلاعات شعوری قابل اندازه گیری نیست. در نتیجه اطلاعات شعوری ذره الف برابر با کل مجموعه جهان است. نسبت برابری، بزرگتری و کوچکتری با توجه میزان اندازه گیری معنا دارند، مادامی که ما نمی توانیم، میزان شعور یک ذره (به فرض درست بودن، زیرا که من این را رد کردم) را مشخص کنیم. چگونه نسبت برابری را می توانیم بین این ذره و کل هستی برقرار کنیم؟ پاسخ روشن است. به هیچ عنوان راهی وجود ندارد که شما بین دو چیز عینی که قابل اندازه گیری نیستند، نسبت برابری برقرار کنید. تعجب نکنید خواستگاه فریب کاری های شبه علمی، پزشکی های قلابی، جادوگری، جن گیری که همه اینها را ما در عرفان حلقه می بینیم از همین تمثیل های آبکی و بچگانه صورت گرفته. خلاصه حرف طاهری این است که چون داده های یک شرکت می توانند روی یک فلش جا بارگذاری شوند، در نتیجه داده های شعوری می توانند در یک ذره جا بگیرند. شیوه این فرد نه مبتنی بر روشن اندیشی است نه خاستگاه آن از عقلانیت تاریخی آدمی می آید. صرفا شیرازه آن بر روی جعل واژه ها همراه با چاشنی حماقت بنا شده که بیشتر شبیه حال روز دیوانگان است.

به واژه سازی های کود کانه وی توجه کنید. کل در برابر فرا کل، شناخت در برابر فرا شناخت، درمان در برابر فرادرمانی، مکان در برابر فرامکان، زمان در برابر فرازمان، زبان در برابر فرازبان، ذهن در برابر فراذهن.

بگذارید دو واژه از این واژه های بالا را توضیح بدهم. واژه فرازبان (Metalanguage) در منطق و علم زبانشناسی به زبانی اطلاق می شود که از آن برای تحلیل زبان دیگر استفاده می کنیم، زبان منطق، ماشین و ریاضیات فرازبان قلمداد می شوند. فراشناخت به فعالیتی در روانشناسی گفته می شود که به مطالعه پروسه شناخت انسان می پردازد. وی برای فریب ذهن خوانندگان و شنوندگانش کلمه "فرا" را به هر واژه ای که بدان علاقه دارد می چسباند.

اگر گفتار این فرد در همان حیطه سالک عاشق، یعنی کسی که به دنبال اتصال فردی است و عاشق سالک کسی که به دنبال اتصال جمعی است بماند، جای خرده ای نیست. ولی آن هنگام که وارد علم می شود و با دست اندازی به مفاهیم و چارچوب علم سعی در توجیه باورهای خود دارد دیگر کار خراب می شود، عرفان که تاکید بر تعطیلی عقل دارد، چکار به علم که هدفش روشنی عقل است. داستان از آنجا بغرنج می شود که هیروت عرفانی کار را به درمان بیماران می کشاند. کسی که شاید تمام بیماری هایی که اسمشان را می شناسد به بیست عدد نرسد، حال می خواهد به بیماران دفاعی بدهد و کسب معاش کند. ژرفای فاجع بیشتر از این هاست خرافه پرستان شبه علم، بسان طاهری در ابتدا تلاش دارند باورهای خود را با علم همسو کنند، زیرا که علم بالاترین میزان اطمینان ما از کنکاشت جهان هستی است، هرچند که بر پایه حواس ما بنا شده باشد. ولی با سیل عظیمی از ارزیابی های استدلالی و پژوهشی مواجه می شوند؛ آنگاه در می یابند در این وادی جایی برای هذیان گفتن نیست. شمشیر را از رو می بندند به جنگ با علم و خرد می روند. از یک رو علم

را می‌پذیرند و سویی دیگر می‌گویند علم بعدها نظریات ما را تایید می‌کند و این بعدها تاریخ مشخصی ندارد. البته علم بسی زودتر از این وادی جعل و خرافه گذشته. **کیمیاگری پایان یافت و شیمی آغاز شد، طالع بینی پایان یافت و نجوم آغاز شد، الاهیات طبیعی کنار رفت تا زیست شناسی شروع به کنکاشت طبیعت کند.**

## بخش چهارم

در علم افکار عمیق وجود ندارد و همه چیز در سطح قابل مطالعه و بررسی قرار گرفته است. ما طرفدار روشنی، نظم و ترتیب می‌باشیم و تخیلات مبهم را طرد می‌نمائیم (کارناپ)

## درمان و فرادرمانی

در توضیح درمان می نویسد:

درمان و فرادرمانی، نوعی درمان مکمل است، که ماهیتی کاملاً عرفانی دارد و شاخه‌ای از «عرفان کیهانی (حلقه)» به شمار می آید. این رشته با قدمتی سی ساله، بنابر ادراکات شهودی استوار بوده، توسط نگارنده بنیانگذاری شده.<sup>۳۵</sup>

در همین ابتدای امر می بینیم با زرنگی خود را از روش‌شناسی علمی جدا کرده و هیئت دیگری برای گفته‌های خود قائل است. شیوه‌ای که محک تجربی در آن راه ندارد. هرکجا که پای استدلال چوبین و ادعا گراف باشد، راهی برای فرد نمی‌ماند که به احساس خصوصی یا درون‌گرایی پناه ببرد. لابد ایشان قوانینی فیزیکی که به آنها بارها در نوشتار و گفتار خود استناد می‌کند را از راه شهود کسب کرده و اصلاً کتابی در باب فیزیک نخوانده. ادامه می‌دهد:

بیمار توسط فرادرمانگر به شبکه شعور کیهانی متصل شده و مورد کاوش (اسکن) قرار می‌گیرد و ضمن ارائه اطلاعاتی از نحوه ی اتصال

---

<sup>۳۵</sup> . انسان از منظری دیگر برگ ۷۲

خود<sup>۳۶</sup>، از طریق دیدن رنگها، نورها، احساس حرکت و فعالیت نوعی انرژی در بدن و همچنین از طریق گرم شدن، درد گرفتن، تیر کشیدن، ضربان زدن، تشنج و غیره، اعضای معیوب و تنش دار بدن او مشخص شده و به اصطلاح اسکن و با حذف علایم، روند درمان آغاز می شود. منظور از کاوش (اسکن)، زیر ذره بین قرار گرفتن وجود بیمار است.<sup>۳۷</sup>

روش درمانی در عرفان حلقه را نباید به مثابه یک درمان نظام مند آنگونه که در علم نوین می بینید، فرض کنید. روش شیادی این افراد بسیار ساده است، در ابتدا فردی که خود را درمانگر می نامد برای درمانجویان سخنرانی می کند، آسمان به ریسمان می بافد، داستان های مذهبی را با علم و افسانه های گذشتگان بهم گره می زند، از آدم و حوا گرفته تا میدن روح در انسان به دست خدا، خروج روح بعد از مرگ و چگونه برگشتن آن به زمین، از هر دری سخن می گوید. پای جن و فرشته را به میان می آورد و از ویروس های غیر ارگانیک (جن، آل) می گوید، در پشت همه این قصه های کودکانه یک تکنیک نفهته است که شاید هر کسی آنرا متوجه نشود. اگر با ظرافت بدین روش نگاه کنید چه الزامی به این طامات بافی است؟ چرا فرادرمانگران عرفان حلقه، بمانند باقی نحله های درمانی به شیوه معمول به درمان بیماران مشغول نمی شود؟ پاسخ کاملاً مشخص است، زیرا نه درمانگر اند و نه فهمی از بیماری ها دارند که بخواهد چیزی را بهبود ببخشند. این داستان سرایی ها صرفاً جنبه پیش خوراند دارند تا که ذهن فرد را برای پذیرش تلقینات آماده کنند، باید به افراد این را خوراند که ویروس های غیر ارگانیک که معادل با جن و ارواح

<sup>۳۶</sup> منظور گرفتن گزارش از افراد است. چیزی که من به مثابه تکنیک القایذیری به آن اشاره دارم در این مرحله خود را نمایان میکند.

<sup>۳۷</sup> همان برگ ۷۳

سرگردان هستند، وارد بدن شما شدند و بدن شما را تسخیر کردند، تا تعادل شعوری بدنتان را بهم بزنند. نکته دیگری که نباید فراموش کنیم این است که شنوندگان این تردستی همه بیمار اند. همانطور که در مطب یک پزشک با بیماران دیگر مواجه می‌شویم، کسی برای احوال پرسشی به مطب پزشک نمی‌رود. شنوندگان عرفان حلقه اغلب به انواع امراض مبتلا شده‌اند (افسردگی، صرع، روماتیسم، آسم، اعتیاد، و...) اگر فردی در سلامت جسمی و روانی به سر ببرد، چه نیازی به فرادرمانگر دارد. مگر برای کنجکاوی در این جلسات حاضر شود. در بخش پیش خوراند از واژه‌های شاهد بودن و تسلیم شدن بسیار استفاده می‌کنند. یاد دارم وقتی با یکی از خود درمانگر پندارهای عرفان حلقه گفت و گویی داشتم، از او در باب گفته‌هایش طلب دلیل می‌کردم، در پاسخ صرفاً اینرا گفت: **تو باید شاهد باشی و تسلیم شوی**. طاهری در تعریف شاهد و تسلیم می‌آورد:

تنها شرط حضور در حلقه‌ی وحدت، شاهد بودن است. شاهد کسی است که نظاره‌گر و تماشاچی باشد و در حین نظاره هیچگونه پیشداوری و قضاوتی نداشته و هرگونه اتفاقی را در حلقه مشاهده کرده، زیر نظر داشته باشد و در حین مشاهده از تعبیر و تفسیر خوداری کند. تسلیم یعنی عدم انجام کاری در حلقه<sup>۳۸</sup>.

این چنین تاکید وسواس گونه در شاهد و تسلیم بودن صرفاً یک دلیل دارد و آن این است که ذهن افراد را برای تقلید و تلقین پذیری آماده سازند، تا حالت های عجیب غریبی مثل تشنج را تجربه کنند. روانشناسان در توضیح ماهیت تلقین پذیری می‌آورند: **قبول نیندیشیدن و نسنجیدن (unreasoned acceptance)**



**امری**<sup>۳۹</sup>. نینشیدن و نسنجیدن دقیقاً در واژه‌های شاهد و تسلیم خلاصه می‌شود. شاهد و تسلیم به زبان ساده تر همان اطاعت کورکورانه از گوینده است. در عرفان شما باید تسلیم گوینده شوید، قوای انتقادی و سرشت خردورزی را کنار بگذارید، برده‌وار دل و جان به گفته‌های مراد بسپارید؛ هرچند که مملو از تناقض باشد یا هیچ گواهی برای تایید آن در دست نباشد. باید اضافه کنم تعیین تفاوت بین تقلید و تلقین‌پذیری کار بسیار ساده‌ای نیست. بگذارید مثالی بزنم تا که موضوع مشخص شود، اگر شما در برابر یک کودک شروع به دست زدن بکنید، کودک به تاثیری که ما تقلید می‌گوییم، شروع به دست زدن می‌کند، حال اگر شما شروع به گریه کردن کنید، کودک هم غمگین شده و گریه می‌کند. ولی ما در پاسخ می‌گوییم که ناراحتی به کودک تلقین شده. از اینرو نباید تلقین را پدیده ناشناخته یا عجیب و غریب قلمداد کنید. در زندگی روزمره ما با انبوهی از تلقین‌ها یا به عبارت دیگر با الگوهای کلامی و نمایشی که جنبه تلقینی دارند، مواجه می‌شویم. تبلیغ‌ها، فیلم‌ها، شعبده‌ها، سخرانی‌هایی که در زمینه شبه علم و مذهب انجام می‌شود، در محتوای همه اینها از تلقین استفاده شده. حتی این داستان تا زیر پای ایدئولوژی‌های سیاسی و فرقه‌ها کشیده می‌شود، کافی است که در شیوه بیان هیتلر ملاحظه داشته باشید. حزب ناسیونال سوسیالیسم (NAZI) برتری نژاد ژرمن را به شیوه تلقینی به آلمانی‌ها خوراند و به مردم یاد داد که باید تسلیم رایش شوید. مارکس به صورت اساطیری و با استفاده از ابزار فلسفی این شیوه را بکار برد. برای مثال بدین گفته در ایدئولوژی آلمانی نگاه کنید "در جامعه کمونیستی هیچ کس دارای حیطه منحصر بفردی از فعالیت نیست، بلکه هرکس می‌تواند در هر حیطه‌ای که مایل است به فعالیت بپردازد، جامعه تولید کلی را تنظیم می‌کند و بدین

ترتیب امکان می دهد امروز این کار و فردا کار دیگری را انجام دهم. بامداد شکار کنم، بعد از ظهر ماهی بگیرم بعد از غذا هم اگر خوش داشته باشم انتقاد کنم. بی آنکه هرگز به صیاد، ماهیگیر یا ناقد تبدیل شوم<sup>۱۱۴۰</sup>

هنگامی که ذهن در مواجهه با سیل عظیمی از اطلاعات اغوا گرانه و جادویی قرار می گیرد، قدرت پردازش و کنکاشت مفاهیم را از دست می دهد. شارلاتان ها از این تکنیک نادانسته بسیار بهره می برد. اگر دو ساعت از برنامه های طاهری را ببینید، براحتی متوجه میشوید. بارها از کلمه شعور کیهانی، شبکه مثبت و منفی می گوید<sup>۴۱</sup>، برای شنوندگان جهان هستی را صحنه نبرد دو نیروی منفی و مثبت یا خیر و شر ترسیم می کند، هر لحظه باید در انتظار پاتک شبکه منفی باشید. متغیر دیگر که شاید ضربه کاری به ذهن شنوندگان می زند صحبت از لایه محافظ است. چیزی که بارها و بارها در جستار و گفتار این شارلاتان می بینیم، حتی اندازه ای لایه محافظ جنبه واقعیت به خود می گیرد که از افراد شرکت کننده بابت دریافت آن امضا می گیرند. بدین ترتیب به افراد خورانده می شود که نیاز به پوششی دارند از جنس آگاهی، برای جنگ با شعور اهریمنی. طرح دوم فرادرمانی بعد از ساخت بستر ذهنی برای تسهیل تلقین پذیری، عملی ساختن کار یا ضربه نهاییست، خود درمانگر پندار به شرکت کنندگان می گوید برای برقراری اتصال به شبکه شعور کیهانی چشمان خود را ببندید تا که اسکن شعوری شوید. بعد از دقایقی از آنها می خواهد چشمان خود را بازکنند تا از چگونگی حال خود گزارش دهند. هرکس چیزی را گزارش می دهد درد در پا، سر درد، سوزش

<sup>۴۰</sup> ایدئولوژی آلمانی نوشته مارل مارکس و انگلس برگ ۵۹

<sup>۴۱</sup> مارکسیسم به عنوان یک شبه علم با دو فاکتور برژوازی (شیاطین) و پرولتاریا (فرشته ها) این روش را پیش می گرفت.

دست و بازو، احساس خفگی، گُر گرفتگی و.... به همین سادگی فریبکار داستان ما اعتماد دیگران را جلب می‌کند، در این شرایط است که شرکت کنندگان قبول می‌کنند طاهری<sup>۴۲</sup> دارای نیروهای فراطبیعی است. همه کاری که این افراد می‌کنند از دو متغیر تلقین پذیری و خواب استفاده شده، ساعت‌ها با صغری و کبری چیدن ذهن فرد را آماده تلقین می‌کنند، فرمان ذهن را با کلام به چنگ می‌گیرند و از فرد گزارش‌های ذهنی می‌خواهند. با توجه به این حجم از ابطال خورنده شده به بیماران آیا انتظاری جز گزارش‌های بالا دارید؟ البته هیپنوتیزورها دقیقاً این روش را بکار می‌بندند، آنهم بدون سخن گفتن از شبکه شعور کیهانی، اتصال، شبکه منفی و...، یکی از دلایلی که در این جستار بر سر تلقین پافشاری دارم این است که این فرآیند نمود بارز رفتاری دارد و می‌توان در رفتار اعضای این فرقه مشاهده کرد؛ همچنین از گفتار طاهری در باب خیلی از مسائل می‌توان پی به القایی بودن آن برد. دلبستگی به عرفان حلقه را صرفاً نمی‌توان به تلقین فروکاهش داد. عناصری مانند برتری جویی، ایجاد شبکه قوی دوستی، انجام دادن کارهای خاص، کنجکاوی، آموزش درمانهای خیالی به افراد، حس مفید بودن؛ حس تغییر دادن و بسیار فاکتور دیگر در دلبستگی و حتی افراطی‌گری در این فرقه دخالت دارند.

فروید روانکاو برجسته اتریشی سالها از هیپنوتیزم برای واکاوی و درمان بیماران خود بهره برد؛ اما بعدها فهمید که در هیپنوتیزم چونکه از تلقینات بهره می‌گیرد سبب تحریف گزارش بیماران در خلسه هیپنوتیزم می‌شود و حالاتی که بیماران در این وضعیت گزارش می‌دهند قابل اعتماد نیست. فروید دریافت هیپنوتیزم به طور موقت سبب بهبود بیماران می‌شود، بعد

<sup>۴۲</sup> من آقای طاهری را به عنوان یک مصداق مشخص نام می‌برم، این توصیفات شامل حال مسترهای خود خوانده‌ی عرفان حلقه هم می‌شود

از گذر زمان اختلال دوباره نمایان می شود. فروید روش تداعی آزاد را ابزار بهتری برای درمان و واکاوی روان افراد می دانست.<sup>۴۳</sup> در فرادرمانی افرادی که به دنبال درمان خود می روند با مشکل برگشت پذیری مواجه اند، احتمال منطقی این وجود دارد فرد به واسطه قرار گرفتن در وضعیت خلسه، درد آرتروز زانوی خود را کاهش دهد. ولی امکان پذیر نیست که بدون مصرف داروهای مناسب بتوان این بیماری را درمان کرد. به هیچ عنوان انتظار نداشته باشید که پیروان این فرقه عود بیماری را نقض ادعای های موجود در عرفان حلقه بدانند. جالبی داستان عرفان حلقه در این جاست که اگر شما بگویید کاری که شما می کنید را هیپنوتیزورها (Hipnotizor) در یک ساعت انجام می دهند، بدون نیاز به وصل شدن به شبکه شعور کیهانی و سخنرانی های بی ارزش؛ افراد درد و کاهش درد، سوزش حالتی غوطه وری در آب و سر خوردن را گزارش می دهند. در پاسخ به شما خواهند گفت بله ولی آنها به شبکه شعور منفی وصل شده اند. همه گواه و شاهد ادعای کودکان و بی سروه در عرفان حلقه به همین بند خلاصه می شود "اگر کسی کاری که ما می کنیم را می تواند انجام دهد با استفاده از شبکه منفی انجام داده". هیچ مهم نیست در گفتار طاهری که به راستی مصداق یک شارلاتان را دارد چه تناقضاتی چه داومندی پوچ و بی مایه ای دیده می شود، تنها این مهم است که افراد در جلسات می توانند حس عجیب و غریبی را تجربه کنند. البته گمان نبرید اینها افرادی اند که به پیچیدگی مغز انسان واقف اند یا در مورد شناخت روان آدمی دست به تحقیق زده اند، با توجه به مواجهتی که من با این اشخاص داشتم، تقریباً این افراد کوچکترین شناخت معمولی از مغز و روان ندارند. هنگامی که شناخت

<sup>۴۳</sup> تاریخ روانشناسی نوین نوشته آلن و دوان  
شولتس ترجمه علی اکبر سیف و همکاران برگ ۴۴۷

آدمی در قبال موضوعی اندک باشد و فرد فهمی از پیچیدگی‌های حاصل شده یک واقع نداشته باشد؛ شگفتی و سرگشتگی را به همراه دارد. یکی از این پدیده‌ها که بیشترین شگفتی ذهن عوامانه را بر می‌انگیزد هیپنوتیزم، خلسه و القای یک احساس به افراد است. این عوامل به آن پیچیدگی که به نظر می‌رسند نیستند. فقط کافی است که کمی در باب آنها تحقیق کنید. چشمان خود را ببندید دو دست خود را بالا ببرید، حال تصور کنید که یک وزنه ۵۰ کیلوگرمی روی دست راست شماست. اگر میزان تلقین‌پذیری بالایی داشته باشید خواهید دید دست راست شما کم کم پایین می‌آید یا اگر پایین نیاید احساس متفاوتی در دست راست خود دارید.<sup>۴۴</sup> گمان می‌کنید چرا بسیاری از فریبکاری‌ها در باب نیروهای ناشناخته، ماورا، غیب، متافیزیک و... به گونه‌ای با خلسه، تلقین، خواب مصنوعی، بستن چشم، تسلیم و شاهدی و قرار گرفتن در جمع عجین شده؛ چونکه اینها شگفتی ذهن انسانی را بر می‌انگیزند. بین شناخت انسان و رفتارش یک نسبت مستقیم وجود دارد و نحوه تفکر ما چگونگی رفتار ما را تعیین می‌کنند. اگر شخصی به این درجه از شست و شوی مغزی برسد که می‌تواند با متصل شدن به شعور و با توجه به این اتصال درد را کاهش دهد یا بیماری‌ها را بهبود ببخشد؛ قطعاً حالات روانی ویژه‌ای را تجربه می‌کند، این به هیچ وجه عجیب نیست که بعد از سپری کردن دوره‌های عرفان حلقه یا هرگونه نحله شبه علمی و شیادانه دیگر، حالات روانی ویژه و جدیدی داشته باشد. زیرا که باور و نحوه نگرش شخص نسبت به هستی دگرگون شده، با توجه دیکته شدن مفاهیم، نمی‌تواند واقعیت را آنگونه که هست ببیند. از یاد نبرید این افراد در تلاش‌اند که با تغییر نظام فکری بیماران امراض آنان

<sup>۴۴</sup> البته این روش نیاز به تمرین دارد، باید چندین نوبت این کار را انجام دهید.

را درمان کنند. در تاریخ درمان های بسیاری بدین شیوه از سوی مذاهب ارائه شده، مسیحیان قرون وسطی باور داشتند فقط خدا توان درمان بیماران را دارد. یا گمان می کردند حلول جن و روح سبب بیماری می-شود و با زندانی کردن بیماران و خواندن انجیل سعی در درمان آنان داشتند. این سبک از شبه درمان هم دقیقاً به مانند کلیسای کاتولیک امر درمان را کوشش شعور یا نیروی الهی می داند. اعتراف نویسنده کتاب انسان از منظری دیگر را ببینید:

درمان برای بیمار به عنوان یک حرکت عرفانی برای متحول کردن او به کار گرفته میشود، زیرا در این مکتب شفای جسم بدون تحولات مثبت درونی، فاقد ارزشهای لازم است و اتصال بیمار به شبکه‌ی شعور الهی، توجه او را به منبعی هوشمند جلب کرده و زمینه‌ی ایجاد تحولات درونی را برای او فراهم می کند.<sup>۴۵</sup>

بعد از اینکه از فرد مریض حال گزارش های پیاپی گرفته می شود. حالاتی را تعریف می کنند به نام بیرون ریزی، وی می نویسد: با به جریان افتادن پرونده‌ی بیمارها، بیرون ریزی آغاز میشود. این پرونده‌ها ممکن است مربوط به جسم، روان، ذهن و سایر بخشهای وجودی بیمار باشد که باید با صبر و حوصله اجازه داده شود تا بیرون ریزی‌ها خاتمه یابد و درمان اساسی رخ دهد.<sup>۴۶</sup>

مصادیق رفتاری بسیاری می توان برای برون ریزی یا به اصطلاح خروجی آورد که شامل، حالت تهوع، سرگیجه، تپش قلب، هیجان، اضطراب، درد، تشنج، گسیختگی از واقعیت، منگی و خنده هیستریک می شود. کاری که طاهری می کند، نخست بیمار کردن شرکت کنندگان است، به عبارت دیگر تلاش دارد به آنها بقبولاند شما بیماری هستید. با

<sup>۴۵</sup> انسان از منظری دیگر نوشته محمد علی طاهری برگ ۷۵

<sup>۴۶</sup> همان

انداختن وحشت در جان مراجعین خود و القای ترس به آنان، این موقعیت را فراهم می کند که فرد اسکن شدن یا اتصال با شبکه شعوری را واقعیتی انکار نشدنی قلمداد کند. پیش خوراندی که در بالا به اشاره رفت، یک نیاز اساسی برای عملی شدن ترندهای اوست.

بیایید این گزارش ذیل را بررسی کنیم:

سوال: من از ترم یک هر زمان که اسکن می گیرم شدیداً حالت تهوع و سرگیجه می گیرم، یعنی از زمانی که چشمم را می بندم و باز می کنم شدیداً این حالت من را می گیرد، شما گفتید که این قضیه کم کم برطرف میشود ولی هیچ تاثیر و بهبودی نداشت پاسخ طاهری: موجودات غیر ارگانیک با هر نوع ارتباطی واکنش نشان می دهند با هر نوع ارتباطی که جنبه مثبت داشته باشد از شبکه شعور کیهانی باشد واکنش نشان می دهند. فرقی نمی کند، هر ارتباطی که اصولاً برقرار باشد این واکنش داده می شود، تشعشع دفاعی، قطع ارتباط و همه موارد را می توانید کار کنید، شما الان مواردی که مشخص است، ایشان آلودگی شدیدی داشتند از قبل. حالا خیلی سبک تر شدند. کماکان ادامه دارد. تشعشعات دفاعی را می توانید انجام دهید تا قضیه تمام شود.<sup>۴۷</sup>

باید خاطر نشان کنم؛ در این جلسات اعضا شکایات زیادی از درد، سوزش معده، منگی، لرز و گیجی دارند، که با توجه به بررسی های هایی که داشتم، این شکایات اغلب علائمی اند که بواسطه بالا رفتن استرس در افراد ایجاد می شود. طاهری صرفاً با این جمله: **پرونده شما رو آمده و شعور در حال اسکن بیماری های شما است.** قضیه

<sup>۴۷</sup> جزوه دوره شماره شش برگ ۲۳۵

\* این جزوه از روی درسگفتار ایشان نگارش شده و جنبه شفاهی دارد.

را تبیین می‌کنم و پاراگراف گزارش بالا را همانند یک نسخه برای همه می‌پیچد.

این کاملاً مشخص است که فرد واقعا از دو حالت ناخوش آیند تهوع و سرگیجه رنج می‌برد، آنهم به واسطه‌ی قرار گرفتن در خلسه، من بیشتر گونه‌ای از شرطی‌شدگی را در این فرد می‌بینم که آنهم بواسطه ترس یا اضطراب حاصل شده، شما اگر گفته‌های این شارلاتان را واقعی قلمداد کنید، دچار وحشت و اضطراب می‌شوید، همیشه بایستی منتظر هجوم غیر ارگانیک‌ها باشید یا انتظار خروجی داشتن و بیرون ریزی را بکشید، از حال بروید، درد بکشید، تشنج کنید. پاسخ دفاعی بدن در این حالت بی‌شک اضطراب یا به نوعی دلهره است و حتی به نوعی ترس بیمارگونه. واتسون رفتارگرایی معروف آمریکایی در آزمایشی که روی کودکی انجام داد. توانست در کودک ترس بیمارگونه یا فویایی نسبت به موش ایجاد کند. وی چندین بار با ایجاد صدای شدید (غیر شرطی) که همراه با نشان دادن موش سفیدی به کودک بود، سبب ترس کودک نسبت به موش شد. موشی که پیش از بکارگیری این متد کودک با آن بازی می‌کرد. کودک بعد از هر بار دیدن موش گریه می‌کرد و از آن دور می‌شد؛ زیرا پاسخ ترسی را که در مواجهه با صدای شدید بروز می‌داد، پیوسته با وجود موش بود، یا به عبارت دیگر کودک دریافته بود که بعد از دیدن موش باید منتظر صدایش آزار دهنده باشد. البته این شرطی شدن تعمیم یافت و این کودک با دیدن گربه، لباس پشمی و لباس بابا نوئل واکنش ترس و اضطراب نشان می‌داد.<sup>۴۸</sup> حال روز پرسشگر که در بالا به اشاره رفت، بسیار نزدیک به ترس از موش آلبرت کوچولو است، این فرد نخست در برابر سیل عظیمی از مفاهیم قرار گرفته که برای او

<sup>۴۸</sup> تغییر رفتار و رفتاردرمانی نوشته دکتر علی اکبر سیف برگ ۱۷۶. همچنین بنگرید به مقدمه ای بر نظریه یادگیری نوشته اچ السون ترجمه دکتر علی اکبر سیف برگ ۲۳۵



وحشت آور بودند، دوم محیط و رفتار هیجانی اطرافیان حس ترس را در او شدت می بخشیده، بستن چشم ها (قرار گرفتن در حالت خلسه) در این محیط چونکه همیشه همراه با ترس و اضطراب بوده، تبدیل به یک پاسخ تعمیم یافته شده، به نحوی که با هر بار بستن چشم ها این احساس تهوع و سرگیجه را تجربه می کند. به این خاطر فرد بعد از گذراندن شش دوره یا دست کم نه ماه، هنوز این شرطی شدگی را به همراه دارد. **منطق در این شبه درمان این است که اتصال و اسکن اعضای صدمه دیده شما را با تشنج، درد، گر گرفتگی، سرگیجه و... مشخص می شوند، با از سر گذراندن این حالات شما درمان می شوید.** به عبارت روشن تر شما را بیمار می کنیم، بواسطه تلقیناتی که از عالم هیپروتی برای شما می گوئیم. یعنی دچار اضطراب، فوبیا، درد، فشار روانی می شوید. بعد از اینکه به این ها مبتلا شدید، تلاش داریم که شما رو بهبود ببخشیم به علاوه آنکه غیر ارگانیک ها را از بدن شما خارج می کنیم. پاسخ طاهری به این فرد رنج کشیده به راستی کمال بی اخلاقی وی است. یک فرد تا چه میزان می تواند به خاطر کسب درآمد و شهرت در فرومایگی شناور شود. پرسشگر بر این تاکید دارد: شما گفتید که آرام آرام بر طرف می شود، ولی نشده. باید ببینید که این فرد یک شعبه باز است و تلاش دارد افراد را اغوا کند. هیچ دلیل و توجیه مشخصی ندارد، و آنرا به گردن ویروس های غیر ارگانیک می اندازد. به مانند همه آن سیاست مداران بی مسئولی که ضعف مدیریت خود را به گردن دشمن می اندازد. ذره ای خرد و انصاف در گفتار این شخص پیدا نمی شود. البته کسی نمی تواند گفته های شبه علمی را ابطال کند، زیرا که در این وادی ما با ادعایی که مبتنی بر واقعیت باشد روبه رو نیستیم. منطق یک بام و دو هواست و تناقض قابل جمع شدن. هر اتفاقی برای افرادی که زیر دست وی یا شاگردانش قرار دارند بیفتد، با شبکه شعور منفی توضیح داده می

شود. طاهری تعریفی که از بیماری به دست می دهد، این جمله بی اساس زیر است:

وجود هرگونه اختلال، انسداد، صدمه و عدم تعادل در هریک از بینهایت اجزای تشکیل دهنده وجود انسان<sup>۴۹</sup>.

توجه داشته باشید که وی اصلاً بیمارانی را مورد بررسی آماری قرار نداده که بدین تعریف رسیده. البته این تعریف انسان‌های سالم هم شامل می شود. اگر شما بر روی پوست<sup>۵۰</sup> خود خراشی دارید با توجه بدین تعریف بی‌مایه چونکه به اجزای تشکیل دهنده وجود شما صدمه دیدند پس بیمار هستید. البته متاسفم شما را بیمار خطاب می کنم، این گفته بنا بر تعریف طاهری است. از آن رو که این فرد فهمی از سرشت انسان ندارند، مگر پرداختن به موضوعات بی ربط و بی اساس، در یک تعریف هم نتوانسته عدم فهمش را پنهان کند "" در هر یک از بینهایت اجزای تشکیل دهنده انسان ""منطق به ما می گوید یک تعریف نباید گسترده باشد و باید ویژگی اصلی مصداق را مشخص کند. مثل این می ماند که من در تعریف انسان بگویم "" انسان حیوانی است که از ظرفیت های مغز خویش استفاده می کند و روی دوپا راه می رود "" این تعریف من بی ارزش است زیرا که پرندگان را شامل می شود. کاری که نویسنده در باب تعریف بیماری کرده از این جنس است. در ادامه می نویسد:

دشمن اصلی و حجاب خوشبختی انسان، وجود خود اوست؛ و با حذف و از بین رفتن بیماری، مشکلات او نه تنها حل نشده، بلکه امکان افزایش آن نیز میرفت زیرا بیماری خود عامل مؤثری برای جلوگیری از بلند

<sup>۴۹</sup> انسان از منظری دیگر برگ ۸۱

<sup>۵۰</sup> نگاه کنید به کتاب درآمدی بر فلسفه طب نوشته هنریک ولف و همکاران، مترجم همایون مصلی برگ ۱۰۷ که به تفصیل از لحاظ علمی و فلسفی به بررسی چیستی بیماری پرداخته اند.

پروازیه‌ها و سرکشیه‌های انسان بوده است؛ هم جاه طلبی‌هایی که انسان خود شیفته را به ورطه‌ی نابودی و فلاکت کشانید.<sup>۵۱</sup>

در شروع بحث فرادرمانی سعی کرده به نحوی پوشیده حجت را بر خوانندگان و شنوندگانش تمام کنند، گمان نکنید این حرف را بدون دلیل زده، نیت بس زیادی پشت این حرف وجود دارد. نخست امکان ندارد در اندیشه آغشته شده به اسلام شما اثری از نیک سرشتی انسان ببینید. نباید فراموش کنید دنیای هیپورتی وی یک پایه در اسلام دارد. از این رو می‌گوید که **دشمن خوشبختی انسان وجود خود اوست**. این حرف مثل این می‌ماند که روانشناسان خانواده بعد از بررسی طلاق بگویند: **دلیل طلاق ازدواج است**. لابد از منظر وی دروغ‌گویی و فحاشی فارسی‌زبانان گناه زبان فارسی می‌باشد. در بخش دوم بیماری‌ها را چیز بدی نمی‌داند، زیرا که جلوی سرکشی انسان را می‌گیرند. آیا دیده‌اید پزشکان در باب بیماری‌ها اینچنین سخن بگویند که بیماری‌ها عواملی‌اند که می‌توانند جلوی جاه‌طلبی‌های انسان را بگیرند؟ البته که خیر؛ نیت طاهری کامل مشخص است وی عاجز از درمان بیماری‌هاست، دست کم خودش بهتر از هرکس دیگر می‌داند، اینکه می‌تواند ۷۰ درصد از بیماری‌ها را درمان کند لافی بیشتر نیست. از این رو ناچار است، سرکشی و جاه‌طلبی انسان را به میان بکشد. تا اگر از وی پرسیدن، چرا ناتوان در درمان کچلی یا چشم‌استیگمات هستی؟ بگوید بیماری‌ها آنچنان بد نیستند مانع سرکشی و جاه‌طلبی می‌شوند. البته به هیچ روی تعجب نکنید اگر از پیروان او بشنوید چه لزومی به درمان چشم‌استیگمات است. دیدن دنیا اینقدرها لذت بخش نیست که انسان وقت صرف درمان بینایی کند. در برگ ۸۵ کتاب انسان از منظری دیگر به

نکته ای اشاره دارد که شاید بتوان گفت خلاصه همه حرف‌های این فرد تا به امروز است: "درمان از دید این مکتب، فقط وسیله ای است برای ایجاد تحول در بیمار و درمانگر مکتب عرفانی «فرا درمانی» به عنوان راهی در جهت رسیدن به اهداف متعالی است تا ضمن تحقق بخشیدن به امر درمان، زمینه‌ی ایجاد تحول فکری و بینشی را برای انسان فراهم کند. شیوه‌های که در ضمن درمان بیمار، توجه او را به یک مبدأ هوشمند و یک شعور لایزال جلب کرده تا این عمل، زمینه ساز ایجاد تحولی تعالی بخش شود و مشکل انسان، عدم آشنایی عملی با چنین منبعی بوده است" ۵۲.

دست کم این آشکار است که بیشتر از آنکه به دنبال درمان باشد، به دنبال تغییر باورهای بیماران است. در بندهای بالا عرفان من درآوردی ایشان فرم ایدئولوژیک به خود می‌گیرد؛ با این خط و مش که ما شما را درمان می‌کنیم و توجه شما را به هوشمندی که خود اختراع کردیم، جلب می‌کنیم. مشکل شما بیماری نیست بلکه عدم شناخت شما از این هوشمندی یا شعور بوده. در کدامین نحله علمی ما با چنین جملات بیمارگونه‌ای بر می‌خوریم که شما به عقیده الف باور داشته باش یا به عقید ج ایمان داشته باش تا درمان شوی. این را شما از جن‌گیران و جادوگران می‌شنوید که می‌گویند اگر به جن یا به جادو اعتقاد نداری ما نمی‌توانیم به تو کمک کنیم. واژه درمان و به طور کل عمل درمان در هستی‌شناسی طاهری در باغ سبز است تا افراد مستاصل و پریشانی که به سبب بیماری درمانده شده‌اند را به دور خود گردآورد و با فریب اینکه شما را با شبکه شعور کیهانی درمان می‌کنیم به مریدان خود تبدیل کند. باور به وجود یک نسخه برای درمان همه‌ی بیماری‌ها، هذیانی بیشتر

نیست. فروید در بند پایان اثر مشهور خود آینده یک پندار چه زیبا اشاره می کند: نه، دانش و علم پندار و توهم نیستند، توهم و پندار آن است که ما ارزش و نقش علم را نفی نماییم به امید آنکه گمان بریم هر نوع شناختی را که دانش در حیطه ادراک و شناخت ما قرار نمی دهد را در جاهایی دیگر خواهیم یافت<sup>۵۳</sup>. گمان می کنم مصداق دقیق این نوشته فروید نگرش عرفان حلقه است.

---

<sup>۵۳</sup> آینده یک پندار نوشته زیگموند فروید ترجمه ی هاضم رضی  
بند پایانی کتاب

## لایه محافظ دارید

این لایه از جنس آگاهی است که باید برای داشتن آن سوگند نامه داشته باشید، به بیان ساده‌تر سوگندنامه در اینجا حکم گواهینامه رانندگی دارد. وی می نویسد: **لایه تحت هوشمندی شبکه شعور کیهانی ضمن محافظت فرادرمانگر، بیمار را نیز چه در فرادرمانی از راه دور و چه از راه نزدیک در حفاظ مطمئنی قرار داده تا از «تداخل شعور معیوب سلولی» و «تشعشعات منفی» و به خصوص در مقابل نفوذ «موجودات غیرارگانیک» محافظت کند.**<sup>۵۴</sup>

شاید خالی از لطف نباشد که به داستان بسیار زیبای لباس جدید پادشاه نوشته کریستین اندرسون اشاره کنم. دو شیادی که لباس نامرئی برای پادشاه دوختند و به او گفتند که فقط کسانی می توانند این لباس زیبا را ببینند که نجیب زاده و پاک باشند. پادشاه با بدنی لخت در شهر گشت زد و همه از لباس وی تمجید می کردند، زیرا کسی نمی خواست به نادانی و ناپاکی متهم شود. پسرکی از همه جا بی خبر که پادشاه را برهنه دید فریاد زد که **پادشاه لخت** است. می دانید اگر پیروان طاهری بخواهند جستار مرا مطالعه کنند، حتما باید قبل از مطالعه لایه محافظ داشته باشد، تا که از گزند شبکه شعور منفی و غیر ارگانیک های حاصله

<sup>۵۴</sup> فرادرمانی برگ ۱۴۷ . همچنین بنگرید به انسان از منظری دیگر برگ ۹۵

از نوشتار، من در امان بمانند. پیروان این فرد هیچگاه از خود نمی‌پرسند، اگر این لایه محافظ کاری می‌کرد چرا ما که سالها درگیر این وادی شده‌ایم، بهبود نیافتیم. شب‌ها مورد حمله شبکه منفی و غیر ارگانیک‌ها قرار می‌گیریم؟ شاید سبب شگفتی خوانندگان شود که عده‌ای هستند این لایه‌های محافظ را در فضای مجازی در قبال گرفتن پول می‌فروشند. بگذارید اشاره‌ای کنم، کسی که نیاز به لایه محافظ دارد در ابتدا پولی به فرد فروشنده می‌دهد؛ در ساعتی مشخص مثلا ساعت ۱۰ شب چشمان خود را می‌بندد تا که فروشنده این لایه‌های محافظ را برای شما ارسال کند. حالا لابد می‌گویید خریدار از کجا می‌فهمد این لایه را گرفته؟ نشانه‌ی گرفتن این لایه همان حس عجیبی است که خریدار ساعت ده شب تجربه کرده. هنگامی که اولین بار با این داستان مواجه شدم، مرا یاد آمرزش‌نامه (Indulgence) کلیسای کاتولیک انداخت که در قرون وسطی در ازای دریافت پول، تکه‌ای از بهشت را می‌فروختند. مارتین لوتر در ۹۵ تز معروف خود که تاریخ بشری را دگرگون کرد، به نقد داد و ستد آمرزش‌نامه کلیسای کاتولیک پرداخت.

طاهری چندین بند را می‌آورد که اگر فرد دارنده لایه محافظ مرتکب آنها شد، لایه از بین می‌رود:

۱. استفاده در خلاف جهت حرمت شبکه؛ مانند: - شک، انکار، ناسپاسی و...

۲. کتمان یافته‌های خود در این رابطه که باعث پوشیده ماندن عظمت و جلال شبکهای شعور کیهانی برای همگان شده و باعث ناآگاه باقی ماندن آنان خواهد شد.

۳. همچنین وانمود کردن به اینکه فعالیتهای انجام شده، از جایی به غیر از حلقه‌ی وحدت و شبکه (هوشمندی الهی) صورت گرفته است.

۴. هرگونه سوء استفاده به نام شبکه.

۵. در رأس قرار دادن هر نامی (حتی نام مقدسین و معصومین) جای نام خداوند و هوشمندی او (اصل ایا کنستعین). لذا به محض مطلع شدن از قطع لایه ی محافظ خود، ضمن قطع هرگونه فعالیت در این زمینه، مراتب را فوری به اطلاع مربیان خود برسانید.<sup>۵۵</sup>

جالب این است که شک کردن به شبکه شعور کیهانی لایه محافظ را از بین می برد، شک که پایه های شناخت آدمی را محکم می کند و نشانه فروتنی معرفت انسان است، تبدیل به امری نکوهیده می شود. انسانی که توانایی شک کردن به باورهای خود را ندارد توان خردورزی را هم ندارد. اثبات وفاداری در ساختارهای فرقه ای به یک امر اساسی مبدل می شود، وفاداری هنگامی که به مثابه اصل درمی آید و برای آن الزاماتی را وضع می کنند، تبدیل به وابستگی می شود.

نگاه عوامانه به یک حس عجیب و غریب در زمانی خاص، منشا خرافات است. اگر عقاید خرافی بشر را تحلیل و بررسی کنیم خواهیم دید؛ خواستگاه آنان مشتق شده از تجربه خصوصی اشخاص بوده، چه بسا که از محتوای خوش آیندی برخوردار باشد. تنها دلیل فرد برای قبول و نگهداشتن این باور همین حسن خوش آیندی است که تجربه می کند، اگرچه کذب و تناقض این رفتار آشکار باشد. بدین ترتیب مهم نیست که واقعیت چگونه برایش نمود می یابد، تجربه احساس خوش آیند ارزش بیشتری دارد تا واقع بینی. اگر با استفاده از دقیقترین استدلال منطقی باورهای مذهبی یا عرفانی کسی را به چالش بکشید؛ چنانکه حتی او در برابر این استدلال سر خم کند، خواهید دید که واقعیت و استدلال به کنار می رود، دیگر حس نشاط برآمده از این باور موضوعیت می یابد.



اگر به آزمایش آلبرت کوچولو توجه کنید، موشی که تا چند روز پیش همبازی کودک بود، تبدیل به عامل اضطراب کودک شد. از این آزمایش تاریخی می توان این نتیجه را گرفت که پاسخ های هیجانی انسانها به محرک های بیرونی، می تواند نگرش آنها را تغییر دهد و با تثبیت این پاسخ های هیجانی می توان رفتار را آدمی را دست خوش دگرگونی کرد. بیایید حالتی را فرض کنید که افراد از حالت ناخوشی روانی در رنجاند مانند دل آشوب، دلهره، ترس و... حالا اگر افکاری به این افراد تلقین شود که بتواند این حالات هیجانی را سرکوب کند احتمال قبول بی چون و چرای این افکار وجود ندارد؟ جواب قطعا مثبت است، در آزمایش واتسون، هدف ایجاد اضطراب در کودک بود.<sup>۵۶</sup> که از یک صدای گوش خراش شکل می گرفت، حال اگر جای چند متغیر را باهم عوض کنیم این فرضیه کاملا امکان پذیر است.

۱. به فرد درمانده می گوئیم کسانی از تو بدتر بودند که ما سبب بهبودی آنان شدیم.

۲. فرد را ترغیب می کنیم که روشی که ما ارائه می دهیم هیچ عیب و نقصی ندارد و کاملا علمی است.

۳. بخش باورهای مذهبی فرد را فعال می کنیم، مثلا دوری از خدا یا توجه به مال دنیا سبب درماندگی تو شده.

۴. تفاسیر خودمان را در پیوند با باور های مذهبی ارائه می - دهیم (قبول افکار و ادعاهایی که آغشته به باورهای قبلی آدمی باشد ساده تر است).

<sup>۵۶</sup> از منظر شخص من، کار واتسون را بسیار دور از اخلاقیات علمی می دانم، هیچ مدل از اخلاقیاتی مجوز این آزمایش را روی یک کودک نمی دهد.

۵. محیط را به نحوی می چینیم که فرد احساس راحتی کند.

۶. اگر احساس فرد ذره ای به سمت بهبودی رفت علت آنرا تنها و فقط تنها در تفکراتی می دانیم که فرد از ما دریافت کرده و روی این تاکید میکنیم.

این بندهای بالا، روشی می باشد که طاهری و دارو دسته اش پیش گرفته اند. ناگفته نماند روش این فرقه همیشه جواب نمی دهد، گاهی به واسطه عمق درماندگی که معلول باورهای مذهبی است، اشاره به مفاهیم و فعال کردن باورهای مذهبی فراموش شده، وضع افراد را بغرنج تر می کند. از این رو هنگامی که چنین باورهایی ناسازگار با واقعیت مواجه می شویم. نباید آنان را پژوهش شده قلمداد کنیم؛ گاهی این باورها معلول نابسامانی ذهن افرادند. برتراند راسل در پیامش برای تمامی نسل ها چه زیبا می گوید:

وقتی مسئله ای را مطالعه می کنید و یا به فلسفه ای می پردازید از خودت به پرسید: که واقعیات چه هستند و چه حقایقی از این واقعیات نتیجه می شود. هیچ زمان اجازه ندهید چیزی که علاقه به باورش دارید شما را نسبت به واقعیات منحرف کند. فقط و فقط به واقعیات توجه کنید.

## بخش پنجم

تمام بیماری‌ها به جن‌ها مربوط می‌شوند

(سنت اگوستین)<sup>۵۷</sup>

---

<sup>۵۷</sup> به نقل از کتاب نبرد دین و علم نوشته راسل مترحم  
احمد ایرانی و علی مهاجر برگ ۵۷

## جن گیری یا تشعشعات دفاعی

گذشته از اینکه این فرد به خاطر شکایات خصوصی و عدم آزادی بیان در ایران به زندان افتاد و به اعدام محکوم شد. چیزی که بیشتر سبب شهرت طاهری شد، ویدئوهای تشعشعات دفاعی وی بود. چندین ویدئو از وی در فضای مجازی منتشر شد که نشان می‌داد طاهری در حال کنترل فردی در حال لرزش و تکان خوردن است، تلاش دارد وی را روی صندلی نگه دارد و مشغول صحبت کردن با اوست (عکس این قسمت از ویدئو را برای خوانندگان گذاشتم) افرادی که با روانشناسی آشنایی ندارد، شاید با دیدن این صحنه‌ها شگفت زده شوند. چرا این فرد دست‌های خود را کش می‌آورد و تن صدایش تغییر کرده، اینچنین تکان‌های سخت می‌خورد و به هم می‌پیچد.<sup>۵۸</sup>

جن گیری یا به انگلیسی Exorcism رفتار یا مراسمی را می‌گویند که تلاش بر آن است روح شیطانی را از بدن فردی که باور به تسخیرشدگی دارد یا از مکانی که گمان می‌کنند روح شیطانی در آن قرار دارد، خارج

<sup>۵۸</sup> <https://youtu.be/Ms2Tu-4AHL8> این ویدئو بخشی از مستند جنگیری، تهیه شده از شبکه نشنال جئوگرافیک است. اگر این ویدئو را ببینید، متوجه می‌شوید که شیوه طاهری در درمانگری، دقیقاً روش قدیمی کلیسای قرون وسطی در درمان بیماری‌ها بوده.

کنند. آنهم به واسطه مراسم مذهبی و دعا<sup>۵۹</sup>. در گذشته علت اصلی اغلب اختلالات روانی و بیماری ها را ارواح شیطانی می دانستند و بر این باور بودند که جن گیری درمانی مناسبی برای این امراض است. پیش از اینکه وارد مبحث جن گیری شویم. بهتر است کمی به تحقیقات پائولوف فیزولوژیست بنام روس اشاره ای داشته باشیم.

**عکس زیر:** طاهری در حال کنترل فردی که حملات تشنجی به او دست داده. در عرفان حلقه با این روش موجودات غیرارگانیک از بدن خارج می شوند. هنگامی که فرد وارد فرآیند روانی تسخیر شدگی می شود تن صدای او تغییر می کند، جیغ می زند، دست ها را تکان می دهد یا به اصلاح عامیانه دیوانه بازی در می آورد. طاهری در این شرایط با فرد صحبت می کند و افراد با توجه به لحن تغییر یافته، ممکن است با بیانی هرچند نامفهوم کلماتی را ادا کنند. در عرفان حلقه بر این باورند کسانی که وارد این فاز رفتاری می شوند.

اراده کلامشان به دست موجودات غیر ارگانیک می افتد و آنها به جای افراد حرف می زنند. منظور از درمان در این فرقه عرفانی دقیقا تکرار چنین حالاتی است که فرد مقاوم شود و این چنین حالتی به او دست ندهد. این حالت آرام آرام در افراد ایجاد می شود. در جلسات اولیه صرفا از بستن چشم ها استفاده می شود یا درمکانی کم نور به دنبال دیدن هاله یکدیگر هستند. حالات تسخیر شدگی نیاز به بستر سازی و تلقینات زیادی دارد. این حالت طی یک جلسه یا دو جلسه ظاهر نمی شود. مگر فرد دارای اختلالات روانی باشد که وابسته به این حالت اند.

<sup>۵۹</sup> به نقل از واژه نامه انجمن روانشناسی امریکا (APA)



## بازداری فرامرزی (Transmarginal inhibition)

پائولوف در بررسی‌های شرطی‌سازی خود دریافت که رفتار موجودات را در مواجهه با محرک‌های سخت، می‌تواند در سه فاز تقسیم شود.

۱. فاز معادل equivalent phase:

این فاز حاصل فعالیت‌های کورتکس مغز است. و مقدار تحریک و پاسخ حاصل شده از تحریک تقریباً برابر است، به طور مثال اگر انسان تحت شرایط کار سخت قرار بگیرد، بین حالت هیجانی و رفتار او تفاوت خیلی اندکی وجود دارد ممکن است بگوید "من خیلی خسته ام"

۲. فاز پارادوکسیکال paradoxical phase

هنگامی که استرس شدیدی تحمیل می‌شود (مثلاً درد، اضطراب، ترس) فازی متعادل وارد فاز پارادوکسیکال شده، در این مرحله، تحریک ضعیف می‌تواند، واکنش شدیدی حتی نسبت به تحریک قوی به همراه داشته باشد. دلیل آن این است که تحریک قوی صرفاً مقاومت بازداری (protective inhibition) را افزایش می‌دهد؛ تا زمانی که محرک ضعیف می‌توان پاسخ مثبتی را تولید کند. هنگامی که افراد در این فاز قرار دارند برای یک ناظر خارجی رفتار آنها را غیر عقلانی است.

### ۳. فاز فرا پارادوکسیکال Ultra-Paradoxical Phase

مرحله سوم زمانی است که پاسخ های مثبت شرطی به طور ناگهانی تبدیل به پاسخ های منفی می شود و بلعکس. به طور مثال در این شرایط فرد در می یابد، چیزهایی که پیشتر از آنها نفرت داشته را واقعا دوست دارد.<sup>۶۰</sup>

زنی که دائما ترس و هراس شدیدی از تجاوز جنسی دارد. برای جلوگیری از این ترس ممکن است، تحت تاثیر رفتار پارادوکسیکال هیجانی مغز قرار بگیرد. او ترس و اضطراب را درونی میکند و ناگهان احساس می کند که در واقع به اون تجاوز شده. مشخص است که حالت پارادوکسیکال و فرا پارادوکسیکال شدید در مغز، سبب این می شود که این فرد آلت جنسی را در بدن خود تجربه کند و گمان کند در واقعیت به او تجاوز جنسی شده. فردی که از صبح کردن دیگران در مورد خودش واهمه دارد. هنگامی که دو نفر را در نزدیکی خود در حال مکالمه می بیند؛ ناگهان اصواتی را می شنود، که انگار آن دو نفر درباره او حرف می زنند.

رابطه تنگاتنگی بین رفتار پارادوکسیکال و چیزی که ما به مثابه تسخیر می شناسیم وجود دارد. فردی که عضو این فرقه های مذهبی می شود؛ روزها زیر طوفان کلماتی چون ویروس های غیر ارگانیک، جن، شیطان، ارواح قرار می گیرد و حتی قرار بر این است این موجودات را از بدن خودشان خارج کنند. زمانی که زیر آماج محرک های اینچینی قرار گرفته، دچار اضطراب و هراس سنگینی می شود، با توجه به رفتار فرا پارادوکسیکال، فرد از مقاومت در برابر وجود ارواح، جن، غیر



ارگانیک‌ها دست می‌کشد و بدین باور می‌رسد که به راستی آنها را در درون خود حس می‌کند. بدین شیوه مانند کسی که فکر می‌کند اطرافیان در مورد او صحبت می‌کنند، دچار تسخیرشدگی یا حالت جن‌زدگی می‌شود. اگر ویدئوهای کلاس طاهری را ببینید، این رفتار را مشاهده می‌کنید. تسخیر یا جن‌زدگی که در این فرقه که نام خروجی یا بیرون‌ریزی را بر آن گذاشته‌اند. به صورت زنجیره‌ای شکل می‌گیرد، ابتدا از یک نفر شروع می‌شود، فرد شروع به لرزیدن، جیغ زدن، تکان دادن سر می‌کند. مورد اول سبب می‌شود که سطح اضطراب و استرس شرکت‌کنندگان دیگر بالا برود و باقی افراد به واسطه بالا رفتن میزان فشار هیجانی به تسخیر دچار می‌شوند. عواملی همچون میزان تلقین پذیری، سابقه اختلال شخصیت، مقاومت در برابر اضطراب خیلی مهم است، این عوامل در بین همه افراد یکسان نیستند؛ از این رو در جلسات جن‌گیری طاهری، شما تعداد اندکی از افراد را می‌بینید که دچار جن‌زدگی شوند و رفتار عجیب و غریبی به نمایش بگذارند. یکی از روش‌های ابطال شیادی این افراد این است که نمی‌توانند حالات شبه هیستریک یا به اصطلاح تسخیر را در کسانی ایجاد کنند که باوری بدین خرافات ندارند. یعنی اگر شبکه باور شما دارای محتوایی نباشد که وجود این خرافات را تصدیق کند. تقریباً امکان‌پذیر نیست که دچار چنین حالتی شوید. بلکه در مواجهه با جمع یا به صورت یک تلقین جمعی صورت بگیرد که احتمال آنهم بسیار ضعیف است.

بگذارید مکالمه خانمی را مورد بررسی قرار دهیم. من حرف الف ۵۶ را برای این فرد به کار می‌برم. الف ۵۶ بعد داشتن تجربه تسخیر یا جن‌زدگی یا به اصطلاح فرادرمانی‌ها خروجی، به وضعیت طبیعی بازگشته و طاهری از وی گزارش می‌گیرد.

الف ۵۶: همیشه به موجودی حالا اسمشو می دونم موجود غیر ارگانیک،  
قدیما مادر بزرگ ها به ما میگفتن اینها جنن.

طاهری: بله

الف ۵۶: همیشه به موجود با من همراه بود، همیشه پیش بینی می کرد،  
متأسفانه باز بدبختی های من رو، نه خوشبختی ها رو، با من بود، فکر می  
کردم توهمه ولی وقتی این اتفاق پیش می اومد (منظور خروجی است)  
می دیدم می فهمیدم این واقعیت وجود داره، مدتی بود این موجود با من  
همراه نبود ولی حالا احساس می کنم نه بوده و این مکرر...

طاهری: پنهان بوده

الف ۵۶: بله، مکرر نیایش من به درگاه خداوند، من همواره تسبیح  
خداوند رو گفتم، همواره از خونه خواستم پیام بیرون گفتم غیاث  
المستغیثین (فریاد رس فریاد خواهان) کمکم کن. امروز جدالشون رو  
حس کردم، در من داشتن می جنگیدن و احساس کردم دارم خفه می  
شم

طاهری: بله

الف ۵۶: احساس می کنم اومده بیرون، به آرامشی اینجاست، به چیزی  
رو داره ترمیم می کنه  
طاهری: بله بله

الف ۵۶: عین به پرستار به چیزهایی رو ریخته بیرون و حالا داره محیط رو  
آرام آرام..

طاهری: ترمیم می کنه، پس شما گزارش رو به اصطلاح توجه کردین که چطوری و این همراه شدن عمدتا در جهت آزار هست و...<sup>۶۱</sup>

من بند به بند گفته این فرد را آوردم. هیچ تصرفی در نحوه ی گویش الف ۵۶ نداشتم. بدین خاطر متن بالا به زبان عامیانه نگارش شده، ممکن است به خاطر هیجان گفتاری گوینده کمی این متن مبهم باشد. این برای ما کاملاً آشکار است که الف ۵۶ پیش از آشنایی با عرفان حلقه، تسخیر-شدگی را تجربه کرده بود و همانطور که خود اعتراف می کند، در دوره-ای این حس که موجودی در درون وی قرار دارد، فراموش شده و با متد طاهری دوباره به تجربه درآمده. در بحث ابتدایی این فصل به تفصیل بیان کردم که باورهای قبلی افراد برای شیادان و جن گیران بسیار مهم است. هر چه که میزان اعتقاد و ایمان افراد نسبت به جن، روح، شیطان، آل، و... بیشتر باشد؛ حالات تشنج غیر صرعی) یا تسخیر شدگی آشکارتر نمایان می شود. شیوه طاهری و امثال ایشان این است که به واسطه این نمایش بسیار ساده یعنی تحریک با استفاده از تلقین و خلسه که نتیجه آن پاسخ تشنج غیر صرعی یا تسخیر است؛ می خواهند شاهد عظیمی برای نظریات خود بیاورند. به عبارت دیگر صدق گفته های این افراد صرفاً جن گیری آنهاست. بسیاری از مریدان، رفتار عجیب و غریب شرکت کنندگان در گردهمایی را عاملی برای درستی حرف های این متقلبان در نظر می گیرند. لازم می دانم که توضیح دقیق تری در این مورد بدهم. تشنج به دو دسته صرعی و غیر صرعی تقسیم می شود. در

<sup>۶۱</sup> <https://youtu.be/aEZpQYm2yiE> دقیقه ۵۶ این ویدئو ، خوشبختانه تصاویر همه مات شده و از این نظر با چالش اخلاقی در مورد بررسی شخصیت ها مواجه نیستم. این مکالمه به صورت عامیانه صورت گرفته و من به همان صورت بیان شده آوردم.

این جستار تشنج صرعی لازمه کار ما نیست، چیزی که ما به مثابه رفتار های تسخیری و عجیب غریب می شناسیم، آنهم در گردهمایی های عرفان حلقه همان تشنج غیر صرعی است، این مدل از تشنج خود به دو دسته تشنجات ارگانیک و تشنجات به واسطه محرکات ذهنی تقسیم می-شود<sup>۶۲</sup>.

تشنجات غیر صرعی ارگانیک اغلب به واسطه مواد شیمیایی مثلا داروها یا تغییر در متابولیسم بدن مثلا در حالت گرمزدگی دیده می شود. تشنجات غیر صرعی ذهنی (Dissociative convulsions) ریشه در اختلالات روانی دارند. این تشنج در افراد مبتلا به اختلال حمله وحشت، افسردگی یا هویت تجزیه ای، بسیار گزارش شده. یکی از دلایلی که اشاره به این تقسیم بندی ها کردم این بود. تا نشان دهم، رفتاری که ما در جلسات جن گیری می بینیم در دانش پزشکی و روانشناسی کاملا شناخته شده اند. این رفتار که با تکانه های عجیب و غریب، گریه و جیغ زدن همراه است را می توان در مراسم های مذهبی یا سوگواری ها بسیار مشاهده کرد. اگر هیجان در مغز به حدی برسد که خارج از توان تحلیل آگاهانه آن توسط مغز باشد، با نوعی از خود بی خودشدگی مواجه می-شویم. البته تقلید از دیگران، هم نوایی با جمع حاضر و تجربیات گذشته بی شک تاثیر فراوانی بر این حالات دارند. در مراسم هایی چون قمه زنی، زنجیر زنی، سینه زنی این رفتار خارج از کنترل را می توانیم ببینیم. جالب اینجاست که افراد بعد از انجام این چنین رفتار مازوخیستی، گزارش از حس خوب و آرامش درونی می دهند. این همان فاز فراپارادوکسیکالی در تحقیقات پالوف است. می توانم با شهادت اینرا بگویم، همه ی ادعاهای فراطبیعی که با توجه به رفتار انسان ها صورت گرفته؛ به سبب عدم آگاهی از پیچیدگی رفتار انسان بوده و بیشتر از

آنکه مطابق با واقعیت باشد از جهل سرچشمه گرفته‌اند. الف ۵۶ به خاطر گسیختگی روانی، به راحتی همه گفته‌های طاهری را باور کرده و در تایید آنان سخن می‌گوید. هیچگاه نباید انتظار داشته باشیم کسانی که شناختی در باب مغز و رفتار انسان ندارد؛ بتوانند پیچیدگی‌های این دو را درک کنند، این عدم شناخت به چنین نتایج غیر واقعی منجر می‌شود.

---

### مغز شما را می شوریم

رفتاری که با واقعیات ناسازگار باشد، از روی یک هیجان غیرقابل کنترل و توأم با تلقینات جمعی باشد، به هیچ عنوان در در آن دسته از رفتار سالم قرار نمی گیرند. درمان بر پایه ی جن گیری که از این لوازم بسیار بهره میگیرد ( تلقین، خلسه، شور و هیجان جمعی) بیش از اینکه نتایج چشم گیر مثبتی روی روان انسان بگذارد، خود سبب ایجاد اختلال روانی می-شود. روند کار جن گیران القای انبوهی از ترس ها و هیجانات منفی است تا که ساختار روانی افراد را برای پذیرفتن گفته هایشان متلاشی کنند. تجربه نشان داده که انسان ها گفته هایی که سبب کاهش اضطرابشان می شود را آسان تر قبول می کنند. این ها ساعت ها بلکه ماها از شبکه منفی می گویند، از شرکت کنندگان گزارش می گیرند، از حضور اجنه در جلسه صحبت می کنند، صرفا یک دلیل دارند. ایجاد حس ترس که بدین منجر شود شما حرف آنان را بدون تحلیل قبول کنید. قبول گفته های این افراد هیچگاه با استفاده از ابزار عقل یعنی منطق و استدلال صورت نمی گیرد. بلکه نتیجه ترس ها و اضطراب های حضور در جلسات است. سخنرانی های نمایشی که معجونی از نادانی و جهل بشری را در خود جا

داده تنها یک هدف دارد، فقط و فقط تغییر هویت افراد. در تفسیری که این طاهری از همه مسائل به دست می دهد درست و غلط معنا ندارد، هرچه را که بشر تا به امروز بر زبان آورده دارای دو ارزش مثبت و منفی است و هیچ چیز نمی تواند اشتباه باشد. زیرکی کار طاهری در اینجاست که هیچ چیز را رد نمی کند. طلسم، جادو، ارتباط با شیطان، دعانویسی و... چونکه برای رد و کنار گذاری یک ادعا شما نیاز به ابزار همون تجربه و منطق دارید، اگر بخواهد جادو را نادرست بداند، ابزاری که از آن برای رد جادو استفاده کرده، اندیشه خود او را شامل می شود. دلیل دیگر عدم رد اینها این است که با جادو تقویت منفی به افراد می دهد. از این رو شما فقط با دو شبکه منفی و مثبت روبه رو اید هر چه که مورد قبول این فرد نباشد در شبکه منفی قرار دارد و لاطائلات وی در شبکه مثبت.

اگر بخواهم به صورت انتزاعی بگویم، نقش شبکه منفی آزاردهی به افراد است. برای اینکه انسجام منطقی ذهن افراد را در هم بشکند، آنها را به شدت آزرده خاطر می کنند. بازسازی فکری در عرفان حلقه را می توان در دو مرحله تقسیم کرد:

### ۱. فاز نابسامانی روانی

افراد به خاطر داشتن ضعف های شخصیتی، شکست ها، عدم هویت مستقل وارد این فرقه می شوند. پیشتر به اشاره رفت که انتظار نداشته باشید کسانی در سلامت هستند در این جلسات شرکت کنند. در این فرقه به شما یاد می دهند که احساس های شما ناخواسته تحت تاثیر موجود غیر

ارگانیک است. دلهره، درد، افسردگی و هر مرضی که دارید از ورود این موجودات نشأت گرفته. موسیقی، فیلم، تصاویر دارای پیام مخفی از سوی شیاطین اند، مکان‌ها و انسان‌ها دارای ویروس غیر ارگانیک‌اند. ما در جهانی به سر می‌بریم مملو از موجودات پلید و دشمنانی نامرئی. آن کسانی که جادو می‌کنند، طلسم دارند، شیطان را می‌پرستند؛ بدون اینکه ما دخل و تصرفی در آن داشته باشیم در حس و احساس ما تاثیر دارند. ما هر ثانیه با هر دم و بازدم در معرض تشعشعات این موجودات خبیث قرار داریم آنها آمده‌اند روزگار ما را سیاه کنند. کاری از دست شما ساخته نیست و اراده انسانی به کار نمی‌آید. علم ناتوان از حل این مسائل، دین که خود آغشته به این ویروس‌ها شده. علت همه شکست‌ها و ناتوانی شما در کارها به سبب وجود این موجودات‌اند. باید هر کاری را که می‌خواهید انجام دهید یا هر باوری را که می‌خواهید داشته باشید از منظر شبکه منفی و مثبت بسنجید. زیرا که ممکن است شبکه منفی اینها را در ذهن شما انداخته باشد. در این پرده فرد فقط نمایی از یاس و ناامیدی را می‌بیند، همراه با آینده‌ای تاریک.

نتیجه نهایی فاز نابسامانی روانی استیصال یا درماندگی آموخته شده به فرد است. البته خاطر نشان می‌کنم در این فاز ایمان مذهبی، داشتن باورهای پیشینی دخالت زیادی دارد. وقتی که فرد اینچنین در منجلاب این اوهام و خیالات قرار گرفت و به حد درماندگی رسید که ناتوانی را در هر لحظه از زندگی حس میکند، آنهم به واسطه‌ی باورهای جدید. فرد خود را وامانده در حاشیه راه می‌بیند همراه با کوله باری از ترس و هراس. پرسش اینجاست چه چیزی یا چه کسی راهگشاست؟



## ۲. فاز بازسازی روانی

هنگامی که فرد به دنبال این پرسش می‌رود در واقع به دنبال رها شدن از این فشار روانی سنگین است. ممکن است افراد در فاز پیشین نوعی وسواس فکری را تجربه کنند. مثلاً ساعت‌ها بدین فکر کنند که آیا باوری که به تازگی کسب کرده‌اند شامل شبکه منفی می‌باشد یا مثبت، دوستی که به تازگی با او ملاقات دارد از سوی شبکه مثبت آمده یا منفی. هنگامی که مغز به خواهد مانع افزایش اضطراب شود مکانیسم وسواس یا تکرار را فعال می‌کند. طاهری سبکان ذهن را به دست می‌گیرد و آن را هدایت می‌کند. زیرا بخشی از فشارهای روانی معلول جهان بینی او می‌باشد. وی ذهن قربانی را به درجه نابسامانی رسانده و از واقعیت دور کرده؛ حال با اصل‌ها و تبصره‌های من درآوردی، دوباره تلاش دارد آنرا به نظم دلبخواه خودش در بیاورد.

"شما باید مرتب اسکن و اتصال بگیرید، با این کار بخش زیادی از غیر ارگانیک‌ها را بیرون خواهند شد. باید لایه محافظ به تن کنید تا از گزند آنها در امان بمانید، برای نگهداری لایه محافظ به شبکه عرفانی وفا دار باشید، شک نکنید، در حلقه قرار بگیرید. بایستی تلاش کنید روی دیگران فرادرمانی کار کنید. وی در این مرحله تلاش دارد ایدئولوژی خود را در ذهن قربانیان فرو کند. زیرا روان این افراد به شکننده ترین حالت خود رسیده و گفته‌های طاهری را بدون کمترین شک و تحلیل منطقی می‌پذیرند. جهان بینی که صرفاً با تعریف کردن واژگان شکل گرفته و هیچ سازگاری با واقعیت ندارد، قربانیان امید و کمی آرامش در

نظم دلبخواهی طاهری می بینند. از این بابت شما احمقانه ترین باور ها را در این فرقه خواهید یافت که فرد کوچکترین دلیلی برای توجیه آنان در دست ندارد. وی افکار تغییر یافته را چنان بسط و تعمیم می دهد که در پایان هویت افراد دگرگون شده و دیگر آن انسان های سابق نیستند".

اگر می خواهید این دو فاز را بهتر بشناسید، بخش بعدی یعنی اختلال تجزیه ای را با دقت مطالعه کنید. تا متوجه نمود رفتاری و فکری این دو فاز بالا شوید. شاید از شدت تطبیق زیاد این اختلال با رفتار اعضای این فرقه تعجب کنید.

## اختلال تجزیه‌ای و عرفان حلقه

یافته‌های علمی بر پایه پژوهش‌های آماری نشان می‌دهند که تشنجات ذهنی یا خلسه تسخیرشدگی (جن‌زدگی)<sup>۶۳</sup> را ما می‌توانیم به روشنی در طیف اختلالات تجزیه‌ای (Dissociative disorder) ببینیم. در گذشته این اختلال به نام اختلال چند شخصیتی نامگذاری می‌شد. ولی با توجه به تغییر در ملاک‌های وسیع این طیف از اختلالات روانی از واژه اختلال تجزیه‌ای یا اختلال هویت تجزیه استفاده می‌شود. در کتاب راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی<sup>۶۴</sup> و کتاب طبقه‌بندی بین‌المللی آماری بیماری‌ها،<sup>۶۵</sup> که جز عظیم‌ترین دست‌آوردهای بشری در

---

<sup>۶۳</sup> این واژه را من به معادل Demonic possession به کار گرفته‌ام که معنی دقیق آن تسخیر شیطانی است. گمان می‌کنم که تسخیرشدگی یا جن‌زدگی برای ایرانیان مفهوم را بهتر می‌رساند، زیرا رفتار تسخیرشدگی در فرهنگ ایرانیان شامل ورود شیطان نمی‌شود. بیشتر از واژه جن زده استفاده می‌شود. همانطور که دیوانه را برای کسی بکار گرفته می‌شود که دیو می‌بیند.

<sup>۶۴</sup> این کتاب زیر نظر انجمن روانپزشکی آمریکا تدوین شده و به اختصار به آن DSM5 می‌گویند. تمام ارجاعات به ترجمه‌ی فارسی این کتاب توسط دکتر فریبرز رضاعی و همکاران است، انتشارات ارجمند.

<sup>۶۵</sup> تدوین این کتاب توسط سازمان بهداشت جهانی (WHO) صورت می‌گیرد که به اختصار به آن ICD10 گفته می‌شود. ترجمه‌ی جلد نخست توسط دکتر رضا صفدری و همکاران صورت گرفته.

حوزه شناخت امراض بشری هستند، فصلی در باب این اختلال وجود دارد. تلاش دارم به کمک معیارهای دقیق و مطمئن این دو کتاب، رابطه اختلال تجزیه ای و چیزی که ما به مثابه خروجی یا جن گیری می شنویم را نشان دهم.

**اختلال تجزیه ای با گسستگی یا ناپیوستگی در هوشیاری، حافظه، هویت، هیجان و ادراک کنترل حرکات و رفتار مشخص می شود<sup>۶۶</sup>.** در این طیف از اختلالات فرد یک جدایی از خود و واقعیت را تجربه می کند. شاید یکنواختی در رفتار فرد مشاهده نشود، به نوعی سطح هوشیاری پایین و قطعه قطعه است. مزاحمت‌های ناخواسته در جریان سیال آگاهی فرد صورت می گیرد که گسست از واقعیت و بریدن از خویشتن را به همراه دارد. فرد در بیاد آوردن چیزهای ساده و معمول ناتوان است. یکی از معیارهای مهم در این افراد **گسست از خویشتن و واقعیت است یعنی فرد حس غیر واقعی بودن می کند، یا احساس می کند از محیط جدا شده یا از بدن خود خارج شده.** تجربیات علمی نشان داده که تفاوتی بین گسست از خویشتن یا واقعیت نیست و فرد این دو را هم زمان تجربه می کند.

ملاک عمده برای این اختلال :

۱. مزاحمت های غیر قابل توضیح راجعه ای در عملکرد و حس هوشیاری خود، مثلاً شنیدن صداها، اعمال و سخنان تجزیه ای، افکار و هیجانات مزاحم.

۲. تغییر در حس خود. مثل نگرش‌ها، سلیقه‌ها و احساسی که بدن یا رفتارهایی که متعلق به خود فرد نیست<sup>۶۷</sup>.

۳ تغییرات غریب در ادراک مثلا احساس گسستن از بدن خود و محیط.  
۶۸

---

<sup>۶۷</sup> به سوژه الف ۵۶ نگاه کنید

<sup>۶۸</sup> طاهری فریب‌کارانه به این نابهنجاری روانی، اتصال به شبکه شعور کیهانی می‌گوید.

## اختلال هویت تجزیه‌ای (Dissociative Identity Disorder)

در این اختلال، گسست از هویت با تسخیرشدگی یا چیزی که ما در فرهنگ عامیانه به مثابه جن‌زدگی می‌شناسیم، نشان داده می‌شود. در کتاب انجمن روانپزشکی آمریکا اشاره شده که آشکار شدن این حالت یعنی تسخیرشدگی یا چند شخصیتی، بر اساس انگیزه‌های روانشناختی، سطح استرس، فرهنگ، کشمکش‌ها و روان‌پویایی ذهنی و انعطاف‌پذیری هیجانی متغیر است.<sup>۶۹</sup> دوره پایداری این اختلال هنگامی رخ می‌دهد که فشارهای روانی و اجتماعی شدید و طولانی به فرد تحمیل شود.<sup>۷۰</sup> مبتلایان به اختلال هویت تجزیه‌ای ممکن حس کنند که با گسست از خویشتن، تماشاگر صحبت‌ها و اعمال خود نشده‌اند و صدای گریه‌بچه، صدای موجودی غیبی مثلاً ارواح را گزارش دهند. این اصوات به صورت یک جریان فعال و گیج‌کننده‌ای در ذهن تکرار می‌شود و فرد گمان می‌کند کنترلی بر آنها ندارد.

هویت‌های شبه تسخیرشدگی<sup>۷۱</sup> در اختلال هویت تجزیه‌ای به طور معمول به صورت رفتارهایی تظاهر می‌کند که به نظر می‌رسد یک روح،

<sup>۶۹</sup> DSM5 ۳۳۲ همچنین بنگرید به ICD10 جلد نخست برگ ۳۳۸  
<sup>۷۰</sup> سوژه الف ۵۶ اعتراف دارد که جن چند سالی ره‌ایش کرده بود و با شرکت در کلاس دوباره برگشته. علت برگشت پذیری تحمیل فشار بالای روانی به فرد بوده.

<sup>۷۱</sup> رفتار تسخیرشدگی که خود درمانگر پندارهای عرفان حلقه به آن خروجی می‌گویند آداب و رسوم خاصی ندارد،

موجودی ماوراءالطبیعه یا موجودی خارج از خود فرد، او را به شکلی در کنترل دارد و او شروع به صحبت یا رفتار به شیوه‌ای کاملاً متفاوت می‌کند به عنوان مثال، رفتار او آنگونه نشان دهد که گویی هویت‌اش با یک روح یا دختری که سال‌ها قبل در آنجا خودکشی کرده جایگزین می‌شود و طوری صحبت و عمل می‌کند که گویی زنده است یا فرد ممکن است حس کند، توسط یک جن یا موجود الهی تسخیر شده. این منجر به تخریب عمیقی شده و لازم شده او یا یکی از نزدیکانش برای عملی که در گذشته صورت گرفته مورد تنبیه قرار بگیرند.<sup>۷۲</sup> این افراد عموماً هم زمان افسردگی، اضطراب، آسیب به خود و داشتن تشنجات غیر صرعی را بروز میدهند. در مقایسه‌هایی که صورت گرفته افراد مبتلا به اختلال هویت تجزیه‌ای سطح بالاتری از هیپنوتیزم پذیری و تجزیه پذیری را در مقایسه با سایر گروه‌های بالینی نشان داده‌اند. این افراد معمولاً تعداد زیادی از اختلالات دیگری همچون وسواس، افسردگی، اختلال شخصیت مرزی، اختلالات مرتبط با استرس پس سانحه و... را دارا هستند.

---

اینگونه نیست که تصور کنید این رفتار فقط در کلاس خاصی که موضوع آن مربوط بدین قضیه است، صورت می‌گیرد. افراد ممکن است در هر لحظه دچار این حالت بشوند در خانه، محل کار، مهمانی‌ها و... برای اینکه دشواری فهم این داستان برایتان کاسته شود، تصور کنید موجودی به نام تامار در شما رخنه کرده. حال با این ذهنیت هر لحظه که احساس خاصی پیدا می‌کنید، این فکر به ذهن شما می‌آید که تامار قصد دارد از بدن شما خارج شود. بعد از مدتی، ترس از این موجود خیالی به فوبیا یا ترس بیمارگونه مبدل می‌شود. و تا رسیدن به این اختلال پیش می‌رود

## اختلالات تجزیه معین

به آن دسته از اختلال تجزیه‌ای گفته می‌شوند، که علائم مشخصه‌ی یک اختلال تجزیه‌ای دیده می‌شود و سبب ناراحتی قابل توجه در فرد یا افت عملکردهای اجتماعی و شغلی را به همراه دارد. در باب این مدل از اختلال تجزیه‌ای چهار نمونه رفتار ظاهری آورده شده:

۱. سندرم‌های مزمن و راجعه علائم تجزیه‌ای مختلط:

اختلال در هویت فرد، همراه با عدم پیوستگی خفیف در درک خود و فاعلیت، یا تغییر در هویت یا دوره‌های تسخیرشدگی که گزارشی از فراموشی ندارد.

۲. اختلال هویت ناشی از تلقین اجباری شدید و طولانی:

افرادی که تحت تلقین اجباری شدید قرار گرفتند؛ مثل شست و شوی مغزی، بازسازی فکری، تلقین در حین اسارت، شکنجه، استخدام توسط سازمان‌های فرقه‌ای که ممکن است دچار تغییرات دراز مدت هویت شده و هویت خود را زیر سوال حس کنند.<sup>۷۳</sup>

---

<sup>۷۳</sup> این مدل از اختلال هویت که ناشی از بازسازی فکری است را می‌توانید به روشنی در عرفان حلقه ببینید. بسیاری از افراد تازه وارد در یک سال نخست ممکن است گزارش در مورد گسست از واقعیت، دیدن روح خود یا دیدن خداوند و موجودات عجیب و غریب بدهند. در برگ بعدی اشاره‌ای به این مسئله طبق گزارشی از سوی یکی از دوستان کردم.



۳. واکنش های حاد تجزیه ای نسبت به حوادث پر استرس :

این مقوله برای حالات حاد و گذرایی است که به طور معمول کمتر از یک ماه یا چند ساعت یا چند روز به طول می انجامند، این حالات با محدود شدن هوشیاری، گسست از خویشتن گسست از واقعیت، اختلالات ادراک مثلا درشت بینی یا کندی زمان، بُهت مشخص می شود.

۴. خلسه ی تجزیه ای :

این حالت با محدود شدن یا فقدان کامل آگاهی نسبت به محیط، به شکل حاد تظاهر می کند که با عدم حساسیت با رفتارهای جزئی مثل حرکات انگشت همراه شود و فرد عدم آگاهی و کنترل بر آن دارد. خلسه تجزیه ای بخشی طبیعی از یک فرهنگ جمعی یا اعمال مذهبی پذیرفته شده به حساب نمی آید.<sup>۷۴</sup>

گمان می کنم با توجه به توضیحات بالا تقریباً به معیار مشخصی از این اختلال رسیدیم. تظاهرات تجزیه ای مکانیسمی است ناهشیار که اضطراب افراد را کاهش می دهند و از سویی در واقع بینی خلل ایجاد می کند.<sup>۷۵</sup> اگر گزارش سوژه الف ۵۶ را دوباره نگاه کنید؛ کاملاً متوجه این می شوید که این فرد بی شک با این اختلال دست به گریبان بوده. زیرا

<sup>۷۴</sup> DSM5 347

<sup>۷۵</sup> بر این باورم چیزی که به مثابه حالات وحی در روایات اسلامی می شناسیم بسیار نزدیک به این اختلال است. و اینطور به نظر می رسد **ابن عبدالله پیامبر اسلام** از این اختلال بسیار در رنج بوده. اگر مجالی بود حتما در یک جستار به تفصیل به وحی نبوی خواهم پرداخت. برای تطبیق وحی و این اختلال نگاه کنید به تاربخ ابن خلدون جلد نخست برگ ۳۸۵ مترجم پرویز گنابادی.

خود اعتراف می کند اجنه در زندگی او دخالت می کردند و پیش گویی منفی برای او داشتند. حالت گسست از واقعیت در گزارش های پیروان این فرقه عرفانی بسیار دیده می شود؛ دوستی برایم نقل کرد هنگامی که برای اولین بار با یکی از مسترهای عرفان حلقه ملاقات داشتم، می گفت که شاگردانش خدا را می بینند و حتی هستند عده ای که خروج روح از بدن خود را گزارش کردند. ارنست هیلگارد روانشناس برجسته آمریکایی در کتاب زمینه های روانشناسی بر این موضوع تاکید دارد که افراد مبتلا به اختلال تجزیه ای، تلقین پذیری بیشتری دارند و بسیار ساده تر هیپنوتیزم می شوند. در جلسات جن گیری طاهری آشکارا می توان این شیوه از تغییر هشیاری را دید، گرچه خود او شیادانه ادعا دارد که دخل و تصرفی در به وجود آمدن حالات تشنجی در افراد ندارد و اتصال آنها به شبکه مثب و خارج شدن ویروس های غیر ارگانیک، علت اصلی تشنجات و رفتار عجیب و غریب آنهاست. گمان نکنید که این افراد شارلاتان درک و شناختی از پارادایم های روانشناسی دارند و از کارشان آگاه اند. روش کار این افراد با آزمون و خطا صورت گرفته و از پیروانشان به عنوان موش آزمایش گاهی استفاده می کنند تا با ایجاد حالات تشنجی، شگفتی دیگران را برانگیزند و بدین شیوه برای خود شهرتی بهم بزنند. در سنت مسیحیت کاتولیک قرن هاست با این تفکر که می توان با استفاده از کلام مقدس و صلیب، شیاطین را از بدن افراد خارج کرد،<sup>۷۶</sup> به دنیال درمان بیماری ها بودند. اگر به اندازه ذره ای این روش قرون وسطایی تاثیر گذار بود ما در تاریخ بشری با روانشناسی و روانپزشکی مواجه نمی شدیم. دیگر بیمارستان های روانی به چه کاری می آیند، هنگامی که طی قرن ها عده ای می توانند با آب مقدسی که در

<sup>۷۶</sup> نگاه کنید به کتاب نبرد دین و علم نوشته برتراند راسل ؛ مترجمین احمد ایرانی و علی مهاجر برگ ۵۶

دهان فرد جن زده می‌ریزند او را درمان کنند. شگفتی کار در این است که فرد جن گیر یا فرادرمانگر هنگامی که سیکل یا دوره تشنج آغاز می‌شود می‌گوید که اجنه قصد خروج از بدن فرد را ندارند، از این رو نیروی مقدس (شبکه شعوری) باید با کشمکش آنها را از بدن خارج کند. هنگامی که سیکل تشنج پایان می‌یابد و فرد به حالت طبیعی باز می‌گردد با دیدن ظاهر فرد می‌گویند که اجنه از بدن خارج شدند. جن‌گیران خود اسیر و در بند حالات ظاهری قربانی‌اند. می‌شود آزمونی فرض کرد که به صورت علمی سیکل تشنج را محاسبه کرد و با آن دست به پیش بینی زد که چه زمانی تشنج فرد تمام می‌شود. کاری که این شیادان نمی‌توانند انجام دهند. اگر از افراد شرکت کننده در این جلسات جن‌گیری که دارای رفتار تسخیرشدگی هستند نوار مغز گرفته شود، بی شک فراکانس‌های مغز این افراد این حالت را نشان می‌دهند. پیش از آن که ما اتمام رفتارهای تسخیری را مشاهده کنیم، فرکانس‌های مغزی به حالت طبیعی بر گردد یا به عبارتی بین اختلاف زمان بین نمود رفتاری و فرکانس مغزی وجود دارد؛ از این رو می‌توان با گرفتن نواز مغز دست به پیش‌بینی زد، که با توجه به وجود رفتار تشنجی مثل جیغ زدن، لرزیدن و... چه زمانی ما این رفتار را قطع می‌شوند. یا به عبارت دیگر اگر در حین تسخیرشدگی از افراد نوار مغز گرفته شود؛ متخصص مغز و اعصاب می‌تواند اتمام تسخیرشدگی را پیش‌بینی کند. استدلال از راه بهترین تبیین می‌گوید: **آن تبیینی که میتواند یک پدیده را در یک مقیاس بزرگ بهتر پیش بینی کند احتمال صدق بسیار بیشتری دارد.**

شاید این سوال مطرح شود که اگر در خلسه یا خواب مصنوعی رفتن آسیب‌زا است چرا روانشناس‌ها برای درمان از این روش بهره می‌برند؟ نخست باید به این نکته توجه کرد که جن‌گیرانی نظیر طاهری هیچ

شناختی به مغز و روان ندارند که بخواهند با هیپنوتیزورها مقایسه شوند. هیپنوتیزم با توجه به شناخت اختلالات روانی صورت می گیرد. هنگامی که فرد را به کودکی می برند تا خاطرات بد کودکی را به یاد بیاورد، به اطلاعاتی بالایی نیاز است تا که با این خاطرات کودکی بتوان به فرد کمک کرد. مثلاً نگاه بالغانه به خاطرات کودکی. در هیپنوتراپی بیمار را با گفته های منفی، وحشت آور، ترسناک، ناامید کننده به خواب مصنوعی نمی برند، بلکه اصل بر آرامش بیمار است، کوچکترین آزرده گی در بیمار، به قطع کردن فعالیت منجر می شود. جن گیران بر عکس روش متخصصان صرفاً به واسطه وحشت انداختن در دل افراد و تلقینات منفی ادعای درمان آنها را دارند. اگر به مستند ها و فیلم های موجود در فضای مجازی نگاه کنید بیشتر از اینکه در این روش عقلانیت و اخلاق انسانی ببینید بیشتر یک نمایش قدرت می بینید.

نقش تلقین، القا و خوراندن افکار به فرد در عرفان حلقه را در سوژه ب ۱ که از روی کنجکاوی در کلاس ها شرکت را می توان به گونه آشکار دید:

ب ۱: من تا قبل از اینکه پنج شنبه گذشته سر کلاس شرکت بکنم به هیچ عنوان از نظر خودم تظاهرات و مشکلاتی در این زمینه نداشتم. تا قبل از اینکه کلاس های شما تشکیل بشه اصلاً باوری نداشتم و هیچ ترس خاصی. توی خانواده مشهور بودم به کسی که اصلاً ترسی نداشتم، مادر و پدر گاهی از زیر زمین می ترسیدن چیزی می خواستن من رو می فرستادن

طاهری: ما اگر از این کارا بخواهیم بکنیم ماموریت رو می دیم به شما (به شوخی)

ب ۱: نه استاد من این هفته کلاس فشرده داشتم در مورد تمام این سی سال و از روز شنبه تمام شب رونتونستم بخوابم و تمام وجودم پراز ترس خالص یعنی هیچ لزومی نداشت بدونم دلش چیه، تا صبح نخوابیدم و در عین حال ترس داشتم که رها کنم خودم رو چون نمی دونستم چه اتفاقی قراره بی افته زمانی که داشت اون پروسه انجام می شد حس می کردم در تمام گوشم و سرم و درونم فشار شدیده و بعد و با یه فشار شدیتر گوش ها کیپ و بعد احساس می کردم که از من چیزی خارج شد با خروج اولی یه مقدار تظاهرات جسمی داشتم که فکر می کنم حدود چهل و پنج دقیقه تمام عضلات بدن من لرزید.

طاهری: میزان ترستون کم شده؟

ب ۱: هر شب نسبت به شب قبل کمتره

طاهری ایشون نسبت به این وادی یه ذره ترس نخواهد داشت، دوستان نسبت به این وادی براشون امر عادی میشه، اینقدر عادی که حد نداره<sup>۷۷</sup>

سوژه ب ۱ اعتراف می کند که ترسی نداشته و به شجاعت معروف بوده، ولی بعد از شرکت در کلاس ها دچار حملات غیر تشنجی شده، آشکارا می توان نتیجه تلقین در ایجاد حالات خروجی یا تسخیرشدگی را در این فرد دید. مغز انسان پاسخ های متفاوت و شگفت انگیزی به بنیادی ترین احساس بدن یعنی ترس می دهد که تعجت ما را بر می انگیزد. لازم می بینم که قسمت پایانی گفته طاهری را برای خوانندگان بسط بدهم.

آنجایی که طاهری می گوید این وادی تبدیل به امر عادی می شود اشاره به متد شناخته شده در رفتارگرایی دارد که بدان اشاره می کنم، البته این جن گیر فهمی از پارادایم های روانشناسی ندارد و این حرف ها را بواسطه آزمون و خطا می زد. ممکن است خوانندگان توضیح علمی من در باب گفته های وی را به این مرتبط کنن که طاهری دارای سواد و معرفت نسبت به علوم رفتاری و اجتماعی است، من به شدت این را رد می کنم. این شخص فقط شناخت عامیانه به علم دارد. در آزمایش آلبرت کوچولو که در برگهای پیشین به تفصیل بیان کردم. مشخص شد تداعی یک محرک غیرشرطی (طبیعی) مثل صدای گوش خراش و به همراه آن، آوردن یک محرک شرطی (موش) می تواند در افراد پاسخ اضطرابی ایجاد کند. حال چگونه می توان این معادله را برعکس کرد. به عبارتی چگونه می توان در مواجهه فرد با یک محرک شرطی، مثلاً موش، پاسخ اضطرابی را حذف کرد. به بیانی عامیانه تر چه روشی را باید انجام داد تا آلبرت کوچولو از موش نترسد.

در رفتارگرایی متدهای فراوانی برای این کار وجود دارد. آرمیدگی، مواجهه آن با محرک لذت بخش، غرقه سازی. در آرمیدگی (relaxation Training) فرد را در راحت ترین حالت جسمانی قرار می دهیم ، به نحوی که کمترین فشار را در عضلات خود داشته باشد، چشمان خود را می بندد و شروع به دم و بازدم می کند. در این مرحله درمانگر آرام آرام تصوراتی به فرد می دهد که موش در آنها نقش داشته باشد مثلاً این عبارات " از کنار رودخانه ای زیبا عبور می کنی و در حال لمس گلهای کنار رودخانه هستی ، ماهی ها را در آب می بینی، موشی در کنار جوی آب مشغول بازی کردن با بچه هایش است و....." تداعی تصویری با توجه به آرامش بدن، سبب می شود فرد پاسخ اضطرابی به تصور موش ندهد و بدین ترتیب در مواجهه شدن با

موش به مرور پاسخ هیجانی حذف می شود. البته این روش برای کودکانی مثل آلبرت کوچولو کاربردی ندارد. در کنار هم آوردن محرک های لذت بخش می تواند هنگامی صورت بگیرد که کودک مشغول فعالیت لذت بخش شده مثلاً بازی با عروسک مورد علاقه اش ؛ موش را با فاصله از کودک در گوشه ای از اتاق گذاشته و آرام آرام موش را نزدیکتر و نزدیکتر می آورید، فعالیت لذت بخش سبب می شود کودک اهمیتی به موش ندهد و با تکرار این کار موش تبدیل به یک محرک خنثی می شود.

## غرقه سازی

غرقه سازی به دو دسته غرقه سازی خیالی و غرقه سازی تقسیم می شود. غرقه سازی خیالی همان متد آرمیدگی است که در بالا توضیح دادم.

غرقه سازی واقعی پیچیدگی متدهای پیشین را ندارد. در زندگی خود بارها با این روش مواجه شدیم. اگر بخواهم این متد را تعریف کنم؛ در این روش فرد را زیر سیلی از محرک هایی که پاسخ اضطرابی یا وسواسی دارند بگذاریم. مثلاً برای مورد آلبرت، چندین موش را همزمان کنار او بگذاریم، ابتدا پاسخ اضطرابی بروز می کند، به نهایت درجه خودش رسیده و بعد آرام آرام شروع به فروکش کردن می کند تا به حذف آن منجر می شود. یا مثلاً کسی که از دست زدن به چاقو واهمه دارد را مجبور به گرفتن چاقو کنیم در پایان چاقو تبدیل به یک محرک خنثی می شود.

چیزی که طاهری در سوژه ب ۱ بدان اشاره دارد همان غرقه سازی واقعی می باشد. افراد با دیدن رفتار عجیب و غریب شرکت کنندگان دیگر در کلاس که همراه با مفاهیم فراطبیعی تداعی می شوند، اضطراب، هراس، وحشت، یا حتی به نوعی استرس پس سانحه را تجربه می کند. طاهری با توجه به این روش، کاملاً ناآگاهانه قصد حذف پاسخ های آسیب زا را دارد، که ممکن است تا حدودی موفق شود. باید توجه کرد ریشه



بازسازی فکری در عرفان حلقه دقیقا در اینجا نهفته است؛ شک یا آشفتگی افراد به مرور با غرقه سازی یعنی قرار گرفتن در محیط تنش‌زا، به آرامی بر طرف می‌شود. اما نباید فراموش کرد، در این فرقه افراد با محرک‌هایی مواجه‌اند که ارتباط مستقیمی با سیستم باوری و مفهومی آنان دارند. متد غرقه سازی اغلب برای پاسخ‌های اضطرابی و وسواسی به اشیای مستقل جواب می‌دهد و باید تمرکز صرفا رو آن فرد صورت بگیرد. نه به صورت جمعی. آرامشی که افراد به واسطه این متد کسب می‌کنند، دقیقا بدین منجر می‌شود که گفته طاهری به قطع و یقین درست است و مشکلاتی که پیشتر داشته‌اند یا طاهری برایشان ایجاد کرده کنار رفته؛ بازسازی فکری در فرقه‌های مذهبی دقیقا در ایجاد این باور صورت می‌گیرد که **"ما سبب حال خوب تو هستیم"** همه آن آسیب‌هایی که بعد از گذر سالها به خاطر شرکت در این مراسم‌ها ایجاد شده به حساب نمی‌آید. لازم می‌دانم که اشاره کوچکی به شست و شوی مغزی کنم. در این متد ناانسانی و غیر اخلاقی، در ابتدا افراد را زیر باران محرک‌های درد آور، بی‌خوابی، گرسنگی قرار می‌دهند تا به رفتار پارادوکسیکال و فرا پارادوکسیکال منجر شود. برای حفظ رفتار فرا پارادوکسیکال، فرد را به حالت آرامش باز می‌گردانند. به طور مثال: نخست با استفاده از محرک‌هایی که اشاره شد، رفتار فرا پارادوکسیکال عشق به بازجو بروز می‌کند، دوم با کنار گذاشتن محرکات درد آور و... و ایجاد آرامش در فرد عشق به بازجو را تقویت می‌کنند. نباید کسانی چون سوژه الف ۵۶ و ب ۱ را با توجه ملاک‌های اخلاقی بررسی کرد. شاید پیش خود گمان کنیم اگر ما بودیم به حالت جن زدگی دچار نمی‌شدیم یا اینکه ما تلقین‌پذیری کمتری داریم، کسی نمی‌توان اینچنین ذهن ما را به دست بگیرد. کسانی که زیر دست فرادرمانگران و جن‌گیران اینچنین تشنج می‌کنند، جیغ می‌زنند و فریاد سر می‌دهند انسان

های ترسو، و ضعیفی هستند. البته که به هیچ عنوان اینچنین نیست هنگامی که مغز هر کدام از ما زیر رگبار محرک‌های وحشتناک قرار بگیرد که سبب حالات استرسی و اضطرابی شود به طور ناخودآگاه به خلسه یا جنزدگی مبتلا می‌شویم. من بر این تاکید دارم که این افراد بیمارند و نباید قضاوت اخلاقی شوند. همانگونه که خود ما با ناعدالتی مواجه می‌شویم خشم در ما پدیدار شده یا وقتی خبر تجاوز جنسی به کسی را در رسانه‌ها می‌خوانیم عصبانی می‌شویم؛ این افراد اینچنین‌اند. فراموش نکنید اعضای یک فرقه اولین قربانیان بیگناه آن فرقه‌اند.

## بخش ششم

هنر کشف کردن، هنر تعمیم دهی صحیح است. شناخت با جداسازی فاکتورهای مرتبط از فاکتورهای غیرمرتبط آغاز می شود.

(رایشنباخ)

## شیطان در موسیقی وارونه

موسیقی برگردان یکی از کشفیات شهودی دیگر در عرفان حلقه<sup>۷۸</sup> است. در فضای مجازی پیروان سینه چاک عرفان حلقه به تاثیر از استاد خود کلیپ‌هایی تولید کردند تا نشان دهند در قسمت معکوس (Reverse) خیلی از آهنگ‌های ایرانی پیام‌های مخفی وجود دارد، که در ستایش شیطان است. از لحاظ اخلاقی این را بایسته نمی‌دانم نام خواننده‌ای را در این جستار بیاورم. از همین رو به خوانندگان پیشنهاد می‌کنم در فضای مجازی آهنگ‌هایی که دقایقی از آنها معکوس شده را گوشش کنند. طاهری در باب موسیقی می‌نویسد:

"موسیقی یک شعوری بر آن حاکم است که به طور کل اونطرفش یک معنایی پیدا می‌کنه و این طرفش هم یه معنایی پیدا می‌کنه..... عکس خیلی از این نوارها این است سِتن سِتن، شیطان شیطان می‌گنجانن در حالی که اینطرف ربطی به اون طرفش نداره"<sup>۷۹</sup>.

منظور طاهری و به طور کل همه آنان که در باب موسیقی ذهن پریشانی دارند، این است که اگر ما یک قطعه موسیقی پاپ یا راک را معکوس

---

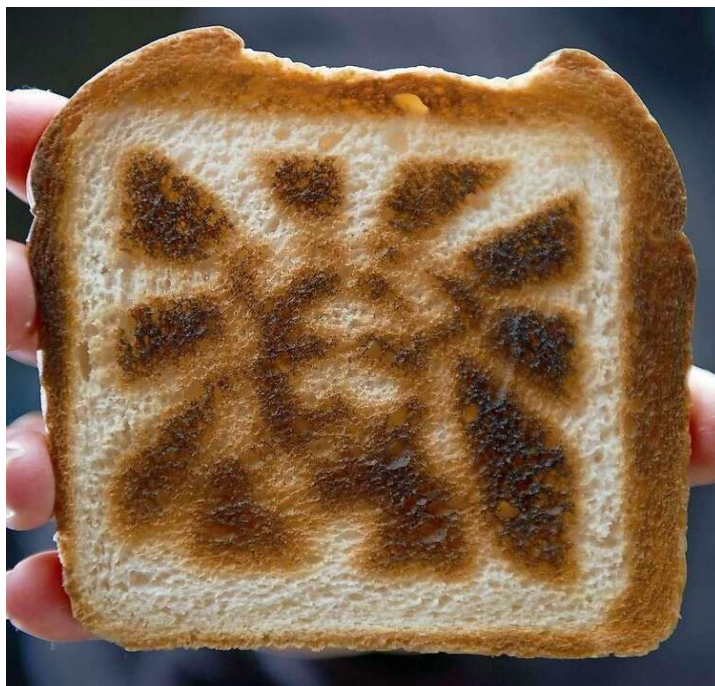
<sup>۷۸</sup> داستان موسیقی وارونه به ده ۷۰ میلادی بر می‌گردد. ابتدا مسیحیان به این مسئله اشاره کردند. خیلی از گفته‌های طاهری فقط تکرار گفته‌های مسیحیان سنتی است. البته او از عمد به جایی ارجاع نمی‌دهد که پیروانش گمان کنند طاهری اولین نفر بوده که چنین کشفی در تاریخ کرده.

<sup>۷۹</sup> جزوه عرفان حلقه دوره دوم. برگ ۳۳

کنیم، می‌توانیم پیام‌های مخفی در این آهنگ معکوس شده بشنویم. ذهن جادویی گمان دارد همه چیز تحت تاثیر سازمان‌ها، فرقه‌های مخوف و مخفی است. این سبک از اندیشه به شدت تحت تاثیر رازورزی قرار می‌گیرد و از مرموز بودن روابط بین اشیا به وجد می‌آید؛ بر خلاف تفکر منطقی که در پی شکستن روابط رازورزانه است، تا به کنه واقعی این نسبت‌ها پی ببرد. لازم است که نخست به دو پدیده مشهور در خطاهای شناختی انسان اشاره کنم

### پارادولیا (Pareidolia)

شاید بشود در فارسی آنرا به ادراک ثانویه معنی کرد. پارادولیا به خطایی گفت می‌شود، که فرد در بعضی تصاویر یا صداها را به صورت معنی دار درک می‌کند. به طور مثال دیدن چهره حیوانات در ابرها، دیدن چهره در ماه، شنیدن الفاظ معنی دار در آهنگی که معکوس، تند یا کند شده، دیدن چهره در کوه‌ها و.... پارادولیا خود زیر مجموعه خطای دیگری به نام آپوپنیا (Apophenia) قرار می‌گیرد. ارتباط این دو خطای شناختی در این است که فرد در دو شیء که ربطی به یکدیگر ندارند، الگوی معنی‌دار بیابد. یا به عبارت دیگر **پیدا کردن الگو معنی دار در محرک‌های بی معنی**. این خطا به نوعی در علم آمار و روانشناسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. اگر تصویر زیر را نگاه کنید، شاید فقط برای شما نان تُست باشد. ولی اگر شما زاویه چشم‌های خود را کمی تغییر دهید ممکن است رابطه معناداری در قسمت‌های قهوه‌ای ببینید.



این تست<sup>۸۰</sup> یکی آپوینیای مذهبی مشهور است که تصویر عیسی را برای مسیحیان بازنمایی می کند. حال اگر به موسیقی معکوس بر گردیم با این قضیه مواجهیم. اصواتی هیچ صورت معنایی و مفهومی در ابتدای امر ندارند، اما هنگامی که چندین بار به طور متوالی گوش می کنیم در آنها کلمات معنی دار می یابیم. چیزی که طاهری در شیطانی بودن موسیقی بدان اشاره دارد همان خطای آپوینیاست. ناگفته نماند وقتی یک جن گیر به موسیقی برعکس گوش می کند، بی شک باید الگویی از معانی را ادراک کند که به شیطان و شبکه منفی ربط دارند، همانطور که عده ای وقتی به ماه نگاه کردند چهره آیت الله خمینی را دیدند؛ با توجه به این خطای ادراکی نه طاهری پیام شیطان را شنیده نه آنها چهره آیت الله را دیدند، آنها چیزی را دیدند که دوست داشتند ببینند یا بشنوند. از این رو در عرفان حلقه به تاثیر از طاهری یعنی

<sup>۸۰</sup> برگرفته از خبرگزاری Tagesspiegel.de

بنیانگذار این فرقه، نگاه خاصی به موسیقی وجود دارد. این خطای شناختی خود شاهد عظیمی برای باورمندان به این فرقه است. گرفتاری در اینجاست که این افراد نقش الگو را در معنا داری در نظر نمی گیرند. نقش الگو در معنا داری را می توان در این مثال دید :

```

۰۰۱۰۰۰۰۰ ۰۱۰۰۰۱۰۰ ۰۱۰۰۱۱۱۱ ۰۱۰۰۰۰۱۰ ۰۱۰۰۰۰۰۱ ۰۱۰۰۱۱۰۰
۰۱۰۰۱۱۰۱ ۰۰۱۰۰۰۰۰ ۰۱۰۱۰۰۱۰ ۰۱۰۰۱۰۱۱ ۰۱۰۰۰۱۰۱ ۰۱۰۰۰۱۱۰
۰۰۱۰۰۰۰۰ ۰۱۰۰۱۰۰۱ ۰۱۰۰۱۱۱۰ ۰۱۰۰۱۱۱۱ ۰۱۰۰۱۰۱۱ ۰۱۰۰۱۰۰۱
۰۱۰۰۰۱۰۱ ۰۱۰۰۰۱۱۱ ۰۱۰۰۰۰۰۱ ۰۱۰۱۰۰۱۱ ۰۱۰۰۰۰۰۱ ۰۱۰۰۱۱۰۱
۰۱۰۰۰۰۰۱ ۰۱۰۱۰۱۰۰ ۰۱۰۱۱۰۱۰ ۰۱۰۰۱۰۰۰ ۰۱۰۱۰۰۱۱ ۰۰۱۰۰۰۰۰
۰۱۰۱۱۰۱۰ ۰۱۰۰۱۱۱۱ ۰۱۰۰۰۱۱۱ ۰۰۱۰۰۰۰۰ ۰۱۰۰۱۰۰۱ ۰۱۰۰۱۱۱۰
۰۱۰۰۰۰۰۱ ۰۱۰۱۰۱۰۰ ۰۱۰۰۱۰۰۰ ۰۱۰۱۰۰۱۱ ۰۱۰۰۰۰۰۱
۰۱۰۰۱۱۰۱

```

اگر کسی برای شما این اعداد را بنویسد، بی شک تعجب می کنید. هیچ چیز معنی داری، جز تکرار دو عدد صفر و یک در این نوشته بالا نیست. اما اعداد بالا برای فردی که الگوی ASCII را می شناسد کاملاً معنی دار است. چونکه می تواند با استفاده از جدول ASCII، اعداد باینری را به زبان طبیعی برگرداند. در مواجهه با محرک ها ما تقریباً با چنین چیزی مواجهیم. هنگامی که داده های ادراکی نامنظم و بی معنی باشند؛ مانند آهنگ وارونه شده. مغز انسان با توجه به الگوهای گذشته فرآیند معنا سازی را آغاز می کند و معنایی می سازد که شاید هیچ نسبتی با محرک نداشته باشد. جالبی در اینجاست که اگر شما چندین آهنگ های برگردان شده را ملاحظه کنید، در ابتدای امر احتمال اینکه در آنها واژه های معناداری پیدا کنید، بسیار اندک است. اما اگر متنی که ادعا می شود، خوانند در قسمت معکوس آن را می گوید را بخوانید، دقیقاً

همان چیزی را می‌شنوید که در متن می‌بینید. من این را برای چندین آهنگ آزمایش کردم. در نوبت نخست بدون متن ادعایی آهنگ را گوش کردم و هیچ الگوی معنی داری در آن ندیدم بعد از خواندن متن دقیقاً چیزهایی را شنیدم که دقیقاً در متن آمده بود. البته گاهی تفاوت هایی با متن داشت. نمونه‌های دیگری از این خطای ادراکی را می‌توان در تفاسیر عددی قرآن دید که بین مسلمانان بسیار مشهور است. مثلاً تعداد واژه روز در قرآن به تعداد روزهای سال به کار برده شده؛ یا واژه ماه در قرآن به تعداد ماه‌های سال به کار رفته. البته با توجه به پیشرفت تکنولوژی ما می‌دانیم واژه روز خیلی بیشتر از روزهای سال در قرآن استفاده شده. این خطای ادراکی در بین مبتلایان به اسکیزوفرنی و افرادی که دچار وسواس فکری-عملی یا پارانوئید هستند بیشتر دیده می‌شود. مردی که دچار پارانوئید شده و نسبت به همسر خود بد گمان شده، ممکن است با کنار هم چیدن ساعت بیرون رفتن و ساعت برگشتن به خانه را خیانت همسر قلمداد کند مثلاً اگر همسر وی ساعت هشت صبح به سر کار برود و یک ساعت دیر تر از ساعت معمول به خانه برگردد. فرد بدین نتیجه می‌رسد که همسر او اصلاً به سر کار نرفته و مشغول خیانت به او بوده.

در توهم توطئه، اختلالات روانی، تفکرات جادویی و شبه علم، فاکتوری بمثابة تصادف جایی ندارد، افراد معتقد به اینها، جایی برای کنار هم آمدن متغیرها یا حوادث به طور اتفاقی نمی‌گذارند. افراد پارانوئیدی اگر ورود همسایه و همسرش به خانه در یک زمان باشد به سرعت نتیجه می‌گیرد بین همسایه و همسرش رازی وجود دارد. به این توجه نمی‌کند که این هم‌زمانی اتفاقی بوده. همه چیز باید طبق طرح قبلی و قصد صورت گرفته باشد؛ حال این طرح کار اتاق فکر جهانی باشد یا دست غیبی به نام خدا یا طراح هوشمند. یکی از ابزارهای علمی که سبب می‌شود در علم،



ما با این شیوه از اندیشه سر ناسازگاری داشته باشیم وجود فرضیه صفر است. در پژوهش علمی دو فرضیه وجود دارد فرض پژوهش و فرض صفر (پوچ)

### فرضیه پژوهش

به وجود رابطه‌ی بین متغیرها اشاره دارد. یا به عبارتی بیان می‌کند، که متغیر مستقل بر متغیر وابسته اثر دارد، یا بین آن دو رابطه‌ای وجود دارد.

### فرض صفر

فرض صفر یا پوچ مغایر فرض پژوهش است. فرض صفر گویای آن است که هر نوع رابطه یا اثری بین متغیرها صرفاً نتیجه وقایع اتفاقی یا خطاها، اشتباهات آماری و نمونه گیری است. در تحقیقات علمی ما به دنبال تایید یا تکذیب فرض صفر هستیم. در موسیقی وارونه با توجه به فرض صفر، معناداری صرفاً به سبب خطای آماری ایجاد می‌شود؛ نه آنگونه که خرافه‌پردازان گمان می‌کنند نوایی از سوی شیطان است.<sup>۸۱</sup>

---

<sup>۸۱</sup> <https://www.jeffmilner.com/backmasking> در این وب سایت آهنگ‌های برعکس بعضی از خوانندگان انگلیسی زبان را همراه با متن اصلی و متن وارونه موجود است. پیشنهاد من این است که نخست بدون خواندن متن آهنگ وارونه به آهنگ گوش کنید ببینید آیا الگوی معنی داری می‌شنوید، سپس متن را بخوانید

## تاثیر پلاسیبو

پلاسیبو یا دارونما یک قرص غیر فعال (قرص شکر) شربت یا پودر است که ارزش درمانی ندارد.

تاثیرات پلاسیبو خیلی شبیه به تلقین عمل می‌کند که ممکن است، انتظارات بیمار نسبت به درمان را موقتاً برآورده کند. همچنین مشاهدات نشان داده که تلقین پذیری سبب کاهش درد های مزمن می‌شود.<sup>۸۲</sup> البته می‌توان این تاثیر را به نحوی دیگر استنباط کرد. برای نمونه کاهش بعضی از علائم بیماری تنها با دیدن پزشک و داروهای پزشکی؛ شاید بین اطرافیان خود شنیده باشیم هنگامی که از درد یا حال بد در رنجاند، وقتی وارد سالن بیمارستان می‌شوند از شدت دردشان کاسته شده. به نظر می‌رسد تاثیر پلاسیبو چیزی جز شرطی‌سازی کلاسیک نباشد. بسیاری از درمان‌های شبه علمی که اعتبار روش شناسی پزشکی برپایه شواهد را ندارند در خوش بینانه‌ترین حالت همانند تاثیر پلاسیبو عمل می‌کنند. تحقیقات زیادی بر جنبه‌های مختلف مکانیسم این اثر صورت گرفته.

عده‌ای که روزانه قهوه مصرف می‌کردند، هنگامی که به طور متوالی دو روز قهوه بدون کافئین را به عنوان پلاسیبو به آنها دادند هیچ تغییر آشکاری در خوابیدن آنها صورت نگرفت در مورد افراد سیگاری و

<sup>۸۲</sup> <https://www.apa.org/research/action/hypnosis>

الکی دقیقا این نتایج پیش آمد<sup>۸۳</sup>. هنگامی که بعد از مصرف قرص، سر درد ما بر طرف شود. مغز نوعی پاسخ شرطی بین درد و قرص تداوی می‌کند. حال در بعضی افراد این تداوی نه به خاطر محتویات قرص، برای نمونه آسپرین، بلکه به چیز سفید رنگ و تلخی که باید آن را با آب خورد تداوی می‌شود. حال اگر قرص را با دارونما جایگزین شود فرد برطرف شدن درد را گزارش می‌دهد. اگر کسی بتواند عرفان، فلسفه و علم را به هم بیافد مانند کاری که در عرفان حلقه صورت می‌گیرد و ادعا کند به مایع جادویی دست یافته که می‌توان خیلی از بیماری‌ها را درمان کند. با توجه به تاثیر پلاسیبویی آیا امکان بر طرف کردن درد، اضطراب، تنش، در بیماران نمی‌شود؟ من بر این باورم که پاسخ مثبت است. حتی ممکن است نتایج معنی داری از این کار به دست بیاید. مثلا عده‌ای گزارش از بهبود شرایط روانی خود بدهند. اما یک نکته را نباید از یاد ببریم علت درمان این افراد به خاطر گفته‌های بی سر و ته عرفانی نبوده. مایع جادویی، مکانیسم پلاسیبویی را در مغز بیماران ایجاد کرده و سبب دگرگونی حال آنان شده. در باب عرفان حلقه دقیقا با این داستان مواجهیم. تلاش دارند بواسطه تغییر حال روانی یک عده؛ شاهی برای درستی همه آن طامات بافی طاهری بیاورند. چه سست و بی مایه می‌نماید.

## فقط گزارش دهید

در بخش‌های پیشین نشان دادم که گزارش دادن یکی از چند سنت اصلی در عرفان حلقه است. پیروان عرفان حلقه هنگامی که گرد هم می‌آیند یا در جلسات حضور پیدا می‌کنند. روی دو چیز بسیار تمرکز دارند. گزارش دهی و استفاده از کلمه استاد (لقب طاهری). شخصیت پرستی در این فرقه به منتهی درجه خود رسیده. اگر به عنوان یک ناظر خارجی به این جلسات نگاه کنید؛ اینطور به نظر می‌رسد که یک عده جمع شدند شخصیتی را تقدیس کنند. گزارش‌ها همه جنبه واقعی دارند، محتوای اغلب این گزارش‌ها بهبود یافتن فردی است که به علت دفاعی گرفتن، خوب شده یا شخصی برون‌ریزی داشته. بهتر است به یکی از آنها اشاره کنم، بعد در ادامه انتقاد خودم را می‌آورم.

پدر من با علائم حالت تهوع و عدم اشتها، یازدهم اسفند بستری شد و همه ی علائم کرونا رو داشت. تب بسیار شدید و سرفه های خلط دار. البته پدرم دو سال پیش عمل قلب باز انجام داده و ریه اش هم برنشیت مزمن هستش. چهاردهم اسفند از بیمارستان بردیمش خونه و پانزدهم اسفند دوباره بیمارستان شریعتی قسمت ریه بستری شد. و شانزدهم اسفند تست کرونا جوابش اومد و مثبت بود و بابا رو به قسمت کروناییها انتقال دادن. و بابا فقط با سرم تغذیه میکرد. تو این مدت ساعات دفاعی ارزش گرفته بودیم و ساعت ده شب رو بهشون یادآوری میکردیم. البته پزشکای

بیمارستان مجدد از بابا تست کرونا گرفتن و بعد از چن روز که جواب اومد، در نهایت تعجب جواب منفی بود و دوباره بابا رو به یه بخش دیگه انتقال دادن. تو این مدت اب ریه ی بابا رو کشیدن،، بابا بیرون روی پیدا کرد و اصلاً نای صحبت نداشت. بعد از چن روز مراقبت تو ای سی یو، امروز بیست و پنجم اسفند بابا مرخص شد و خدا رو شکر حالشون بهتره. با تمام وجود شاکر لطف خدا هستیم.

والته از پزشکان و پرستاران هم کمال تشکرو داریم و بر دستانشان بوسه میزنیم<sup>۸۴</sup>.

### ۱. سوگیری تاییدی

در بخش تفکر جادویی نشان دادم که افراد رابطه علی و همبستگی خلط می کنند. در باب این گزارش ها بهتر است از جنبه دیگر به مسئله نگاه کنیم. این افراد اغلب دچار سوگیری تاییدی (Confirmation bias) شدند. در این سوگیری **بین مجموعه ای از داده های الف، فرد آن داده هایی را مورد تایید قرار می دهد که برایش مطلوب تر باشند.**

اغلب این افراد موارد نقض گزارش ها را به هیچ عنوان ملزوم نمی کنند. یا به عبارتی هیچگاه از اتفاقاتی که مغایر با پیش بینی هایشان بوده توجه ای

<sup>۸۴</sup> این گزارش را از یک کانال تلگرامی که محتوای آن جمع آوری گزارش است آوردم. هیچ دخل و تصرفی در این گزارش از سوی من صورت نگرفته.

ندارند. مثلا کسانی که فرادرمانی روی آنان جواب نداده و یا به بهبودیشان کمک نکرده، گزارش نمی‌شود. از این رو بیانات این افراد هیچ ارزش آماری و علمی ندارند. بگذارید مثالی بزنم تا کاملا روشن شود:

فرض کنید کسی ادعا کند با بشکن زدن می‌تواند بیماران را درمان کند. برای آزمایش او به بیمارستان می‌رود و برای ۵۰ بیمار بشکن می‌زند. در کمال شگفتی می‌بینیم که ۲۵ نفر از بیماران بهبود یافتند. با توجه به روش پیروان این فرقه، می‌توان گفت که چون نیمی از بیماران بهبود یافتند. در نتیجه ادعای این فرد صادق است و براستی می‌تواند با بشکن زدن<sup>۸۵</sup> بیماران را درمان کند. ولی این ادعا یک اشتباه اساسی دارد؛ هیچگاه متغیرهایی نظیر مصرف دارو و مراقبت‌های پزشکی بیماران را محسوب نکرده و نشان نداده که فرضیه صفر در باب این آزمایش کاذب است. گزارش فرد که در بالا به اشاره رفت و دیگر گزارش‌های موجود در عرفان حلقه، همگی دقیقا دچار این خطا هستند. سوگیری تاییدی در عرفان حلقه تبدیل به یک خطای به شدت بیمار گونه می‌شود و بسان یک وسواس فکری دیده می‌شود. تا جایی که بعضا هستند کسانی که این جن بازی در عرفان حلقه را در پیدا کردن جای پارک، سر وقت به قرار ملاقات رسیدن و پیدا کردن وسائل گم شده تعمیم می‌دهند. خرده من به این گزارش‌ها بدین شرح است.:

۱. موارد رد و نقض در این گزارش‌ها معین نشده.

۲. نسبت دفاعی (یا چیزی شبیه به آن) با بیماری مشخص نشده. روشن نیست تغییر در دفاعی چه تغییر در بیماری ایجاد می‌کند؟

<sup>۸۵</sup> وی حتی می‌تواند به تاثیر از طاهری به روشی که کشف کرده بشکن‌درمانی بگوید.

۳. هزاران متغیر که در درمان بیماری دخیل بودند را بشمار نمی آورند.
۴. اغلب گزارش دهندگان درمان پزشکی را همزمان بافرا درمانی (جن-گیری) انجام داده‌اند. محتوای گزارش مشخص نمی‌کند تاثیر کدام بیشتر بوده.<sup>۸۶</sup>
۵. فرضیه صفر در این گزارش‌ها تایید یا رد نشده .
۶. اغلب گزارش‌ها از سوی افراد بیمار ارائه شده که احتمال خطا شناختی وجود.

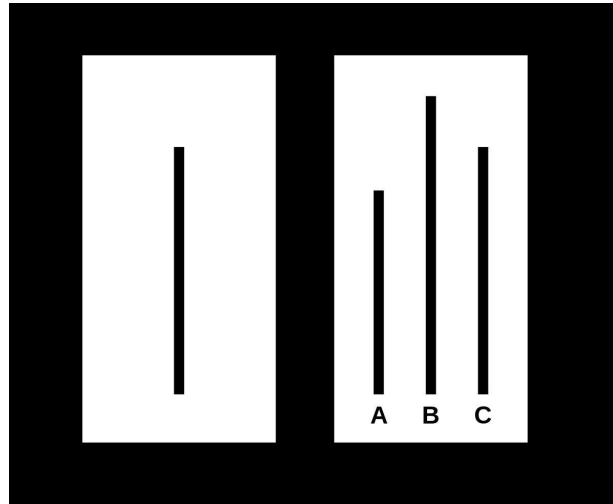
## ۲. همرنگی با جماعت

همچنین برای این خطای شناختی از واژه همنوایی یا به انگلیسی Conformity استفاده می‌شود. این خطا ناشی از زندگی اجتماعی انسان‌هاست . ما به صورت ناهوشیار جلب نظر افرادی می‌شویم که با آنان دارای اشتراکات فکری زیادی هستیم یا ناخواسته تحت تاثیر گفته-های اعضای گروهی که عضو آن شده‌ایم قرار می‌گیریم. این خطای شناختی شاید جز تاثیر گزارترین خطاهای شناختی در مناسبات اجتماعی آدمی باشد. باید از خود پرسید چگونه یک عده در ایران پیرو یک شخص جن گیر و مریض احوال شده‌اند؟ گاهی بواسطه فشار اجتماعی رای به صدق بدیهی‌ترین وقایع، که از اشتباه آن باخبریم می‌دهیم.

---

<sup>۸۶</sup> البته مشخص است که درمان پزشکی از احتمال بسیار فراوانتری برخوردار است. با توجه به گزارش نمونه آیا اگر آب موجود در ریه پدر این فرد را بیرون نمی‌کشیدند، زنده می‌ماند؟

آزمایش همنوایی سالومون آش<sup>۸۷</sup> به این شیوه است؛ از چند شرکت کننده درخواست می‌شود که بگویند کدام یک از خطوط ABC با خط اصلی هم اندازه است؟



در این آزمایش اکثریت شرکت کنندگان هم دست آزمونگر اند و فقط یک نفر از جریان این آزمون خبر ندارد. شرکت کنندگان همه رای به برابر بودن خط A با خط اصلی می‌دهد (پاسخ درست خط C است).

<sup>۸۷</sup> Asch conformity experiments، در فضای مجازی ویدئوهای مختلفی از این آزمایش موجود است.

<https://www.youtube.com/watch?v=NyDDyT1lDhA>



شرکت کننده‌ی بی خبر، ابتدا با تعجب به تابلو نگاه کرده ؛ چشمهای خود را می مالد اما در پایان رای به برابر بودن خط A با خط اصلی می دهد.

همرنگ جماعت شدن را به راحتی در این آزمایش ساده می توان دید. حال اگر به ساختار این فرقه بازگردیم قضیه خیلی بغرنج تر می شود. گزارش هایی که افراد روزانه از وضعیت بهبودی خودشان و اطرافیانشان می دهند؛ با توجه به فشار جمعی واقعی فرض می شوند. روش کنکاشت حقیقت در همه فرقه های مذهبی ، سیاسی و هنری این گونه است: **همه تو را تایید می کنن و تو دیگران را تایید کن**. پرت و پلا گفتن در عرفان حلقه تبدیل به یک رسم شده، زیرا که فشار جمعی و فرقه ای اینرا طلب می کند. من به این گزارش ها را بیشتر به عنوان نوعی هذیان جمعی نگاه می کنم که با وهم ادراکی ایجاد شده اند.

## بخش هفتم

فلسفه نبردیست، علیه جادو شدن شعورمان توسط زبان .  
(ویتگنشتاین)

## از زامبی تا فرانکنشتاین

سردمدار عرفان حلقه بعد خروج از زندان توانست خود را به کانادا برساند. طبق آخرین اخباری که به دست من رسید با درخواست پناهندگی وی موافقت شده. تا به امروز از چگونگی خروج و شرایط خود در زندان حرف روشنی نزده، اینطور به نظر می‌رسد که در حال نوشتن زندگی‌نامه‌ای به قلم خودش است. طرفداران سینه چاک این فرد همه در انتظار طوفانی از جانب ایشان بودند که گرد و خاکی بلند کند، متأسفانه پاندمی کرونا آغاز شد و کار را در بسیاری از کشورها به قرنطینه کشاند. جالب اینجاست بعد از رسیدن به کانادا، با دادن بیانه‌های مختلف، پرچم دار عرفان حلقه را اخراج کرد. این کار بیشتر مرا یاد تکفیر در سنت اسلامی انداخت. البته عنصر آزمندی را نباید در انسان‌ها از یاد برد. سمت استادی اگر با شهرت همراه باشد، درآمد خوبی برای افراد دارد. طبق دو اصل عرضه و تقاضا اگر تعداد مربیان عرفان حلقه در خارج کشور زیاد باشد خب عرضه زیاد می‌شود و نبود تقاضا سود را به حداقل میزان ممکن می‌رساند. از این رو باید عده‌ای تکفیر شوند تا بازار به حالت طبیعی برگردد.

وی در مقاله‌ای زیر فرنام **اپیدمی زامبی‌گری**<sup>۸۸</sup> ادعا می‌کند که اپیدمی کرونا آنقدرها مهم نیست، در آینده ما با نوعی از ذهن بی‌خودی گری یا آنطور که خودش ادعا دارد، زامبی‌گری روبه‌رو می‌شویم. به چند بند از دوازده بند ویژگی‌های زامبی‌گری از نظر ایشان اشاره می‌کنم:

۱. خارج بودن از اختیارات فرد مبتلا، بی‌ارادگی و از خود بی‌خودی
۲. تمایل ناخودآگاه به ارتکاب جرم.
۳. عدم شناخت خود و دیگران به هنگام ابتلا<sup>۴</sup>. آنی بودن بروز این علائم.
۵. کور و بی‌هدف بودن اقدامات فرد و عدم انتخاب نسبت به موضوع، زمان ارتکاب.
۶. عدم تعلق به طبقه اجتماعی و صنف خاص و...

من از جن‌گیران انتظاری بیش از این ندارم که چنین ادعاهای گزافی نداشته باشند، سرشت طبیعی ذهن یک جن‌گیر باید این چنین باشد. قبل از خواندن این چند بند، پیش خود گفتم که شاید از واژه زامبی به صورت استعاری استفاده شده و منظور طاهری همان آنارشی<sup>۸۹</sup> در ادبیات علوم اجتماعی است، اما بعد خواندن این دوازده بند فهمیدم که ایشان زامبی را دقیقاً به همان مصداق فیلم‌ها و کتاب‌های علمی تخیلی به کار برده. بعضی حالات توصیفی ایشان مرا یاد فیلم زیبای World War Z

<sup>۸۸</sup> در کانال تلگرامی ایشان در دسترس است

<sup>۸۹</sup> گاهی این واژه به عنوان هرج و مرج به کار می‌رود. البته فلسفه فکری آنارشیسم به دنبال جامعه بدون دولت و بی‌طبقه است

انداخت. هیچ بعید نیست که شاید ایشان بعد از تماشای این فیلم به نظریه زامبی‌گری خود رسیده. البته روش کار شارلاتان‌ها دقیقاً اینجا نمایان می‌شود، هیچگاه نمی‌گویند این اطلاعات خود را از کجا آورده‌اند، البته این قهرمان پوشالی داستان ما ادعا می‌کند اینها از عالم غیب به او الهام شده و باید همانگونه که هستند، پذیرفته شوند. همیشه عده‌ای پیدا می‌شوند که چشم و گوش بسته پشت سر کسی راه بروند. از یاد نبرید نگاه انتقادی به مسائل کار دشوار و پر زحمتی است.

در نوروز امسال ایشان در یک پیام ویدئویی سال نو را به ایرانیان تبریک گفت، البته با چهره‌ای که ده سال کسی آنرا به خوبی ندیده بود. بعضی پیروان وی با آن اذهان رازورزانه نگاه خود را به استاد عوض کردن و گفتند این خود استاد نیست!!!! شبکه منفی این را برای ما فرستاده. انواع و اقسام آزمایش را به راه انداختن، تطبیق تصاویر این پیام ویدئویی اخیر با عکس‌های پیشین، مقایسه صدای طاهری جدید و طاهری قدیمی. چیز خنده داری که ممکن است لب خند بر لبان خوانندگان بیاورد؛ معکوس کردن کلیپ این فرد بود. تا ببینند در صدای وارونه وی پیامی از شبکه منفی وجود دارد. بگذارید خلاصه کنم، طاهری اسیر زندان فکری شد که خود پدید آورده. مصداق این جنبش انکارگرایان طاهری<sup>۹۰</sup> داستان معروف فرانکنشتاین است. دانشمندی که با کنار هم چیدن قسمت‌های مختلف بدن مردگان آنها را زنده می‌کند، این هیولا با بخیه‌هایی که بر تن دارد چنان مخوف جلوه می‌کند که همه را به هراس و می‌دارد حتی

<sup>۹۰</sup> اگر این جنبش به همین شیوه پیش برود، ایشان ناچار می‌شوند که از ترس جان در محافل عمومی حضور نداشته باشند. امیدوارم که این جنبش انکارگرایی اصل نامیرایی را پیش نکشند. در تشیع اصلی است که اگر کسی ادعای امام زمانی کرد در ابتدا به او یک ضربه شمشیر بزنید. اگر زنده ماند راست می‌گوید و اگر مرد دروغ گو بوده. با توجه به میزان گسیختگی پیروان وی از واقعیت، هیچ بعید نیست چنین اصلی برای طاهری واقعی مطرح کنند.

فرانکشتاین خود حریف این مخلوق خود نشد و از او شکست می خورد. طاهری خود لویاتانی<sup>۹۱</sup> را پدید آورد که به دشمن او بدل شده.

---

<sup>۹۱</sup> هیولایی در کتاب مقدس. هابز فیلسوف بنام انگلیسی کتابی زیر همین فرنام در باب فلسفه سیاست نگارش کرده.

## توهم علم جدید

چندی پیش طاهری در پیام ویدئویی خبر از پایه گذاری علمی به نام **Sciencefact** داد. طاهری در آخرین پیام تصویری خود می گوید:

"..... در نتیجه تحقیقات و بررسی معقولات نظریه‌های ما که در محدوده ماده و انرژی قرار ندارند و دارای تعاریفی منطبق با علم نیستند، وجود و تاثیر آنها از طریق انجام آزمایشات با متدهای علمی قابل اثبات هستند را در قالب دانش جدیدی به نام **Sciencefact** بنا نموده. انگیزه ایجاد رشته **Sciencefact** از آنجا شکل گرفت که به دنبال تجارب به دست آمده از تحقیقات در مورد نظریات در خلال چهار ده گذشته که توسط من و محققین این مجموعه صورت گرفته، مقالات تحقیقاتی در این مورد به دلیل پیش گفته که در حوزه بررسی ماده و انرژی نیستند، نمی‌توانستند در زمره‌ی مقالات علمی آی اس آی به شمار رفته و به چاپ برسند؛ زیرا دنیای علم رایج یا ساینس به هیچ عنوان قبول ندارد که خارج حوزه ماده و انرژی چیزی وجود دارد و اساسا با چنین مقوله‌ای بیگانه هستند. ثانيا علم قادر به داوری و اظهار نظر در مورد موضوعات و مقالاتی که خارج از حوزه ماده و انرژی نیست و ابزار و معیارهای داوری برای چنین داوری را در بدو امر در اختیار ندارد و مجاز ورود به چنین حوزه‌ای نیست. برای این که دنیای علم بتواند به چنین دنیای ورود بکند

باید بتواند امکان ثبت و ضبط تاثیرات شعوری و نقطه اثر این گزینه‌ها و رسیدن به نتایج آمار معنا دار با معیارهای علمی را فراهم می‌کردیم تا این آمار و ارقام تبدیل به مقالات معتبری بشود که خوشبختانه این کار انجام شد. در این دسته از مقالات تعاریف پایه که مربوط به شعور و اینترنت کیهانی هست مفروض گرفته میشه اما نتایج حاصله از آن تاثیرات شعوری ملموس و واقعیست و می‌تواند به عنوان یک واقعیت یا یک فکت به آن استناد کرد به همین دلیل نام این رشته رو ساینس فکت گذاشتم تا بتوانم منظور خودم را به معنای ارائه دانشی که متکی به نتایج ناشی از واقعیت‌هاست پایه ریزی کنم...."

یاوه‌گی‌های بس بسیاری در گفتار بالا وجود دارد که نشان از عدم فهم در باب علم می‌دهد. از یک سو پای علم را نسبت به داومندی خود درباره شعور بیرون می‌کشد و از سوی دیگر تلاش دارد خود وارد حوزه علم شود. ادعای شعور کیهانی چیز جدیدی در تاریخ اندیشه بشری نیست. اگر کمی به جای جن‌گیری زمانی را صرف خواندن تاریخ علم پیش از داروین می‌کردند، حتما باید به استدلال‌هایی از این قسم بر می‌خوردند که الاهی‌دانهای طبیعی در باب طراح هوشمند دلیل آورند و کششی که در هستی ریشه دارد را نشان وجود شعوری غیبی می‌دانستند. جی‌اچ راندل<sup>۹۲</sup> فیلسوف امریکایی خیلی پیشتر از اینکه طاهری پا به عرصه گیتی بگذارد در نقد این موضوع قلم فرسایی کرده. وی می‌نویسد:

قرن نوزدهم قاطعانه باور به خدا را به عنوان یک اصل علمی ، انکار کرد. آفریدگار ساعت‌ساز ، که در عصر روشنگری مطرح بود، با پیشرفت تبیین‌های علمی و عقلانی درباره‌ی چگونگی پیدایش جهان، کنار نهاده شد. و اگر مردم دین‌دار



**هنوز به وجود یک آفریدگار در ورای آن روندهای طولانی معتقدند این باور آنها نه بر زمینه‌های علمی بلکه بر مبنای دینی استوار است.<sup>۹۳</sup>**

طاهری می‌گوید، شعوری که فارغ از جهان محسوس را فرض می‌گیریم. اما نتایج این شعور واقعی و ملموس است. آیا میدانید منظور طاهری از ملموس بودن تاثیرات شعور چیست؟ منظور وی همان حالات روانی می‌باشد که در جلسات جن‌گیری به قربانیان خود القا می‌کند. به هیچ رو این اندیشه را در ذهن نیاورید که این فرد دست به تحقیقات عظیم کتابخانه‌ای، میدانی و آماری زده. کسانی که در مقام شبه علم قرار می‌گیرند از محافل آکادمیک، آزمایشگاهی و تحقیقی فراری‌اند؛ زیرا خود می‌دانند آه در بساطشان نیست که بخواهند در این محافل ارائه دهند، جز قصه بافی الاهیاتی. من سرتاسر تارنمای تازه تاسیس این فرد را برانداز کردم، همان حرف‌های گذشته، همان نوشتار پیشین را تکرار کردند. فقط با این تفاوت که به زبان انگلیسی هم ارائه شدند. در مقاله‌ای که از ایشان به انگلیسی ترجمه شده، به تمثیل همان تیغی که حول محور می‌چرخد اشاره می‌کند.

برای اینکه به نهایت عدم اشراف این فرد به مباحث علمی و فلسفی اشاره کنم و این جستار را به پایان ببرم؛ بگذارید به پرسشی مطرح شده در سایت تازه تأسیس ایشان اشاره کنم. این پرسش را به این سبب انتخاب کردم چون که بُن عرفان حلقه یعنی آگاهی را شرح داده.

**سوال ۲۷: تعریف شما از آگاهی چیست؟ چه تفاوتی با تعریف سایرین دارد؟**

<sup>۹۳</sup> به نقل از کتاب علم و دین نوشته‌ی ایان باربور ترجمه‌ی پیروز فطوریچی برگ ۱۸۷؛ همچنین ترجمه‌ی دیگری از این کتاب به دست جناب خرمشاهی صورت گرفته. اطلاعات خوبی درباره‌ی تاریخ علم و الاهیات در این کتاب موجود است.

آگاهی عبارت است از مجموعه اطلاعات ایجاد، بقا و دوام و هدایت، مدیریت کیهان و اجزای آن که به نحوی هوشمندانه از کل (جهان) تا اجزای آنرا تحت نظارت و کنترل خود قرار دارد. به طور کلی که در این دیدگاه هیچگونه اتفاق و احتمالی در کیهان و اجزای آن راه ندارد. و آنچه از دید علم رایج احتمال و راندوم محسوب می‌شود در واقع "ضرایب اعمال آگاهی" محسوب می‌شود که باید نظر گرفته شود تا کیهان به صورت هدفمند پیش برود (اصل عدم قطعیت طاهری) و در آن شاهد جهش‌ها و موتاسیون‌ها باشیم که تحولاتی را در کیهان به وجود می‌آورد (در اکوسیستم کیهانی و اکوسیستم زمینی) آگاهی بعد ساختاری اصلی جهان هستی و مقدم بر دو بعد ماده و انرژی می‌باشد و ماهیتا از آنها متفاوت است (در اصل کیهان تک ساختاری بوده و فقط از شعور و آگاهی ساخته شده) شعور، ماده و انرژی قابلیت تبدیل به یکدیگر را دارند تفاوت آگاهی معرفی شده در رویکرد استاد طاهری در ماهیت، حوزه عملکرد و بکارگیری آن است.<sup>۹۴</sup>

هنگامی که آدمی اینچنین ادعای بی‌مایه‌ای را می‌بیند، دهانش باز می‌ماند **"شعور و ماده و انرژی قابل تبدیل به یکدیگرند"** اگر تمام جستار و گفتار این شیاد را جست و جو کنید، یک فرمول برای این یاوه، نخواهید یافت. طاهری استاد چفت و بست دادن مهملات به یکدیگر است. بعد از کلی پژوهش باید اعتراف کنم، ایشان در این کار از توانایی بالایی برخوردارند. تا به امروز به کسی برنخوردم که اینچنین بتواند اراجیف را با زبان علمی بهم بافد و کسب معاش کند.

من نمی‌توانم پای خود را از منطق بیرون بگذارم به امید اینکه واقعیت بهتری را در چنگ بگیرم. منطق به ما می‌آموزد که تعریف، مصداق یک

چیز را مشخص می کند و نباید دوری باشد. به عبارت دیگر هنگامی که می خواهیم دست به تعریف چیزی بزنیم، اجازه نداریم از کلماتی استفاده کنیم که ریشه در واژه ای داشته باشند که می خواهیم تعریف اش کنیم. روشی که طاهری در بالا پیش گرفته دقیقا یک تعریف دوری برای آگاهی است. هر گزاره که دارای محتوای تجربی باشد یا به عبارتی خبری از جهان خارج به صورت ایجابی یا سلبی بدهد در علم قابل بررسی است. این عبارت را چندین بار بخوانید "آگاهی عبارت است از مجموعه اطلاعات ایجاد، بقا و دوام و هدایت، مدیریت کیهان و اجزای آن که به نحوی هوشمندانه از کل (جهان) تا اجزای آنرا تحت نظارت و کنترل خود قرار دارد" واژه های مدیریت، هوشمندانه، هدایت، نظارت، کنترل همه خود دارای بار آگاهانه اند. مثلا وقتی می گوئیم "رئیس نظارت بر خط تولید دارد" ما به گونه ای از آگاهی و اطلاع رئیس نسبت تولید خبر می دهیم. در این تارنما که تلاش دارد علم جدیدی را مطرح کند، حتی یک تعریف دقیق و مشخص از آگاهی به دست ندادند. این بند را نگاه کنید:

"به طور کلی که در این دیدگاه هیچگونه اتفاق و احتمالی در کیهان و اجزای آن راه ندارد. و آنچه از دید علم رایج احتمال و راندوم محسوب می شود در واقع "ضرایب اعمال آگاهی" محسوب می شود که باید در نظر گرفته شود تا کیهان به صورت هدفمند پیش برود (اصل عدم قطعیت طاهری)". هیچ پیدا نیست که هدفمندی کیهان در کجاست و چه شاهی برای این هدفمندی وجود دارد، میلیون سال تلاش شد تا که دایناسورها پا به عرصه هستی بگذارند، اما منقرض شدند. چه هدفی در این واقع می توان یافت؟ چه شعور و آگاهی دست به چنین کاری می زند؟ این امر بیشتر نشان از بیشعوری دارد تا از شعور.

هنگامی که جستار و گفتار این فرد را در این مدت بررسی می کردم بارها یاد گفته‌ی پائولی فیزیکدان معروف افتادم. پائولی بعد از بررسی یک ادعای پوچ به کنایه گفت: **"این حتی اشتباه هم نیست"**.<sup>۹۵</sup>

این فرد که خود را متخصص و همه فن حریف می داند؛ ای کاش کمی به کتب آمار و احتمالات نگاهی می انداخت. آقای طاهری اینکه من سکه‌ای را به هوا می اندازم و خط می آید، چه سنخیتی با آگاهی من در آوردی شما دارد؟ شما با توجه به این آگاهی که هدفی جز دشمنی با خرد کنشگر بشری ندارید، می توانید دست به پیش بینی احتمال اینکه کدام روی سکه دیده شود، بزنید؟ البته که خیر. ضرایب اعمال آگاهی یک اصطلاح بی معنی است برای گرم کردن دکان جن گیریتان.

اگر ایشان کمی انصاف داشت و عشق به واقعیت را در پینش خود بکار می بست، عدد این ضریب را برای ما می نوشت تا ببینیم که این ضریب چه عددی دارد. طاهری برای ما از علم و علمی بودن سخن می گویند؛ خلاصه سخن من این است که اگر علم درست باشد، نشان می دهد که داو مندی ایشان کذب محض است.

سخن آخر را با بیت زیبای حافظ به پایان می برم:

**خوش بود گر محک تجربه آید به میان**

**تا سیه رو شود هر که در او غش باشد**

پایان

---

<sup>۹۵</sup> Das ist nicht nur nicht richtig; es ist nicht einmal falsch معنای تحت لفظی این است "این نه فقط صحیح نیست ؛ حتی نمی تونه اشتباه باشه." اصل عدم قطعیت طاهری دقیقاً مصداق این جمله است.

## نشر آوای بوف:

آموزش و پرورش و بالا بردن سطح آگاهی جامعه یکی از وظایف مهم دولت هاست. دولت های استبدادی عاشقان سانسور و مخالفان شدید رشد و آگاهی مردم هستند. حکومت کردن بر گروهی مردم بیسواد، خرافی و نا آگاه از حقوق خویش برای یک دیکتاتور بسیار مطلوب تر و راحت تر از حکومت بر مردمی است که به حقوق خویش آشنا هستند.

در سیستم های دیکتاتوری، مستبد با پائین نگاه داشتن سطح فهم و آگاهی مردم امکان فرمانروایی بیشتری برای خود مهیا می کند. با نگاه به تعداد عنوان کتاب های چاپ شده در زمان پهلوی یعنی ۱۱ هزار عنوان از سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۵۷ که بطور متوسط سالانه ۲۷۵ عنوان کتاب در کشور به چاپ رسیده که اگر این را با تعداد بیش از ۱۲۰ هزار عنوان کتاب در سال در اتحاد جماهیر شوروی مقایسه کنیم، میزان خفقان و سانسور را در می یابیم. در جمهوری اسلامی تعداد عنوان کتاب چاپ شده در سال به ۳۲ هزار می رسد که بیش از ۹۷٪ این کتابها، کتب دینی و فقهی و جعلیات و خرافاتی است که ارزش علمی این کتب صفر است. میزان سرانه مطالعه در ایران بطور واقعی ۲ دقیقه در سال است. جمهوری اسلامی با آمار سازی و جعل و تزویر این رقم را به ۷۵ دقیقه رسانده که از این مقدار ۱۵ دقیقه مربوط به مطالعه کتاب ۲۱ دقیقه قرآن و دعا و ۳۲ دقیقه روزنامه و ۷ دقیقه دیگر نشریه خوانی است که البته این آمار در مورد فنلاند ۴۴ دقیقه و آلمان ۳۴ و سوئد ۳۱ دقیقه در روز است.

نشر اینترنتی آوای بوف نزدیک به دو دهه است که در راستای اطلاع رسانی به چاپ و انتشار صوتی هزاران کتاب ممنوعه و کمیاب اقدام نموده و با در اختیار قرار دادن رایگان این مجموعه، سعی می کند سهمی در ارتقاء فرهنگ و بیداری مردم داشته باشد. چون اگر ملتی فهمید و بیدار شد دیگر به راحتی بازیچه دست سیاستمداران بین المللی و شیادان سیاسی داخلی نخواهد شد. هدف ما آشنا کردن بیشتر مردم با کتاب و کتابخوانی و بیدار کردن خفتگان و ناآشنایان به حقوق انسانی خویش است. تا آگاه نشویم نمی توانیم زنجیرهای بردگی و حقیرانه زیستن را پاره کنیم. هدف ما در اختیار قرار دادن رایگان تمام کتابهای صوتی و ممنوعه و کمیاب برای هموطنان داخل کشور است که به دلیل سانسور و ممنوعیت یا از لحاظ اقتصادی برای تهیه کتاب در مضیقه می باشند.

آوای بوف با این تفکر که کشور ایران در طی دوره های متمادی در زیر یوغ مستبدین رنگارنگ و دور نگاه داشته شده از قافله فرهنگ و تمدن بشری و غرق شدن در منجلا ب مذهب و خرافات، احتیاج مبرم به رفرم و مبارزه فرهنگی برای بیرون آمدن از این منجلا ب و پیوستن به قافله ی تمدن جهانی دارد، بوجود آمد. در طی سالهای گذشته با تمام مشکلات و موانع پیش رو، هزاران کتاب ممنوعه و سانسور شده بصورت صوتی و پی دی اف در اختیار علاقمندان و اقشار مختلف فارسی زبان در ایران و جهان قرار گرفته است. در سال ۲۰۱۹ انتشاراتی آوای بوف در راستای کمک به نویسندگانی که به علت سانسور قادر به چاپ آثار خود در ایران نیستند، اقدام به ثبت خود تحت عنوان انتشارات جهانی نمود که افتخار دارد در راستای عبور از سانسور و با هدف گردش آزاد اطلاعات برای ایرانیان داخل، بصورت رایگان در نشر آثار سانسور شده اقدام و این آثار را ثبت جهانی نماید. لذا از تمامی همراهان عزیز دعوت می شود اگر مسیرشان به گیوتین سانسور ج.ا. خورده و سرخورده و ناامید از انتشار کتب و آثار خود شده اند یا کسی را می شناسند که در این مسیر قدم گذاشته، نشر آوای بوف با افتخار این فرصت را برای ثبت و انتشار فراهم نموده است.

نشر آوای بوف